

فصلنامه زنان شماره ۵۳، خرداد ۱۴۰۰
Quarterly journal No. 53. June 2021

فصلنامه
مادران



همکاری شما: نشریه را پربارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس

خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید!

لطفاً نوشته های خود را در صورت امکان با برنامه **Word**
فارسی تایپ کنید و مطالب را برای مان بفرستید!

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس
برای ما ارسال نمایید.

بی شک همکاری شما

در این زمینه ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

ایمیل ما:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده ی نویسندگان آن است.

این بار کور خوانده اید!

لیلا پرنیان	خلافت اسلامی و سرکوب زنان در ترکیه!	۶
لاله آزاد	افزایش قتل ناموسی در افغانستان	۱۰
فریدا فراز	«من حقیقت را می گویم و حقیقت وحشی و خطرناک است!» نوال السعداوی	۱۵
سحر منصور	«رحم اجاره ای»، کلائی شدن زندگی	۱۷
پریسا منصوری	«قول»	۲۲
ندا روشن	ناقص سازی اندام جنسی زنان و کودکان دختر!	۲۴
نوال السعداوی	پیام به کارزار «لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی علیه زنان در ایران»	۲۷
آیدا پایدار	«ماهی گیری از حوض خون پروانه»	۲۸
اخگر فرزانه	خودسوزی، فریاد اعتراضی به سرخی آتش که به خاکستر می نشیند!	۳۲
هشت مارس	گزارشی کوتاه از برگزاری وینار کارزار زنان	۳۷
لیلا پرنیان	جمع بندی از مبارزه و مقاومت زنان و جنبش زنان در ایران!	۳۸
پروانه بکاه	هشتم مارس، روز جهانی زن را به همبستگی سلاح گونه زنان تبدیل کنیم!	۴۳
فریدا فراز	مبارزات زنان زندانی سیاسی!	۴۵
سمیرا باستانی	برگردان بخش سوم کتاب «از گام های اولیه تا جهش های بعدی»	۴۷
	گزیده ای از گزارشات روز جهانی زن	۵۰
	بیانیه ها	۵۱

سردبیر نشریه

لیلا پرنیان

طراحی و صفحه بندی

فریدا فراز

طرح روی جلد

آیدا پایدار

این بار کور خوانده اید!

خیزش گران ۹۶ و ۹۸

رای خود را در کف خیابان صادر کردند:

دیگه تمومه ماجرا!

این بار نیازی نیست که انتخابات رژیم و اهدافش را در خدمت به بقای سیستم ستم و استثمارش افشا کنیم. این بار نیازی نیست که تلاش شود پرده از انتخابات جمهوری اسلامی در خدمت به انقیاد کل جامعه برداشته شود. این بار دیگر نیازی نیست بگوئیم انتخاب بین بد و بدتر به تداوم همین رژیم خدمت می‌کند. بر عکس، این رژیم جمهوری اسلامی است که در برابر نفرت و انزجار عمیق اکثریت مردم خصوصاً طبقات فرودست جامعه، انتخابات پیشا رو برایش به کابوس بدل شده است. این رژیم جمهوری اسلامی است که از هراس خیزش‌های دیگری که در راه است، به خود می‌لرزد. رژیم خوب می‌داند که در بین اکثریت مردم مشروعیتی ندارد. در نتیجه این بار هدف اصلی انتخابات برای رژیم این است که از شیب تند پرتگاه سقوط کمی بکاهد و انسجامی به صفوف از هم شکافته شده خود دهد تا بتواند با شورش و طغیان پائینی‌ها مقابله کند. اگر سران و سلاطین رژیم در بیش از ۴ دهه توانستند با نیرنگ، تقلب و به کارگیری انواع و اقسام ترفندها مردم را به پای صندوق‌های رای بکشانند، پر واضح است که این بار کور خوانده اند!

داده اند، مبارزه خانواده‌های زندانیان سیاسی علیه دستگاه شکنجه و اعدام جمهوری اسلامی، اعتراض مردمی که دسته دسته عزیزان‌شان را در برابر سیاست‌های بغایت ارتجاعی رژیم در رابطه با کرونا از دست داده‌اند و میلیون‌ها نفر دیگری که درگیر و دار مرگ و زندگی با این ویروس به سر می‌برند و از اولیه‌ترین نیازهای بهداشتی و درمانی محروم اند، مبارزه علیه اختناق، ادامه مبارزات زنان که بازتاب آن امسال در ۸ مارس روز جهانی زن قابل رویت بود و... نشان از این دارد که جامعه به حدی از انفجار رسیده که یک جرعه کوچک می‌تواند به آبان‌های به مراتب گسترده‌تر و سهم‌گین‌تری منجر شود.

از طرف دیگر تشتت در مافیای قدرت حدت بیشتری یافته است. این تضاد به قدری بالا گرفته که دیگر حبس و حصر و «افشاگری» از یکدیگر بی‌تاثیر است و بیشتر از هر زمان دیگر، استیصال‌شان را نمایان کرده است. حتی موضوعی مانند وابستگی بیشتر به امپریالیست‌ها، به شدت تضاد ما بین جناح‌ها را دامن زده است. این تضاد را می‌توان در بسیاری از موضع‌گیری‌های سران رژیم و به طور مشخص در فایل صوتی ظریف و برخورد به آن، مشاهده کرد. جناحی که منافع خود را در وابستگی تمام و کمال به روسیه و چین جستجو می‌کند و جناح دیگر در وابستگی هر چه بیشتر به غرب و به ویژه آمریکا، هر دو جناح با همه اختلافات در تلاشند تا بتوانند با وابستگی گسترده‌تر به امپریالیست‌ها خصوصاً در شرایط کنونی، از سقوط کل نظام‌شان جلوگیری کنند.

تهیدستان در خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸ با طرح شعار «اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا»، «جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم» خط بطلان را بر کل نظام حاکم کشیدند و راه را برای سرنگونی انقلابی هموار کردند. از آن زمان تا کنون کارگران، زنان، بازنشستگان، مال باختگان، روشنفکران، معلمان، خانواده‌های زندانیان سیاسی و داد خواهان و... با ادامه مبارزه نه تنها از انتخابات و صندوق‌های رای گذر کرده اند، بلکه با طرح برخی شعارهای رو به آینده، آینده پس از عبور از جنازه متعفن جمهوری اسلامی، خواسته‌های اولیه خود را همچون «ضدیت با سرمایه داری، کار برای همه، تحصیل رایگان، بهداشت و درمان رایگان، مسکن، آزادی بیان، محاکمه آمران و عاملان قتل عام زندانیان سیاسی در دادگاه‌های مردمی، آزادی و برابری برای زنان و...» پیش گذاشتند.

در شرایط کنونی، غیر ممکن بودن زندگی برای اکثریتی از مردم را می‌توان در اعتراضات گوناگون جامعه به روشنی دید. مبارزات کارگران برای کسب حقوق‌های عقب افتاده و یا تامین شرایط کار و زندگی، مبارزه سراسری بازنشستگان برای گرفتن حقی که سالیان سال از حقوق‌شان برای دوران باز نشستگی پرداخت کرده‌اند، مبارزه مال باختگانی که دارایی‌های خود را به واسطه‌ی موسسات مالی و اعتباری از دست داده‌اند، مبارزه روستائینی که هم به خاطر بی‌آبی و خشک سالی و هم سیاست‌های اقتصادی حکومت، همه چیز خود را از دست

مساله برجام هم در این شرایط برای کل رژیم علیرغم برخی «مخالفت های» خامنه ای و اطرافیان ش، حکم سوپاپ اطمینان را بازی می کند. امپریالیست های غربی و به طور مشخص آمریکا و رئیس جمهور آن جو بایدن نیز به این امر واقف هستند و تلاش شان در این جهت است که بتوانند با اتخاذ برخی تدابیر، اقتصاد رو به مرگ ایران را تا حدی نجات دهند و نگذارند رژیم جمهوری اسلامی توسط مبارزات توده های مردم فرو ریزد.

راه اندازی کمپین «نه به جمهوری اسلامی» هم، در این راستا قرار دارد. سرمداران این کمپین می خواهند از تجربه انقلاب ۵۷ به نفع برنامه های خود استفاده کنند. در آن زمان هم شعار «مرگ بر شاه»، شعاری فراگیر در بین مردم بود. اما در کنار این شعار از جانب نیروهای مبارز و انقلابی، دانشجویان پیشرو و... شعارهایی که کل سیستم را نشانه می رفت نیز مطرح بود. در آن دوره، خمینی و دارودسته ش و همین طور امپریالیست ها تلاش کردند مردم را عمدتاً به حول شعار «مرگ بر شاه» و «شاه باید برود» محدود کنند. چرا که نمی خواستند با رادیکال شدن شعارها، تعمیق درک مردم، پیش گذاشتن خواسته های اساسی و نفوذ بیشتر سازمان های انقلابی در میان مردم و شرایط مساعدی که می توانست به شکل گیری آلترناتیو انقلابی کمک کند؛ کل سیستم حاکم که در مرکز آن نیروهای سرکوبگر نظامی بود، مورد ضربه کاری قرار گیرد. شاه رفت! اما سیستم ستم و استثمار دست نخورده باقی ماند. یک عده مرتجع فرار کردند و عده دیگری که بنیادگرایان اسلامی بودند، جای آنان را گرفتند. حال، راه اندازان کمپین «نه به جمهوری اسلامی» هم، همین قصد را دارند. اینان می خواهند به تفکر مردم، مردمی که جان شان به لب رسیده جهت دهی کنند. می خواهند از دره پر نشدنی بین مردم و رژیم حاکم و نبود رهبری انقلابی به نفع نقشه های خود سود جویند. اما مهم ترین و تعیین کننده ترین هدف این دارودسته از کمپین «نه به جمهوری اسلامی» و یا کمپین های مشابه، این است که بتوانند از فروپاشی کلیت رژیم توسط مردم و نیروهای انقلابی جلوگیری کنند. در حقیقت چه امپریالیست ها و چه وابستگان دور و نزدیک شان، بیش از هر چیز از انقلاب و درب و داغان شده ماشین دولتی در هراسند.

باند بازی و تضاد بین جناح های مختلف درون حاکمیت در دوره «انتخابات» ریاست جمهوری ۸۸ برای یک دست کردن رژیم حدت و شدت گرفت و تا کنون ادامه یافته است. اما این تضاد در شرایط کنونی و این «انتخابات» که با تأیید چند مهره و روشن بودن انتصاب ابراهیم رئیسی (یکی از مسئولین اصلی قتل عام زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تابستان خونین ۷۶ و مسئول شکنجه و اعدام معترضین خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸) به عنوان رئیس جمهورشان، به نقطه اوج خود رسیده است. قرار است با اتکا بر این یک دست کردن و باز گذاشتن بیشتر دست سپاه پاسداران در اداره دولت (حکومت نظامی غیر علنی) بتوانند سیاست های کلان خود را هم در عرصه داخلی و هم منطقه ای و بین المللی در خدمت به حفظ نظام لرزان و درمانده خود پیش برند.

اما، به جرعت می توان گفت که مهم ترین و تعیین کننده ترین عامل شکاف درون جناح های جمهوری اسلامی، تضاد آشتی ناپذیر مردم با

آنان است. تضادی که در نتیجه تحمیل حاکمیت رژیمی که بر پایه ی ستم و استثمار، دیکتاتوری طبقاتی، دینی و مذهبی، ملی و جنسیتی به وجود آمده است، به تضاد اصلی جامعه بدل گشته است. بنابراین علی‌رغم فشارهای بی حدی که در نتیجه ورشکستگی اقتصادی، فقر مطلق و گسترده ای را به مردم تحمیل کرده است، اشتباه خواهد بود اگر تضاد عمیق مردم با رژیم و انفجاری بودن جامعه را تنها به موضوع فقر و فلاکت مردم تقلیل دهیم. مثال بارز آن خیزش آبان ماه ۹۸ است که با جرقه گرانی بنزین آغاز شد، اما سیاسی ترین شعارها در برخورد به کل رژیم، برجسته شد. به همین دلیل هم امروزه مردم تره ای برای انتخابات و صندوق رای رژیم خُرد نمی کنند و هر آن می تواند خشمی که هم چون انبار باروت در میان مردم فشرده شده با کبریتی گُر بگیرد و به آتشی گداخته و سوزان بدل شود که شعله های آن کل رژیم جمهوری اسلامی را به آتش کشد.

در شرایط کنونی، موضوع تحریم انتخابات با درجه آگاهی و ضدیت مردم با کل دم و دستگاه حاکم؛ کفایت نمی کند. موضوع برای مردم فراتر از «حق رای» است. نظر سنجی های خود رژیم هم با همه دستکاری و دغل بازی ها این واقعیت را نشان می دهد. اکثریتی از مردم به ویژه فرودستان در مبارزات شان، با وجود نداشتن رهبری انقلابی و بدون سازماندهی و تدارک قبلی، برخی از شعارهای شان دیگر شکل مطالبه و درخواست را ندارد، بلکه مضمون آن رو به آینده است. آنچه که خواست مردم است و این را به اشکال مختلف بیان کرده اند داشتن جامعه ای است که شایسته زیستن و شَأن همه انسان ها باشد. جامعه ای که هیچ انسانی در آن گرسنه، بی کار، کارتن خواب، تن فروش، معتاد، محروم از مسکن، بهداشت و تحصیل، علم و دانش نیست. جامعه ای که در آن حفاظت از محیط زیست برای بقای بشریت در دستور کار همه مردم است. جامعه ای که در آن زنان از یوغ ستم جنسیتی و فرودستی رها هستند. جامعه ای که در آن هیچ کس به خاطر عقاید مخالف، زندانی، شکنجه و اعدام نمی شود و سیستم قضائی ش در خدمت پیشروی و رها شدن کل مردم است. جامعه ای که هر کس به اندازه کار و توان ش از آن بهره می گیرد. برای ساختن چنین جامعه ای، به رهبری انقلابی و سازمان یابی در سطوح و اشکال مختلف نیاز است که با تکیه بر آن بتوان اولین مانع یعنی رژیم جمهوری اسلامی را از طریق انقلاب سرنگون ساخت.

رأی و انتخاب بخش پیشرو در تمام خیزش ها و مبارزات گوناگون مردم، جامعه عاری از ستم و استثمار است. انتخابی که خود را در مارشی که به ویژه از دی و آبان به سوی چنین جامعه ای آغاز شده و بر پایه تغییر شرایط جامعه، زمینه مساعد عینی برای فراگیر کردن آن در بین میلیون ها نفر فراهم گردیده؛ به نمایش گذاشته است.

ستمدیدگانی که در اعتراضات شان شعار «فقط کف خیابون، بدست میاد حقمون» را پیش گذاشتند، به درستی این حقیقت را دریافته اند که سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی را باید با پیشبرد مبارزه انقلابی برای سرنگونی ش در خیابان تعیین کرد و نه پای صندوق های رای مرتجعین! ■

خلافت اسلامی

و

سرکوب زنان در ترکیه!

لیلا پرنیان

«زنان و مردان مساوی نیستند، چنین چیزی خلاف طبیعت است... زنان نمی‌توانند آن گونه که کمونیست‌ها می‌گویند، هر کاری را که مردان می‌کنند، انجام بدهند... نهضت زنان با مذهب و فرهنگ ما سازگاری ندارد... زنان نباید در انظار عمومی با صدای بلند بخندند.» این بخشی از سخنان خشونت‌آمیز طیب اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه علیه زنان است که در تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۱۴ (یک روز قبل از ۲۵ نوامبر، روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان) در انجمن زنان «کادم» ایراد شد!

«اختلافات بیولوژیکی به این معنا است که زنان و مردان نمی‌توانند از وظایف یکسانی برخوردار باشند. کارهای دستی برای طبیعت ظریف زنان نامناسب است. به آن‌ها بگویید کار خود را انجام دهند... دین ما (اسلام) موقعیتی را برای زنان تعریف کرده است: مادری... مذهب ما برای مادر شدن ارزش بسیار بالایی قائل است. فمینیست‌ها این را درک نمی‌کنند و مادر بودن را رد می‌کنند...» از خطابه اردوغان به کنفرانس زنان در استانبول.

وزیر جنگل داری و آب‌رسانی ویصل ارگولو به زنانی که از او می‌پرسند: جناب وزیر برای ما کار نیست؟ جواب می‌دهد که: «مگر شما در خانه کار نمی‌کنید؟ کار خانه کافی نیست؟»

نخست وزیر پیشین بینالی یلدریم به هواداران خود می‌گوید: «به جای حمله فیزیکی به زنانی که شلوارهای کوتاه می‌پوشند، آنان را با کلامتان مورد آزار و اذیت قرار دهید.»

همین تفکر زن ستیزانه حزب اسلامی عدالت و توسعه به رهبری طیب اردوغان باعث شده قتل زنان ۲۰۰ برابر نسبت به گذشته افزایش یابد!

اردوغان از همان ابتدای قدرت‌گیری با جمله معروفش «هر سقط جنین یک کشتار است»، حمله به زنان و دستاوردهای جنبش زنان را آغاز کرد و از آن زمان تا کنون تلاش کرده فرهنگ و سنت‌های مذهبی و پدر سالارانه را در جامعه اشاعه دهد. وی در تبلیغات انتخاباتی‌اش از واژه‌های ضد زن هم چون «ناموس» و «غیرت» استفاده کرد که از یک طرف بتواند بخش سنتی و مذهبی جامعه و حمایت مستقیم انواع و اقسام نیروهای بنیادگرای اسلامی را با خود همراه کند و از طرف دیگر به طور مستقیم به مردان «ناموس» پرست این پیام داده شود که در صورت انتخاب شدن دست‌تان در خشونت بر زنان باز خواهد بود.

وزارت دیانت در بیانیه‌ای که ۶ اسفند (۲۵ نوامبر) ۹۸ منتشر کرد خطاب به زنانی که در معرض خشونت خانگی قرار دارند، اعلام کرد: «به همسران واکنش نشان ندهید و دلیل خشونت را با لحنی مناسب از همسران بپرسید. اگر زندگی‌تان غیر قابل تحمل شده است، با بزرگان خود مشورت کنید. خداوند به زنان امر می‌کند که بگذارید زن و مرد سعی کنند مشکلات را با یکدیگر حل کنند...»

سرپرست شهرداری آنکارا ملیح گوکچک می‌گوید: «اگر کودکی از تجاوز پیدا شده، چرا کودک کورتاژ شود و بمیرد، تقصیر او چیست؟ مادرش بمیرد.»

نورالدین الدوز از بنیان‌گذاران بنیاد اجتماعی ترکیه می‌گوید: «زنی که کار را ترجیح می‌دهد، زمینه را برای فحشا حاضر می‌کند.»

سرپرست شاخه زنان در استانبول از حزب عدالت و توسعه در رابطه با خشونت بر زنان می‌گوید: «آن‌ها را که مدام خشونت علیه زنان را پیش می‌کشند، به شدت محکوم می‌کنم.»

معاون طیب اردوغان می‌گوید: «زنی که با قهقهه بلند می‌خندد، بی‌عفت است. باید محرم نا محرم بدانند. باید در حرکاتش طناز نباشد.»

وزیر اسبق دفاع ملی: «زن ترک، زینت خانه‌اش است.»



مخالفت ورزید. در واقعیت این نوع مخالفت‌ها نشان می‌دهد که خشونت بر زن بخش جدائی ناپذیر از اسلام و ارزش‌های اسلامی است.

در ژوئن ۲۰۲۰ معاون حزب اسلامی عدالت و توسعه، نعمان کورتولموش خواستار خروج ترکیه از کنوانسیون استانبول شد. این در حالی است که تنها در سال ۲۰۲۰ و بنا بر گزارشات رسمی ۴۷۱ زن و در دو ماه اول سال ۲۰۲۱ (ژانویه و فوریه) هفتاد و هفت زن به دست مردان خانواده به قتل رسیده‌اند. از دلایل خروج از این کنوانسیون آن چه را که سران دولت هم چون کورتولموش تا کنون بیان کرده‌اند این است که این کنوانسیون «بسیار اشتباه بوده و به اساس موجودیت خانواده ضربه می‌زند و هم جنس گرایی را گسترش می‌دهد.» در واقع طلاق توسط زنان و هم جنس گرایی، دو موضوعی بوده که در تبلیغات‌شان علیه «کنوانسیون استانبول» پیش گذاشته‌اند. هدف پشت این تبلیغات، متحد کردن بیشتر افشار سنتی جامعه، گروه‌ها و دستجات بنیادگرای اسلامی و هم چنین دامن زدن به ایده‌های کهنه و عقب مانده ضد زن و هم جنس گرا ستیزی در میان مردم به ویژه جوانان است تا بتوانند بر این اساس، پایه‌های خود را گسترش دهند.

اگر چه موضوع این کنوانسیون و کنوانسیون‌های مشابه بین المللی و امضای آن‌ها توسط دولت‌های سرمایه داری پدر/مردسالار حاکم بر جهان به واقع به عنوان ویرتینی برای تبلیغات و به اصطلاح دفاع از زنان به کار برده می‌شود، اما دولت اردوغان حتی حاضر به حفظ این تبلیغات در «دفاع» از زنان هم نمی‌شود. چرا که نقشه و برنامه‌های زن ستیز اردوغان و حزب عدالت و توسعه بخش مهمی از رویای ساختن خلافت اسلامی‌شان را تشکیل می‌دهد.

در همین راستاست که اردوغان در سخنرانی‌های مختلف خود دائماً بر فرزند آوری زنان، موضع شدید ضدیت با سقط جنین و عمل سزارین و به طور کلی علیه زنانی که بچه نمی‌خواهند و یا بچه کم می‌زایند، تاکید می‌کند. او، سقط جنین را خلاف شأن زن در جامعه ترکیه می‌داند و معتقد است برای دستیابی ترکیه به شکوه و جلال «گذشته» نقش سنتی زن باید تقویت شود. از نظر او زن یعنی مادر و در غیر این صورت هیچ ارج و منزلت اجتماعی ندارد. به عقیده اردوغان، هر زن باید سه بچه بزاید و زنانی که تولید مثل نمی‌کنند همدست دشمنان ترکیه هستند. در کارزاری که اردوغان و حزب ش علیه زنان به راه انداخته‌اند، کنترل بدن، فکر و زندگی زنان با استانداردهای اسلامی، اساس آن را تشکیل می‌دهد.

رژیم طیب اردوغان نیز با رژیم‌های کمالیستی دیگر در دولت جمهوری ترکیه فرق ماهوی ندارد. جز آن که با اسلامی کردن دولت (که در مرکز آن کنترل بدن و افکار زنان قرار دارد) کلیه خصایل ستم‌گرانه و استثمارگرانه‌ی آن را شدیدتر کرده است.

طیب اردوغان برای پیشبرد اهدافش در جهت احیای «عظمت عثمانی»، به دو موضوع، زنان و نوجوانان اهمیت ویژه می‌دهد. اما انقیاد زنان از نوع اسلامی آن، یکی از پایه‌های مهم در احیای «عظمت عثمانی» برای دولت سرمایه داری حاکم است. بر همین اساس، دلیل باز پس گیری حقوقی که زنان با مبارزات‌شان در طی سالیان طولانی کسب کرده‌اند، جز اولیه‌ترین برنامه‌های حکومت ضد زن قرار دارد.

در رابطه با نوجوانان نیز تربیت اسلامی و مغزشویی آنان در خدمت به تغییر و تحول جامعه به سمت اسلامی شدن جایگاه ویژه‌ای دارد. در عین حال باید این مساله مهم را هم در نظر داشت که اردوغان و حزب عدالت و توسعه به خاطر ویژه‌گی‌های جامعه و نوع به قدرت رسیدن‌شان نمی‌توانستند به یک باره و ضربتی برنامه‌های اسلامی خود را همان گونه که در ایران، خمینی و دارو دسته بنیادگرای ش پیش بردند، اعلام کنند.

در نتیجه موضوعی هم چون خروج از «کنوانسیون استانبول» و ایجاد شرایط مهیاتر برای اعمال وسیع‌تر خشونت بر زنان را باید در چارچوب اهداف دراز مدت طیب اردوغان در اسلامی کردن جامعه و بر پایه آن، نفوذ و کسب موقعیت برتر در منطقه، و به طور کلی گسترش و تعمیق فرودستی زنان، ستم و استثمار سرمایه داری نوع اسلامی ش را مورد بررسی قرار داد.

در بیستم ماه مارس ۲۰۲۱ با فرمان مستقیم اردوغان و پشتیبانی حزب ش و وزارت دیانت، ترکیه از «کنوانسیون استانبول» خارج شد. نام اصلی این پیمان «کنوانسیون اروپا برای جلوگیری از خشونت علیه زنان، خشونت خانگی و مبارزه با انواع خشونت» است که در سال ۲۰۱۱ از سوی ۱۳ کشور از جمله ترکیه امضا شد. از آن جا که این کنوانسیون در استانبول امضا شد به همین دلیل به نام «کنوانسیون استانبول» نیز شناخته می‌شود. مفاد این کنوانسیون در پارلمان ۳۴ کشور دیگر تصویب شد و این کشورها نیز به آن پیوستند. اجرای این کنوانسیون از اوت ۲۰۱۴ شروع شد. اما بنیادگرایان اسلامی هم چون اخوان المسلمین شاخه ترکیه که رابطه بسیار نزدیکی با شخص اردوغان دارد، این کنوانسیون را «مغایر با ارزش‌های اسلامی» ارزیابی کرد و با آن

تغییر و تحول به سمت اسلامی کردن جامعه

بنا بر گزارشات متعددی که از جانب نیروهای مبارز در ترکیه منتشر شده است تا سالهای ۲۰۰۲ آن چنان مذهب از طریق دولت به جامعه تزریق نمی‌شد، اما روندهای شکل گرفته از زمان به قدرت رسیدن حزب اسلامی عدالت و توسعه به رهبری طیب اردوغان، شرایط را برای هر چه بیشتر ادغام دین و دولت فراهم

کرده است. به عنوان مثال «سازمان امور دینی» یا «وزارت خانه دیانت» که آتاتورک به اصطلاح برای جلوگیری از دخالت روحانیون و بسیج کردن مردم توسط آنان در سالهای ۱۹۲۴ تاسیس کرد، در دوران حاکمیت اردوغان به سرعت گسترش پیدا کرد و تعداد کارمندهای این سازمان به بیش از ۱۰۰ هزار نفر افزایش یافت. این سازمان در دینی کردن دولت و جامعه نقش مهمی را عهده دار شده است.

اردوغان بودجه هنگفتی را به این سازمان برای پیشبرد اهدافش اختصاص داده است. به گزارش روزنامه حریت، بودجه وزارت خانه دیانت در سال ۲۰۱۳، دو میلیارد و ۱۰۰ میلیون دلار بوده و این مقدار هر سال افزایش یافته است. این رقم بالا از بودجه اختصاص داده شده برای این وزارت خانه با هیچ یک از وزارت خانه‌های دیگر ترکیه قابل مقایسه نیست.

روزنامه جمهورییت در گزارشی در مورد افزایش تعداد مدارس مذهبی امام خطیب در ژوئیه سال ۲۰۱۵ نوشت که تنها در مدت شش هفته، تعداد ۲۵ مدرسه امام خطیب در شهرهای ترکیه افتتاح شده است. مدارس امام خطیب در دوران مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) برای آموزش خطیبان امام جمعه تاسیس شد. فعالیت این مدارس بعد از دولت نجم الدین اربکان در سال ۱۹۹۷ به شدت محدود شد، اما از سال ۲۰۰۳ محدودیت‌های قانونی از سر راه فعالیت این مدارس برداشته شد. بر اساس آماری که وزارت آموزش ترکیه در آوریل ۲۰۱۵ منتشر کرد در مجموع نزدیک به یک میلیون دانش آموز در مدرسه‌های مذهبی ترکیه در همان سال آموزش دیده اند.

اردوغان از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳، هفت هزار و سی صد و بیست و چهار مسجد در ترکیه تاسیس کرده است. علاوه بر این، از طریق سازمان (دیانت) برای اشاعه اسلام و اسلام گرایی، صدها مسجد در اقصی نقاط جهان ساخته است. در همین راستا یعنی دامن زدن به اسلام گرایی در جامعه است که «آیا صوفیه» از موزه به مسجد تغییر کرد.

در رابطه با مطبوعات نیز تعداد روزنامه‌هایی که توسط بنیادگرایان اسلامی هدایت و یا کنترل می‌شوند، رو به افزایش است. روزنامه «ینی اکیت» در سال ۲۰۱۰ تاسیس شد و از گروه‌های اسلام گرایی مانند القاعده حمایت می‌کند. این روزنامه رابطه نزدیکی با شخص اردوغان دارد و از حامیان حزب عدالت و توسعه است. گرایش آن آنتیست ستیزی، یهودی ستیزی و هم جنس گراستیزی است.

روزنامه وحدت، با گرایش بنیادگرای اسلامی و روزنامه شفق جز آن دسته از روزنامه‌های اسلامی هستند که در ترکیه بیش‌ترین نفرت‌پراکنی علیه اقلیت‌های مختلف اجتماعی را بر عهده دارند. این در حالی است که



روزنامه‌های منتقد دولت خصوصا نیروهای منتسب به چپ بسته می‌شوند. فعالین این سازمان‌ها و هم چنین کاربران فضای مجازی هم چون توییتر به علت انتقادات نسبت به سیاست‌های دولت ترکیه بازداشت می‌شوند. در واقع حمله به آزادی بیان و سازمان‌ها و گروه‌های مبارز بخشی از طرح و برنامه‌های اردوغان برای تغییر جامعه به سمت هر چه اسلامی کردن آن می باشد. یکی از روزنامه نگاران ترکیه به نام جیلان یگین سو در گزارشی که در تاریخ ۱۶ دسامبر ۲۰۱۴ در روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرده می‌نویسد: «در ۱۲ سال گذشته به تدریج مذهب برای تغییر شکل جامعه ترکیه از طرف دولت تزریق شده است.» برای مسموم کردن تفکر مردم، در همان ۵ سال اول قدرت گیری اردوغان، کانال‌های متعدد تلویزیونی از جمله پیام، سمرقند، دوست، ایرماک، گل لاله، مهتاب، قدس، دیانت و... که هدفشان ترویج اسلامی گرایی در جامعه است، ایجاد شد.

بر مجموعه این تغییر و تحولات به سمت عملی کردن رویای ساختن خلافت اسلامی و شتاب بخشیدن به آن، سرکوب مداوم ملت کرد توسط دولت و ارتش ترکیه جزئی مهم از پیشبرد سیاست‌های اردوغان و دولت و ارتش فاشیستی ش را تشکیل داده است. این سیاست‌های شونستی از مرزهای ترکیه عبور کرده و گردهای سوریه و عراق را نیز شامل شده است.

تبلیغ و ترویج سیاست‌های تهوع آور و ناسیولیسیم ارتجاعی فرادستی ملت ترک توسط دولت حاکم باعث شده است که شعارهای شدیداً ضد ارامنه نیز که تعدادشان ۵۰ تا ۷۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود و اکثرشان در استانبول زندگی می‌کنند، توسط رسانه‌های حامی دولت، در جامعه پیش گذاشته شود.

رابطه جهت گیری‌های ترکیه و گسترش نفوذ منطقه ای

یکی از اهداف مهم اردوغان گسترش نفوذ منطقه‌ای ترکیه است. او می‌خواهد با استفاده از نوع اسلام ش نفوذ منطقه‌ای خود را در رقابت با عربستان سعودی و ایران گسترش دهد. برای این که بتواند اسلام گرایی خود را توجیه کند و برای آن اعتبار کسب نماید باید آن را گسترش دهد. برای کسب اعتبار و گسترش آن در درجه اول باید آن را در ترکیه اعمال کند. بنابراین گسترش اسلام نوع حزب عدالت و توسعه، وجه دیگری از گسترش نظامی و قلدری‌های منطقه‌ای ترکیه است. در همین یکی دوسال اخیر ترکیه علیرغم محکومیت و اعتراضات بین المللی بخش‌هایی از کردستان سوریه را به اشغال خود درآورد و مکرراً به کردستان عراق تجاوز کرد.

ترکیه هم چنین در جنگ لیبی و دخالت در آن تلاش می‌کند به آتش جنگ در خدمت به منافع خود بدمد. برای نفوذ و گسترش منطقه‌ای خود، دولت

ترکیه در سال گذشته به صورت فعالی به آذربایجان در جنگ با ارمنستان یاری رساند و بنا بر گزارش‌هایی تلاش کرد تا از نیروهای بنیادگرای سوری مورد حمایت ترکیه در جنگ آذربایجان استفاده کند.

در افغانستان و زیر چتر ناتو بدون شک در پی نفوذ بیشتر است. در کشورهای آسیا میانه هم چون ازبکستان، ترکمنستان و... که نیروی نظامی مناسبی ندارد، دولت ترکیه تلاش دارد از اسلام و ناسیونالیسم ترک در خدمت به اهدافش استفاده کند.

اگر چه گسترش نفوذ منطقه‌ای ترکیه برای بازسازی «امپراطوری عثمانی» با تضادهای گوناگونی روبروست اما اردوغان حداقل امیدوار است که در رقابت‌های منطقه‌ای با عربستان و ایران دست بالا را داشته باشد و در نهایت بتواند مقبولیت خود را در میان امپریالیست‌های غربی نیز تحکیم کند. تلاش آمریکا برای نقش دادن به ترکیه در مورد موضوع به اصطلاح صلح در افغانستان بی‌ربطه با چنین مقبولیتی نیست.

در این میان رابطه رقابت و همدستی ترکیه و رژیم جمهوری اسلامی ایران نیز قابل توجه است. چرا که رژیم ترکیه و رژیم ایران برای نفوذ منطقه‌ای و گسترش نوع اسلام خود در رقابت هستند و در برخی مواقع ممکن است به تنش‌هایی میان آن‌ها منجر شود. اما از طرف دیگر بلوک و یا اتحاد اعلام نشده‌ای را می‌توانند در مقابل عربستان سعودی ایجاد کنند. شاید مهم‌تر از آن کمک ایدئولوژیکی است که در این میان به اسلام‌گرایی جمهوری اسلامی می‌شود.

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی در ایران با یک بحران ایدئولوژیک جدی روبروست و اعتبار حکومت‌های اسلامی در منطقه به شدت در حال تحلیل رفتن است، گرایش بیش از پیش اردوغان به ارزش‌های اسلامی در ترکیه و تلاش برای گسترش آن در منطقه برای جمهوری اسلامی ایران بسیار مفید و یاری دهنده است. به همین علت است که رابطه ترکیه و جمهوری اسلامی، رابطه‌ای رقابت‌آمیز همراه با همدستی و همکاری است.

موانع و تضادها در مقابل اردوغان و دولت حاکم

باید در نظر داشت که برنامه‌ها و نقشه‌های ریخته شده توسط اردوغان و حزبش برای سازماندهی جامعه به طرف خلافت اسلامی و بر همان پایه، گسترش آن در منطقه نرم و راحت پیش نرفته و تضادهای عدیده‌ای در مقابل‌شان قد علم کرده است. از آن جمله، اعتراضات و مبارزات گوناگونی است که تا کنون از جانب مردم، نیروها، سازمان‌ها و احزاب آزادی‌خواه و مبارز پیش‌رفته است. مبارزاتی که تا کنون در مقابله با اهداف واپس‌گرا و پوسیده دولت حاکم تاثیر بسزایی در جامعه داشته است. در این میان زنان و جنبش قوی زنان در ترکیه در نبردهای میدانی و خیابانی خود در شهرهای مختلف ترکیه طی نزدیک به ۲۰ سال توانسته‌اند به یکی از ارکان اصلی و تعیین‌کننده خلافت اسلامی در برده‌گی زنان، ضربه مهمی را وارد کنند.

در همین دوره و با وجود گسترش ویروس کرونا در ترکیه، زنان در برابر قتل‌های «ناموسی» و در برابر خروج رژیم اردوغان از «کنوانسیون استانبول» به خیابان آمدند. برخی از این زنان معترض در مصاحبه‌هایی که در همان اعتراضات انجام دادند بر این حقیقت انگشت گذاشتند که قتل‌های پر شمار

زنان در سال‌های اخیر نتیجه روندهایی است که از سوی نهادهای مذهبی و دولتی علیه زنان پیش برده شده است. در یکی از این اعتراضات خبرنگار گاردین از یک زن ۴۳ «خانه دار» می‌پرسد که چرا در این تظاهرات شرکت کردی می‌گوید: «دولت، عملکردی در مورد مفاد کنوانسیون استانبول نداشت، اما خروج از آن سطح دیگری است. من در کلیه این تظاهرات شرکت می‌کنم چون می‌خواهم دخترانم در جامعه آزاد و برابر زندگی کنند.»

در این اعتراضات شعارهایی هم چون «ما نمی‌هراسیم، ما نمی‌ترسیم، ما تن نمی‌دهیم»، «ما از سیستم مردسالار به تنگ آمده ایم»، «زنان در این جنگ پیروز خواهند شد» و... نشان از این دارد که زنان در ترکیه تن به انقیاد نخواهند داد.

در واقعیت، خروج از «کنوانسیون استانبول» اعلام علنی این موضع از جانب دولت است که از این پس زنان بیش از گذشته باید به سلطه‌گری مردان، به انواع و اقسام خشونت‌های وحشیانه و حتی به قتل‌های «ناموسی» تن دهند. بر روی پلاکاردی در یکی از این اعتراضات خیابانی زنان در دوره اخیر نوشته شده بود که در طی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ طبق آمار رسمی وزارت دادگستری ترکیه نرخ خشونت خانگی ۱۴۰۰ درصد افزایش داشته است و در همین فاصله زمانی هفت هزار زن به دلایل «ناموسی» به قتل رسیده‌اند. درست ۲۴ ساعت پس از خارج شدن از «کنوانسیون استانبول» و اعلام مجاز شمردن خشونت علیه زنان توسط مردان، ۶ زن به قتل رسیدند.

در زمانی که اردوغان و حزبش به قدرت رسیدند، ایدئولوگ‌های بورژوازی در ترکیه و در غرب و به طور مشخص در آمریکا تلاش کردند رژیم او را آمیخته‌ای از «دموکراسی و اسلام معتدل» معرفی کنند. اما دیری نپائید که دروغین بودن این تبلیغات مسموم با پیشبرد سیاست‌های بغایت ضد مردمی، ضد زن و شونیستی رژیم اردوغان، افشا شود. برای زنان ترکیه «دموکراسی و اسلام‌گرایی معتدل» رژیم حاکم به معنای لگد مال شدن حقوق ابتدایی‌شان، افزایش خشونت و قتل‌های «ناموسی»، نهادینه‌تر شدن هر چه بیشتر فرهنگ و سنت پدرمردسالارانه و اخلاقیات شرعی و ضد زن در جامعه بوده است.

تشدید پدرمردسالاری یکی از نیازمندی‌های مهم نظام طبقاتی حاکم بر جهان است. تشدید زن ستیزی در خاورمیانه از طریق استقرار حکومت‌های بنیادگرای اسلامی وابسته به نظام جهانی سرمایه داری تامین می‌شود. بنابراین رشد اسلام‌گرایی و زن ستیزی و سرمایه داری افسار گسیخته گلوبالیزه، بخشی از یک بسته هستند. در مقابل این هجوم همه جانبه، زنان در ترکیه، افغانستان، ایران، عراق و به طور کلی زنان در خاورمیانه می‌توانند با پیشبرد مبارزات آگاهانه و سازمان یافته خود، نقش بزرگی در جهت تغییر انقلابی جوامع مختلف بازی کنند.

بی‌شک زنان و جنبش رادیکال زنان در ترکیه با ادامه مبارزات‌شان می‌توانند طیب اردوغان و رژیمش را به دلیل زن ستیزی، سرکوب فاشیستی مردم در کردستان ترکیه، سوریه و عراق، نابودی محیط زیست و توسعه سرمایه داری نئولیبرالی، سیاست‌های ارتجاعی منطقه‌ای، ستم و استثمار افسار گسیخته، نفرت‌پراکنی‌های شونیستی، آموزش اسلامی کودکان در مدارس، اشاعه اسلام‌گرایی و... افشا کرده و سهم مهمی را در مبارزه برای حساب رسی‌های بزرگتر در خدمت به تغییر رادیکال جامعه عهده دار شوند. ■

افزایش قتل ناموسی در افغانستان

لاله آزاد

مردی دختر ۱۶ ساله‌اش را در سمنگان به اتهام ارتباط تیلیفونی کشت.

زهره زن جوان ۲۳ ساله با بیش از ۱۸۰ ضربه چاقو در ولایت غور به دست همسرش به قتل رسید.

دختر دانشجوی ۲۱ ساله که در دانشگاه بامیان درس می‌خواند و برای رخصتی‌های زمستانی به خانه‌اش در مرکز این ولایت رفته بود، به قتل رسید.

زن جوانی به خاطر فرار از ازدواج اجباری و ازدواج با مردی که خانواده‌اش مخالف آن بودند، توسط برادر و پسر عموهایش به ضربه گلوله به قتل رسید. و...

در شش ماه یعنی از ماه جنوری تا ماه اکتوبر سال ۲۰۲۰، ۳۴۷۷ مورد خشونت علیه زنان ثبت شده است.

۲۰۰ زن در ده ماه اول سال ۲۰۲۰ توسط مردان خانواده به قتل رسیدند. این قتل‌ها به جز سلاخی‌ها و قتل‌هایی است که در مناطق دور دست و زیر اداره طالبان صورت گرفته و اکثراً منتشر نمی‌شوند.

بروشنی، دیده می‌توانیم. قانون این دولت قتل ناموسی را مجاز می‌داند تا به این وسیله نقش اجتماعی زنان را تضعیف نموده و آن‌ها را بی‌ارزش و خوار نماید. و هرگاه زنی از دساتیر و قواعد دولت ارتجاعی سرپیچی نماید تحت نام حفاظت از ناموس وی را به قتل برساند.

این دولت ارتجاعی مزدور ستم بر زن را توسط ارگان‌های قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی در تمام سطوح جامعه تا درون خانواده‌ها پیش برده و بر زنان کشور اعمال می‌نماید.

قتل ناموسی یکی از اساسات و پایه‌های ستمگری بر زنان است که به وسیله آن اقتدار مرد تثبیت و ستم بر زن تحکیم می‌گردد. دولت پوشالی دست‌نشانده در افغانستان یک دولت اسلامی است که بعد از سرنگونی امارت اسلامی طالبان در اکتبر ۲۰۰۱ توسط آمریکا بوجود آمد. دیدگاه این دولت نسبت به زنان با امارت اسلامی طالبان تفاوت بنیادی ندارد. قانون اساسی افغانستان تحت حاکمیت نیروهای اشغالی در سال ۱۳۸۲ به تصویب رسید. در این قانون دولت افغانستان بحیث جمهوری اسلامی و دین اسلام بحیث دین رسمی تعیین شد. درین قانون اساسی افغانستان تصریح گردیده که هیچ قانونی در افغانستان نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.

ستم بر زن از گذشته‌های دور و از زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شد تا به امروز در کشورهای مختلف به اشکال مختلف وجود داشته است. در کشورهای اسلامی ستم بر زن جزء ساختار سیاسی دولت بوده که در آن قانون، سنت، دین و خانواده مجموعه‌ی در هم تنیده شده‌ای است که رسماً و علناً خشونت را بر زنان، اعمال می‌نماید.

ستم بر زن در افغانستان در تمام ابعاد جامعه نفوذ دارد. دولت ارتجاعی اسلامی مزدور به عنوان حافظ و نگهبان نظام پدر/مردسالار ایفای وظیفه می‌نماید. کشورهای اشغالگر ده‌ها ان‌جی او از کشورهای مختلف امپریالیستی به افغانستان آورده و تحت چوکات دولت مزدور، به دفاع از حقوق زنان بر خواسته‌اند. این موسسات تحت نام جامعه مدنی هیچ گام مثبتی در احیا حقوق زنان بر نداشته و چیزی که آمریکا قبل از حمله به افغانستان، وعده داده بود را تا اکنون که بیست سال از اشغال افغانستان می‌گذرد، نه تنها تحقق نبخشیده‌اند که توافق نامه آوردن دوباره‌ی طالبان را امضاء نموده‌اند. زنان کشور در شرایط سخت و رقت‌باری به سر می‌برند. لت و کوب، تجاوز، تجاوز گروهی و قتل ناموسی نسبت به زنان افغانستان تشدید یافته است.

دلیل تشدید ستم بر زن را در قانون اساسی دولت اسلامی افغانستان



می‌شود و این اصطلاح در مورد زنان به کار برده نمی‌شود. این موضوع ناشی از نگرش پدرسالارانه حاکم بر جامعه و خانواده است که مرد را در حاکمیت سلطه و نظارت بر زن قرار می‌دهد.

بر اساس این فرهنگ، مرد خانواده خود را حافظ حیثیت و حرمت خانواده می‌داند و هرگاه احساس نماید که زن، خواهر، دختر یا حتا مادرش کاری کرده که به گمان او باعث آبروریزی خانواده‌اش شده است، وی را به قتل می‌رساند.

ازدواج با فردی که مورد پذیرش خانواده نیست، چهره‌ی دیگر از قتل‌های ناموسی است. بارها اتفاق افتاده که دختری یا زنی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته، اما زعمای قبیله یا مردان خانواده برای زدودن «نگی» که دامن گیر خانواده و قبیله شده است، قربانی را به قتل رسانده‌اند. فرار از منزل، حتی به قصد ازدواج، منجر به قتل‌های ناموسی می‌شود. با وجودی که به موجب ماده ۶۱۸ قانون جزا افغانستان، فرار از منزل به قصد ازدواج جرم نیست و کسانی که به این عمل مبادرت ورزند، مسئولیت جزائی ندارند؛ اما دخترانی که با احراز شرایط پیش گفته دست به فرار از منزل می‌زنند، اغلب زندانی شده و بعد از طی مراحل عدلی به خانواده‌ها تسلیم داده می‌شوند و بعد توسط مردان خانواده به قتل می‌رسند. دستگیری و زندانی نمودن این دختران جوان که حق عشق ورزیدن و زندگی انسانی از آن‌ها سلب می‌شود، خود جنایتی بزرگ است. سرنوشت این زنان با افتادن به دام پولیس رنگ دیگری به خود می‌گیرد. بیشتر این دختران در مراحل تحقیق و بازجویی توسط پولیس، مستنطق، محاکم و حتی زندان مورد سوء استفاده و تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و سپس جسم ضعیف و ناتوان آن‌ها توسط مرد خانواده به دار آویخته شده و زندگی آن‌ها، پایان می‌یابد.

درین قانون اصطلاح قتل ناموسی تعریف مشخصی ندارد. قتلی که در دفاع از ناموس صورت می‌گیرد، در ماده ۳۳۵ استثنا شده و برای مرتکب آن مجازات خیلی خفیف در نظر گرفته شده است. ماده ۳۳۵ مقرر می‌دارد که «شخصی که به اثر دفاع از ناموس، زوجه یا یکی از محارم خود را در حالت تلبس به زنا یا وجود او را با شخص غیر در یک بستر مشاهده و فی‌الحال هردو یا یکی از آن‌ها را به قتل رسانده یا مجروح سازد، از جزای قتل و جرح معاف اما تعزیراً حسب احوال به حبسی که از دو سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد.» این ماده‌ی قانون جزا پشتوانه محکم برای مرتکبین قتل ناموسی بوده و زمینه ساز تداوم و تبارز خشونت و قتل ناموسی در کشور می‌گردد.

بنابراین ستم بر زن درین دولت دارای خصلت سیاسی و ایدئولوژیک است. این دیدگاه توسط فرهنگ پدرسالارانه و عنعنات ارتجاعی حاکم تقدیس و بر زنان کشور تحمیل می‌گردد.

قتل ناموسی همواره در درون روابط خانوادگی اتفاق می‌افتد و در پشت دیوارهای نفوذ ناپذیر خانواده مدفون می‌شود. قتل ناموسی یکی از مصداق‌های قتل عمد است که قربانی آن توسط خویشاوندان خود به ظن برقراری رابطه جنسی با یک مرد بیگانه، مبادرت به عمل زنا، مورد تجاوز قرار گرفتن، فرار از منزل و یا حتی خودداری از ازدواج اجباری، به قتل می‌رسد. قربانیان این گونه قتل‌ها معمولاً زنان و دختران جوانی هستند که توسط مردان خویشاوند خود به قتل می‌رسند.

یکی از شاخصه‌های اساسی قتل ناموسی این است که این عمل با ادعای حفاظت از ناموس صورت می‌گیرد. بر اساس برداشت‌های سنتی رایج در جامعه افغانی، منظور از «ناموس»، همسر، مادر، خواهر، دختر و یا زنان خانواده مرداند. از این رو، ناموس داشتن نیز صرفاً برای مردان تصور

آن گونه که تصریح شد، قتل ناموسی مصداقی از قتل عمد است. مواد ۳۳۵ الی ۳۳۸ قانون جزا افغانستان که به قتل عمد اختصاص یافته، سلب حق حیات به صورت عمدی را جرم دانسته و حسبِ احوال برای مرتکب آن مجازات حبس دوام و اعدام را تجویز نموده است، اما در مورد قتل زنان، این قوانین کارکردی ندارد.

یکی از عوامل دیگر خشونت را می‌توان در باندهای مسلح که زاده‌ی نیروهای اشغالگر در کشوراند منسوب نمود.

ده‌ها گروه مسلح که دولت، آن‌ها را غیر مسئول می‌نامد در افغانستان وجود دارد که در مناطق مختلف فعال بوده و انواع مختلف سلاح‌های، ثقیله و خفیفه را در اختیار دارند. هر کدام از این گروه‌ها متشکل از ۲۰ نفر الی ۲۲۰ نفر هستند. به این ترتیب تعداد افراد مسلح «غیر مسئول» به صدها و هزاران نفر می‌رسد. این باندهای مسلح در هم نوائی و همسویی با ارگان‌های دولتی و طالبان دست به تجاوز، تجاوز گروهی و قتل ناموسی می‌زنند. افراد مسلح «غیر مسئول» به خانه‌های مردم حمله نموده و زنان و دختران را با خود برده و مورد تجاوز قرار می‌دهند و وقتی با واکنش خانواده‌ها مواجه می‌شوند آن‌ها را به پولیس و دیگر ارگان‌های دولتی تسلیم می‌نمایند. بیشتر قربانیان این گونه اعمال توسط مردان خانواده به قتل می‌رسند.

بر اساس ماده ششم قانون منع خشونت علیه زنان، قربانی خشونت و از جمله قربانی تجاوز جنسی و قتل ناموسی واجد یک دسته از حقوق خاص شهروندی و بشری می‌باشد که عبارت‌اند از «تعقیب عدلی مرتکب عمل مطابق احکام قانون، دسترسی به مراکز حمایتی و یا خانه امن، دسترسی به خدمات صحی عاجل و رایگان، داشتن وکیل مدافع یا مساعد حقوقی، جبران خساره ناشی از عمل جرمی، محرمیت موضوع نسبتی و سایر حقوقی که در اسناد پیش بینی شده است.» (قانون منع خشونت علیه زن، ۲۳۵۵) این «حقوق»، حداقل حقوقی است که قرار است یک قربانی از آن برخوردار باشد. رعایت این حقوق و حمایت لازم از قربانیان خشونت علیه زنان، زمینه ساز مصونیت و حفاظت آنان در برابر ارتکاب جرایم و جنایات تلقی می‌شود و عدم رعایت حقوق قربانیان و حمایت نکردن از آنان، متضررین را به صورت مضاعف قربانی می‌سازد و آنان را در معرض آسیب‌های جدی قرار می‌دهد. اما حتی همین سطح نازل هم در مورد زنان و حمایت از آنان به کار برده نمی‌شود. به همین دلیل هم، عدم حمایت از قربانیان تجاوز جنسی و قتل ناموسی یکی از عوامل مهم افزایش و تداوم جرایم قتل ناموسی و تجاوز جنسی است.

شیوع خشونت علیه زنان در اشکال مختلف آن، علاوه بر عوامل دیگر، ریشه در ساختارها و مناسبات اجتماعی و الگوهای فرهنگی جامعه دارد. این الگوها و هنجارهای فرهنگی، برداشت ویژه‌ای از زنان ارایه می‌کنند که بر اساس آن زنان موجوداتی نادان، خطاکار و غیرقابل اعتماد پنداشته می‌شوند که قادر به انجام کارهای درست نیستند و همیشه به گمراهی می‌روند. بنابراین، باید همواره تحت سلطه مردان باشند. این نگرش غیرانسانی در باره زنان و رابطه سلطه جویانه مرد نسبت به زن،

زمینه رفتار خشونت‌آمیز با آنان را نیز مهیا می‌سازد. در حقیقت، الگوها و مناسبات فرهنگی و اجتماعی برای بروز خشونت علیه زنان کارکرد دوگانه دارد؛ از یک سو با تعیین موقعیت نابرابر برای زنان و مردان و فرودست انگاری زنان در جامعه، زمینه‌های بروز و وقوع این خشونت‌ها را مساعد می‌سازد و از سوی دیگر با رفع و رجوع یک جانبه آن به عوامل مشخص و نادیده انگاشتن بعضی از عوامل دیگر، به تداوم آن کمک می‌کند.

البته خشونت به معنای عام آن، در فرهنگ‌های جوامع سنتی و عقب مانده، که مجال گفتگو و تفاهم در آن بسیار اندک است، یک پدیده معمول است. خصوصاً از آن رو که نگرش جامعه سنتی به الگوها و هنجارهای فرهنگی‌شان مطلق انگارانه و انعطاف ناپذیر است، و به این دلیل امکان نقد و پرسشگری در آن بسیار محدود است، خشونت در آن یک امر نهادینه می‌باشد. بشر قبیله‌ی قوانین اجتماعی را لایتغیر می‌داند و در زندگی قبیله‌ی، «محرمان قبیله» تمام ابعاد زندگی را زیر پوشش قرار می‌دهد و ثبات و عدم تحول، خشونت در آن از همه چیز بیشتر به چشم می‌خورد.

فرهنگ و هنجارهای سنتی در جامعه افغانستان، مثل اکثر جوامع قبیله‌ی دیگر، نگرش‌های منفی فراوانی را در مورد زنان مطرح می‌کنند و خصوصیات و ویژگی‌های نادرست فراوانی را برای آنان برمی‌شمارند. زن در نگاه سنتی جامعه افغانی موجود خطاکار، ناقص‌العقل، عهدشکن و غیرقابل اعتماد پنداشته می‌شود. از دید جامعه سنتی افغانستان، این خصوصیات برخاسته از ذات بد و سرشت خطاکار زنان است. این تعریف منفی و اهانت‌آمیز از زنان تبعات فراوانی دارد که ارزش انسانی زنان، جایگاه اجتماعی آنان و رابطه زن و مرد را متأثر می‌سازد و سرانجام منجر به رفتار خشونت‌آمیز و وحشیانه نسبت به زنان می‌گردد.

قتل ناموسی اما به عنوان شیوه‌ای برای مجازات زنی به کار برده می‌شود که از تحت سلطه مرد خارج شده و، به خواست و اراده خود و یا به صورت جبری و بدون اراده، با کسی دیگر رابطه برقرار کرده است. زن باید تا آخر عمر به رابطه‌ای که با مردی بسته است، وابسته بماند و اگر در خانه‌ای می‌رود باید جسدش از همان خانه بیرون شود. نکته مهم دیگر، نگرش جنسی و ابزاراری نسبت به زنان است. یعنی به زنان صرفاً به عنوان ابزارهایی که برای رفع غرایز جنسی می‌خورند، دیده می‌شود. این نکته باعث می‌شود که نوع رابطه انسانی با زنان فقط به رابطه به خاطر رفع غرایز جنسی تقلیل پیدا کند و تصور شود که هرگاه زنی با مردی رابطه می‌گیرد و یا حتا با مردی حرف می‌زند و یا از پیش چشم مرد خانواده دور می‌شود حتماً پای مسایل جنسی و رابطه جنسی با مردی بیگانه در میان است.

نگرش جنسی نسبت به زنان، در کنار تعریف تحقیرآمیزی که از زن در نگرش فرهنگی جامعه وجود دارد، زنان را به عنوان یک طعمه جنسی تصور می‌کند. این نگرش، از یک سو خطر تجاوز جنسی را برای زنان تشدید می‌کند و از سوی دیگر کنترل و اسارت زن را به خاطر «حفظ ناموس» توجیه می‌نماید. از اینروست که مهم‌ترین دغدغه و نگرانی پدر



این مسأله نشان دهنده حساسیت شدید جامعه سنتی افغانستان به مسایل جنسی و «ناموسی» است. هرچند که قربانی قضایای تجاوز جنسی مجرم نیست و به عنوان یک قربانی باید مورد حمایت قرار بگیرد، ولی بنابراین حساسیت ها، قربانیان تجاوز جنسی، اغلب قربانی قتل ناموسی نیز می‌شوند.

اما قضایای مستند شده در این مورد نشان می‌دهد که الزاماً همه موارد قتل ناموسی به خاطر رابطه با فرد بیگانه نیز نبوده است. مثلاً فرار زنان از خانواده، و یا خودداری از ازدواج اجباری، صرفاً به خاطر سوء ظن به آنان در یک بستر فرهنگی که از یک سو آنان را به یک ابزار جنسی تقلیل می‌دهد و از سوی دیگر تسلط بر آنان و کنترل بر جسم آنان را توسط مردان خانواده یک امر بر حق و طبیعی می‌داند، منجر به قتل ناموسی می‌گردد.

چنان چه بیشتر قتل‌های ناموسی به خاطر فرار زنان و دختران از منزل اتفاق افتاده و عده‌ی زیادی از آنها به خاطر تن ندادن به ازدواج اجباری، صورت گرفته است.

نکته دیگری که باید به آن دقت کرد، مسأله عادی شدن جرم در جامعه است. در اثر آن اعمال جرم قباح خود را از دست می‌دهد و دیگر نه خود فرد مجرم این حس را دارد که جنایت کرده است و نه جامعه نسبت به آن حساسیت نشان می‌دهد. چندی پیش مردی در یکی از محاکم آلمان محاکمه شد. جرم این مرد کشتن زن‌اش در ملاء عام با ضرب چاقو بود. دلیلی که مرد در محکمه برای جنایتی که انجام داده بود ارائه داد این بود که زن با معرفی وی به پولیس آبرویش را برده است و به شخصیت مردانه‌اش لطمه زده است.

در مقابل دخترش، و بزرگترین ترس شوهر از زن اش، به همین مسأله برمی‌گردد و باعث می‌شود که همیشه مراقب او باشد. برای چنین ذهنیتی، هر مردی، حتا نزدیک‌ترین دوست، می‌تواند به صورت بالقوه یک متجاوز جنسی باشد. پس به هیچ صورت نمی‌توان به وی اعتماد کرد. این بی‌اعتمادی، در حقیقت بیانگر عام بودن پدیده ناموس در پندار فرهنگی جامعه قبیلوی است.

حساسیت جنسی در جامعه سنتی افغانستان ناشی از نگرش همزمان جنسی و جنسیتی نسبت به مسایلی هم چون «آبرو»، «عزت» و «عفت» نیز است. یعنی اولاً نگرش جنسی به مسایلی مثل آبرو، عزت و عفت این ارزش‌های اخلاقی را اغلباً در ارتباط با مسایل جنسی مطرح می‌کند و صرفاً و در حوزه روابط جنسی معنا می‌کند. ثانیاً نگرش جنسیتی آبرو و عزت و عفت (فرهنگ لغت زن ستیزانه) را مسایل «زنانه» قلمداد می‌کند که گویا موضوعی مربوط به زنان است.

در مقابل، غیرت، شرف و مردانگی مردان نیز همیشه ارتباط مستقیم با زنان دارد. واژه غیرت در فرهنگ سنتی جامعه «ناموس پرستی» تعریف شده و منظور از ناموس نیز زنان و دختران خانواده هستند که وابسته به مردان می‌باشند. در نتیجه مردان همیشه باید مراقب نوامیس خود باشند تا غیرت، عزت و شرافت‌شان محفوظ بماند.

از این رو، صفتهایی مثل حیا، عفت، شرم و امثال آن بیشتر صفتهایی زنانه قلمداد می‌شوند. در عوض برای مردان صفاتی از قبیل «قدرت»، «شجاعت»، «جرات»، «غیرت» و امثال آن به کار برده می‌شود.

اگر زنی به رابطه جنسی با کسی دیگر متهم شود، اعضای خانواده آن را مسأله ناموسی می‌پندارند و زن مذکور را به جرم این رابطه به قتل می‌رسانند.

این رسم ناشی از همان نگرش جنسی نسبت به دختران و زنان است؛ نگرشی که تصور می‌شود هرکس به او «به چشم شهوت» می‌نگرد.

ازدواج زودهنگام دختران توجیه دینی نیز دارد. دین اسلام سن بلوغ دختران را نه سال عنوان می‌کند این در حالی است که سن قانونی ازدواج در قانون اساسی افغانستان ۱۴ سال تعیین شده است. جامعه مدنی در اوایل اشغال کشور تلاش کرد تا سن ازدواج ۱۸ سالگی را، رسمی سازد؛ ولی به تغییر آن موفق نگردید.

بد دادن رسمی است که تقریباً در میان همه قبایل افغانستان مروج است. بر اساس آن، هرگاه جنایاتی از قبیل قتل، تجاوز و امثال آن توسط مردی صورت می‌گیرد، بر اساس رسم قبایل، دختری از خانواده فرد جانی (معمولاً دختر یا خواهرش) را به عنوان وجهال مصلحه به یکی از افراد خانواده قربانی می‌دهد. در اکثر مواقع این فرد یک کهن سال است و یا قبلاً نیز ازدواج کرده است. دختری که به این شکل وادار به ازدواج می‌شود از حرمت و جایگاه انسانی پایینی در خانواده شوهر برخوردار است و معمولاً مورد انواع بی‌حرمتی، آزار و اذیت و خشونت‌های گوناگون قرار می‌گیرد. چون این دختر با حرمت و آداب مورد احترام عروسی و دوستی در خانواده نیامده، از رفت و آمد و رابطه با خانواده خود نیز منع می‌شود. گاه حتا وادار به اعمالی هم چون فحشا می‌گردد و یا همواره مورد سوءظن خانواده شوهر قرار دارد و گاهی با کمترین سوءظن ممکن است به اتهامات ناموسی به قتل برسد.

فقر یکی از فکتورهای مهم وقوع بیشتر قتل‌های ناموسی بوده است. درصد بالایی از قربانیان تجاوز جنسی، فرار از ازدواج اجباری که منجر به قتل ناموسی شده، در خانواده فقیر انجام گرفته است.

همه این فجایع و خشونت علیه زنان را نمی‌توان از میان برد تا زمانی که سیستمی بر قدرت است که حافظ آن است. فرهنگ و آموزش مردم و بالا بردن سطح آگاهی مردان و زنان در کل جامعه تحت نظام حاکم غیر ممکن است. چرا که همواره فرهنگ حاکم بر جامعه، فرهنگ طبقه حاکمه است.

در نتیجه آن چه که در مقابل همه و به طور مشخص زنان آگاه و مبارزه برای از بین بردن خشونت وحشیانه بر زنان، برای پایان دادن به فرهنگ پدرسالارانه، برای خاتمه دادن به سلطه مرد بر زن قرار دارد، کمک از بین بردن عامل اصلی همه این فجایع یعنی جمهوری اسلامی ضد زن افغانستان است. تازه پس از آن است که زنان می‌توانند فضایی که در اثر مبارزه ایجاد شده و دولت جدید هم در خدمت مردم فعالیت می‌کند، در جاده خلاصی از همه سنت‌ها و فرهنگ پدرسالارانه، آداب و رسوم قبیله‌یی و... قرار گیرند. ■

هنجارهای فرهنگی و ساختار جامعه در عادی‌سازی جنایت نقش مهم دارد. نگرش خاصی که در فرهنگ جامعه نسبت به زنان وجود دارد و موقعیت اجتماعی و رفتارهای خاصی را نسبت به آنان تجویز می‌کند، زمینه ساز و توجیه کننده خشونت علیه زنان می‌شود. در این بستر فرهنگی و اجتماعی، اشکال مختلف خشونت علیه زنان به امر عادی و طبیعی تبدیل می‌شود و قباحت خود را از دست می‌دهد.

موضوع دیگری که قابل تأمل است این است که جامعه معمولاً با «غیرت سازی» و دادن هویت به مجرمین و جنایت‌کاران خطرناک این گونه حوادث را قابل پذیرش و طبیعی می‌سازد.

قتل ناموسی در بستر مناسبات و هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و در سایه نگاه ویژه‌ای که نسبت به زنان وجود دارد، نه تنها به یک امر عادی تبدیل شده، بلکه آن را هم چون یک امر پسندیده و از الزامات نگرش نظارت گرانه و سلطه جویانه نسبت به زنان می‌نگرند. با این نگرش، قتل ناموسی به عنوان یک امر ناشی از «غیرت مردانگی»، و دفاع از «حیثیت و عزت» خانواده پنداشته می‌شود و نه تنها از وصف جرمی آن می‌کاهد، بلکه آن را به عنوان دفاع از حیثیت و ناموس، توجیه و تحسین می‌کند.

رویکرد قضایی و حقوقی نسبت به این مسأله نیز شدیداً سنتی و متناسب با آن نگرش نابرابر و سلطه جویانه نسبت به زنان است.

یکی دیگر از عواملی که قتل ناموسی را تشدید می‌کند بی‌سوادی و نا آگاهی است. افراد بی‌سوادی و نا آگاه، معمولاً در مقابل جرم و جنایت آسیب پذیرترند و هم برخوردشان با آن بسیار غیرمنطقی، نامناسب و خشن می‌باشد. این نکته را باید دقت کرد که افراد باسوادی نیز گاهی به این جنایات دست می‌زنند، ولی این معضله در میان افراد بی‌سوادی مروج‌تر است.

در مورد نقش بی‌سوادی در مسأله خشونت علیه زنان، به ویژه تجاوز جنسی و قتل ناموسی، بیشتر از عرف و سنت‌های رایج در میان طوایف افغانستان در زمینه ازدواج نیز زمینه‌های خشونت علیه زنان را مساعد می‌سازد. این گونه ازدواج‌ها حاکی از جایگاه و شأن پایین انسانی و اجتماعی زنان است. الگوهای رایج در میان طوایف سنتی افغانستان عبارتند از: ازدواج در سنین پائین، ازدواج اجباری، بد دادن و ازدواج‌های بدلی. این گونه رسم و رواج‌های نادرست ریشه در دیدگاه و باورهای تبعیض‌آمیز نسبت به نقش و جایگاه زنان در جامعه دارد.

به قید ازدواج درآوردن دختران در سنین خوردسالی، در بسیاری از مناطق افغانستان یک امر معمول است. بر اساس باورهای سنتی، دختر هر چه زودتر به ازدواج داده شود، بهتر است. این ضرب‌المثل نیز که در مناطقی از افغانستان مروج است، گویای این باور است: «دختر را با کلاه بزن، اگر نیفتاد باید او را به شوهر داد.» ضرب‌المثل دیگر برای توجیه ازدواج قبل از وقت دختران خوردسال، می‌گوید: «دختر مال مردماست.» یعنی هرچه زودتر باید به «صاحبش» داده شود.

« من حقیقت را می گویم

و

حقیقت وحشی

و

خطرناک است»



نوال السعداوی

فریدا فراز

نوال السعداوی در ۲۷ اکتبر ۱۹۳۱ در حومه قاهره متولد شد. دومین فرزند از خانواده‌ای با ۹ فرزند بود. اولین رمانش را در سن ۱۳ سالگی نوشت. اولین تجربه تلخ ش بنابر گفته خود او این بود که خانواده ش تلاش بسیار کردند که او را در سن ۱۰ سالگی مجبور به ازدواج کنند. اما نوال ایستادگی کرد و به پشتیبانی مادرش موفق شد تن به این ازدواج اجباری ندهد. او می‌گوید در همان دوران کودکیم دریافتم که ارزش دخترها نسبت به پسرها با فرهنگ حاکم در مصر، بی‌ارزش است. این بی‌ارزشی از زبان مادر بزرگش چنین بیان شده بود: «یک پسر حداقل به پانزده دختر می‌ارزد و دختران آفت جامعه هستند».

در جامعه‌ای همانند مصر، ناقص‌سازی اندام جنسی کودکان دختر و زنان جوان تحت نام «ختنه» در حافظت از سنت‌های ضد زن قدمت طولانی دارد. اکثر کودکان دختر و زنان جوان در این کشور طی قرن‌ها اندام‌شان مثله شده است. این جنایت بر نوال سعداوی نیز اعمال شد. نوال کتاب «چهره پنهان حوا: زنان در جهان عرب» که بر خاسته از تجارب زندگی و پزشکی ش در شهرها و روستاهای مصر بود را در مورد مثله کردن اندام جنسی زنان در سال ۱۹۷۷ منتشر کرد. نوال روش شنیع و جنایت‌کارانه این کار و تجربه دردناک خود را در شش سالگی در کف حمام در حالی که مادرش در کنارش بود با خشم و نفرت توصیف می‌کند. او در تمام طول عمرش مبارزه علیه ناقص‌سازی اندام جنسی زنان حتی پس از «غیر قانونی» شدن این عمل زن ستیزانه در سال ۲۰۰۸ در مصر، ادامه داد. چرا که به درستی می‌دانست که حتی غیر قانونی شدن «ختنه» کودکان دختر و زنان به معنای از بین رفتن این عمل به شدت ضد انسانی و ضد زن نیست.

نوال السعداوی در طول عمر پر بارش آثار زیادی را در خدمت به برابری جنسیتی به نگارش در آورد. بیش از ۵۰ کتاب با زبانی بی‌پروا نوشت. کتاب هائی هم چون «زن و جنسیت»، «چهره عریان زن عرب»، «زن، دین و اخلاق»، «زن جانی در بهشت ندارد»، «من به شما تف می‌کنم، گزارش زنی در نقطه صفر»، «دو زن در یک زن»، «بنیادگرایی علیه زنان»، «خطرات یک زن پزشک» و... بسیاری از کتاب‌ها و مقالات مهم نوال سعداوی به ۴۰ زبان از جمله به فارسی برگردانده شده است.

این سخنان نوال السعداوی است که در ۲۱ مارس ۲۰۲۱ در سن ۸۹ سالگی درگذشت. نوال نه تنها در مصر و خاورمیانه بلکه در جهان به عنوان زنی فمینیست، نویسنده، رمان نویس، جامعه شناس، پزشک و فعال اجتماعی که تجربیات مبارزاتی و دیده‌گاه‌های خود را در کتاب‌ها، داستان‌ها و مقالات متعدد منعکس کرده بود، شناخته می‌شد.



در آیین هندوها، در یهودیت، در مسیحیت، در اسلام، زنان برای حقوق خود می‌جنگیدند. ما خود را سوسیالیست می‌نامیم چرا که ما مخالف سرکوب طبقاتی هستیم. ما مخالف سرمایه داری هستیم. چرا که سرمایه داری به پدرسالاری پیوند خورده است. ما مخالف پدر سالاری هستیم، نه مردها و...»

نوال سعداوی در جنبش معروف به «بهار عربی» شرکت فعالانه داشت و در سال ۱۹۹۶ خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرد. اگر چه جنبه عمده زندگی و فعالیت او در خدمت به زنان و رهایی از ستم جنسیتی بود، اما جوانب نادرستی هم در رویکردش به طور مثال نسبت به معنا و مفهوم واقعی «انقلاب» به ویژه پس از «بهار عربی» منعکس بود.

نوال طعم تلخ زندگی و تفاوتش را با پسرها از همان زمان کودکی، چشید و به قول خودش این باعث شد که در «ذهن او مانند خزه در دریا، ریشه دواند» و همین مساله انگیزه مبارزه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی او را در تمام عمر تشکیل داد.

نوال سعداوی در خاطراتش می‌نویسد که او، زیر بار «کشوری که آزادی و احساس غرور را از او می‌گیرد؛ به همسری که برابری با او را نمی‌پذیرد؛ و به خدائی که او را تنها نیمه انسان خلق کرده» نمی‌رود. وقتی مجری بی‌بی سی در مصاحبه در سال ۲۰۱۸ به او پیشنهاد کرد که لحن انتقادهای خود را ملایم کند، نوال در پاسخ چنین گفت: «نه. من باید صریح تر، تهاجمی تر باشم، چون جهان دارد پرخاشگرتر می‌شود، و ما به مردمی نیاز داریم تا با صدای بلند علیه بی‌عدالتی صحبت کنند. من با صدای بلند حرف می‌زنم، چون عصبانی هستم.»

یاد نوال و تمام زنان مبارزی که بر علیه هر شکلی از ستم و استثمار، در مقابل بی‌عدالتی‌ها ایستادگی و مقاومت کردند. گرامی باد!

یکی از پر جنجال‌ترین کتاب‌های نوال کتابی است که در سال ۱۹۷۲ به نام «زن و سکس» نوشت. در این کتاب با صراحت و با جرئت از سکس، جسم زن، اعضای تناسلی زن، بکارت زن و... سخن گفت و این گونه جامعه پدر سالار را به نقد کشید. به همین دلیل از سمت مدیریت بهداشت عمومی در وزارت بهداشت مصر برکنار شد. در سپتامبر ۱۹۸۱ در دوران ریاست جمهوری انور سادات به مدت سه ماه زندانی شد. در زندان وسایل مورد نیاز نوشتن برای نوال ممنوع بود، وی با مداد ابروی یکی از زندانیان روی کاغذ توالت به نوشتن خاطراتش پرداخت. مبارزات سعداوی علیه مثله کردن زنان، قتل ناموسی و اعتقاد بر این که مذهب ابزاری در دست طبقات حاکم است، اسلام‌گرایان را خشمگین می‌ساخت و به همین دلیل هم همواره مورد تهدید آنان قرار داشت. این پژوهشگر حقوق زنان از دین، استعمار و دوری غربی‌ها و علیه حجاب اجباری در کشورهای اسلامی و کالا بودن زن در غرب افشاگری می‌کرد. نوال راه پر پیچ و خمی را طی کرد و در پیمودن این راه زندانی، تبعید و تهدید را به جان خرید و هرگز تا آخر عمر دست از مبارزه برای آزادی و برابری زنان بر نداشت.

یکی از انتقادهای نوال به فمینیست‌های غربی این بود که فمینیست‌های غربی پیوندی را بین فرودستی زنان با ستم طبقاتی نمی‌بینند. در مصاحبه با کانال ۴ تلویزیون در انگلستان این انتقاد را این گونه طرح می‌کند: «فمینیسم یک ابداع غربی نیست. بر خلاف آن چه که خیلی‌ها فکر می‌کنند، زنان آمریکایی فمینیسم را نساخته‌اند. نه، فمینیسم در فرهنگ و مبارزات زنان در تمام جهان تبلور دارد. ما باید زنان را از نظر اقتصادی، اجتماعی، روانشناختی، جسمی و مذهبی آزاد کنیم. ما فمینیسم خود را فمینیسم تاریخی - سوسیالیستی می‌خوانیم. این شعار ما بود. چرا که ما تاریخ خوانده‌ایم و فهمیده‌ایم که سرکوب زنان محدود به مصر یا زنان عرب نیست. یک امر تاریخی است. در همه جا وجود دارد. در همه کشورها، زنان در تمامی ادیان شورش می‌کردند. در هند، در مصر،

«رحم اجاره ای»

زندگی

کالائی شدن

سحر منصور

در نظام زن ستیز جمهوری اسلامی، از هر آن چه که می‌توانند برای به بردگی کشیدن زنان استفاده می‌کنند. اکثریت مطلق اتوریت‌های مذهبی شیعه هم چون خامنه‌ای موافق «رحم اجاره ای» هستند. توجیه خامنه‌ای آن است که جهت جلوگیری از پاشیدن خانواده و مساله طلاق و مشکلات روحی، روانی که عدم زاد و ولد در خانواده ایجاد می‌کند و برای خوشبختی خانواده، توسل به «رحم اجاره ای» مجاز است. به شرط آن که مسائل اخلاقی اسلام رعایت گردد، اما حتی اگر مجبور شوند که اسپرم مرد را مستقیماً با تخمک «رحم اجاره ای» پیوند دهند، این نیز از طریق صیغه و یا طلاق موقت از همسر قابل حل است. (روزنامه مشرق - کد خبر ۵۵۵۹۶ - ۲۳ فروردین ۱۳۹۵)

به گفته مدیر روابط عمومی وزارت بهداشت «اجاره رحم در کشور بر اساس قانون و مقررات تدوین شده است و به صورت کاملاً قانونی انجام می‌شود». البته زمانی که سیاست یک رژیم زن ستیز «جوانی جمعیت و حمایت از خانواده» باشد، سیاستی که در مرکز آن خانه‌نشین کردن زنان قرار دارد، قانونی کردن «رحم اجاره ای» هم قرار است به پیشبرد همین سیاست خدمت کند.

در فضای مجازی، هزاران تبلیغ در هر روز در رابطه با فروش زنان و تن‌شان دیده می‌شود. لیست مراکز بهداشتی درگیر و ذینفع پر از متقاضیانی است که داوطلب فروش تخمک و رحم اجاره‌ای اند. زنان بسیار فقیری که از نظام حاکم آسیب‌های اجتماعی گوناگونی نصیب‌شان شده است. همان گونه که زنی به نام اسدی از دست اندرکاران با تجربه و قدیمی این تجارت می‌گوید: «من تا کنون جزء انگیزه مادی و احتیاج انگیزه دیگری در این زنان ندیده‌ام... عموم اهداء کنندگان تخمک و رحم جایگزین، زنان حاشیه‌نشین هستند.» زنان بسیار جوان و آسیب دیده‌ای که با این کار دچار کم خونی، پوکی استخوان، بیماری‌های رحم، لگن و کوتاه شده عمر و افسردگی آنان می‌گردد.

در واقع زنی که به خاطر فقر و فلاکت، با به جان خریدن تمامی ریسک‌های خطرناک دوران حاملگی، زایمان و پس از زایمان، وسیله‌ای می‌شود برای «خوشبختی» خانواده دیگری که اکثراً از خانواده‌های مرفه می‌باشند. این که چه عواملی باعث می‌شود زنی رحمش را اجاره دهد، آگاهانه و هدفمند به کناری گذاشته می‌شود. چرا که مسبب اصلی فقر و فلاکت اکثریت زنان در جامعه جمهوری اسلامی است.

در عین این که از زاویه ایدئولوژیکی و سیاسی این رژیم وظیفه‌ای به غیر از حاملگی و زاییدن و افزایش «ارتش اسلامی» قائل نیست. در این طرز تفکر هیچ اشاره‌ای به مشکلاتی که زن «رحم اجاره ای» می‌تواند با آن روبرو گردد، نشده است. این منطق سرمایه داری جمهوری اسلامی است: زندگی و آینده زنان خصوصاً از طبقات تحتانی جامعه در خدمت به طبقات مرفه!

«رحم اجاره ای» به چهار حالت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱- تخمک زن و اسپرم مرد (زن و شوهر) در خارج از رحم به نطفه تبدیل شده و به «رحم اجاره ای» منتقل می‌شود.

۲- اسپرم مرد با تخمک زنی که «اجاره» شده به نطفه تبدیل شده و به رحم ش منتقل می‌شود.

۳- تخمک زن با اسپرم اهدائی به نطفه تبدیل شده و به «رحم اجاره ای» منتقل می‌شود. این حالت به علت اتورتیه مردسالاری و عدم ارتباط ژنتیکی نسبت به بقیه کمتر رواج دارد.

۴- صیغه موقت با هدف گول زدن و کلاه برداری قانونی. در این موارد پس از زایمان، بچه دزدیده و یا طبق قانون از مادر گرفته می‌شود.

برخی روایت‌های این زنان، نشان می‌دهد که چگونه فقر و گرسنگی باعث می‌شود که بر خلاف میل خود راهی را «انتخاب» کنند که بر جسم و روان‌شان تاثیرات مخرب و همیشگی باقی می‌گذارد.

فرح ۱۶ سالگی ازدواج کرده، سریع حامله و زمانی که فرزندش یک‌ساله ست، طلاق می‌گیرد. همسر سابق پس از طلاق کودک ش را از او می‌گیرد. فرح ۷ سال است که فرزندش را ندیده است. فرح اهل اهواز است و در حال حاضر با برادرش در رباط کریم زندگی می‌کند. او می‌گوید از ترس مجبور شدن و تن دادن به کارهای دیگر، به این کار تن داده است. می‌گوید زندگی برای‌شان بسیار سخت است. الان چند ماهی است که حامله است و صاحبان این کودک در آمریکا مقیم هستند. فرح در جواب خبرنگار که از او می‌پرسد آیا علاقه‌ای به نوزادی که در رحم تو رشد می‌کند، داری می‌گوید: «گشنگی نکشیده‌ای که عشق و عاشقی یادت بره». فرح می‌گوید «مسئولین این کار، ما را گول می‌زنند. به جای ۲۰ تخمک کل ۳۰ تخمک را بر می‌دارند و ما خشکی دهانه رحم می‌گیریم. این واسطه‌ها آنقدر بی‌شرفند که هم پول خودشان را بر می‌دارند و هم از پول ما. به ما چیزی نمی‌رسد.»

طاهره، همسرش معتاد و در زندان به حبس ابد محکوم است. طاهره به خاطر فقر و گرسنگی، فرزند خود را به بهزیستی سپرده است. او می‌گوید: «احساسش مثل زنانی است که بچه مرده به دنیا می‌آورند، به همان تلخی، اما محتاجی و مجبوری تن بدهی. من زخم‌های زیادی دارم، نمی‌توانم برای‌شان عزاداری کنم.»

عاطفه، او صیغه مردی می‌شود، با هم رابطه عاطفی برقرار می‌کنند. مرد به او قول می‌دهد پس از زایمان زن خود را طلاق داده و با او زندگی کند. اما بعد از زایمان، زمانی که به خود می‌آید می‌بیند تنه‌است و فرزندش را از او دزدیده است. عاطفه می‌گوید که من حتی یک بار بچه‌ام را بغل نکردم. ...

زن دیگری، اسم ش دنیا است. هر چند خودش هم می‌داند سهم چندان از این دنیا نبرده است. دنیا دو فرزند دارد و جایی در حوالی تهران زندگی می‌کند. او می‌گوید بار اولی که رحمش را با امضا و کلی بند و تبصره و سفته اجاره داد، مجبور شد بچه را تحویل خانواده دهد. اما از آن روز انگار چیزی را در

گوشه‌ای از این شهر گم کرده است. وقتی سزارین می‌شود با پتویی که دورش پیچیده بودند، بدون این که یک بار بچه را ببیند، از بیمارستان بیرون آمده. افسردگی پس از زایمان همه چیز را برای ش سخت‌تر کرده است. آن قدر که تحمل یک بار دیگر امتحان کردن ش را ندارد. حتی اگر از گرسنگی بمیرد. (گزارشات همشهری آنلاین به نقل از باشگاه خبرنگاران جوان)

این حال و روز زنانی است که از ناچاری و گرسنگی و اجتناب از تن فروشی، تنها «دارائی شان» را به خانواده‌های مرفه اجاره می‌دهند. این بازار «داغ» فقط مختص به ایران نیست بلکه یک مقوله بین المللی است. متقاضیان نیز بین المللی می‌باشند. از ایرانیان داخل تا خارج، آلمانی، اتریشی، کوییتی، عراقی، اردنی و...! قیمت این «سرویس» بین ۶۰ تا ۷۰ میلیون تومان در ایران است. با در نظر گرفتن بی‌ارزش بودن تومان در مقابل دلار، رقمی معادل ۳۰۰۰ دلار می‌باشد که در مقایسه با همین «سرویس» در آمریکا که حدود ۱۵۰ هزار دلار می‌باشد، بسیار ناچیز است و این همان دلیل اصلی است که بسیاری از متقاضیان به کشورهای جهان سوم مراجعه می‌کنند.

تجارتی به نام «رحم اجاره ای»

جهان سرمایه داری- امپریالیستی با تشدید روند گلوبالیزاسیون بسیار معوج گشته است. در این جهان، همه چیز به کالا تبدیل گشته است. «صنایع» جدیدی در ابعادی با درآمدهای نجومی شکل گرفته که اساسا در خدمت به طبقات مرفه و نیمه مرفه در کشورهای امپریالیستی قرار دارد. به «صنعت» سکس و خدمات جنسی، صنعت «رحم اجاره ای»، باید توریسم پیوند ارگان‌های بدن و قاچاق ارگان‌ها را نیز اضافه نمود. درب و داغانی اقتصاد در اکثر کشورهای موسوم به جهان سوم، ویرانی‌ها و فلاکت زحمت‌کشان در کشورهایی که تحت اشغال قرار گرفته و یا اسیر جنگ‌های نیابتی هستند، به همراه تغییرات عظیم و ویران‌گر زیست محیطی که عامل اصلی آن نیز سرمایه داری است از عوامل اصلی ایجاد تجارت‌هایی چون تن فروشی، رحم اجاره ای، پورنوگرافی و فروش ارگان‌های بدن انسان‌های کارگر و زحمت کش است. باندهای مافیایی مرتبط با دولت‌ها و هم چنین با نیروهای اشغال‌گر مستقیما در این تجارت‌ها ذی نفع‌اند.

جهان امروز به حدی به تمرکز ثروت و سرمایه رسیده که دارائی فقط ۴ نفر از ثروتمندترین افراد در سطح جهان، برابر با ۵۰ درصد نداری اهالی کره خاکی است. در چنین جهانی، حتی انسان هم خرید و فروش می‌شود. سرمایه‌گذاری در کارخانه تولید انسان (خریدن رحم) و تصاحب کالای تولید شده توسط این کارخانه (نوزاد)، چهره کثیف و ضد زن سرمایه داری جهانی را هر چه بیشتر عریان می‌نماید.

تولید این «کالا» از طریق «رحم اجاره ای» ابعاد بین المللی به خود گرفته است. این عمل جدا از پرخطر بودن آن، انسانی‌زدایی از زن (از طریق تبدیل مستقیم آن به ماشین تولید مثل) را به مرحله‌ای کیفیتا تشدید یافته رسانده است.



کلنجار رفتن با مرگ

عمل یعنی «اجاره دادن رحم» بر مناسبات بین زن و شوهر و فرزندان و کل خانواده بسیار سنگین است. این‌ها بخش‌های کوچکی از مشکلاتی است که با زن (انسانی که به کالا تبدیل شده) تا آخر عمر باقی خواهد ماند.

اکثر مواقع، زانی که رحم‌شان اجاره می‌شود، این موضوع را از محیط اطراف و کل خانواده و... تا آن جا که قادرند مخفی نگه می‌دارند. اما در بسیاری از موارد، خود مراکز، زنان را از اجتماع و نزدیکان جدا کرده و در خانه‌های تیمی نگه می‌دارند. ۹ ماه ایزله و تنها، به زندان‌هایی با سلول‌های انفرادی شباهت دارند تا به «مراکز مراقبت‌های پزشکی».

«رحم اجاره‌ای» یعنی یک انسان، زن تبدیل به کارخانه تولید نوزاد (نوعی کالای قابل خرید) می‌گردد. بعد از اتمام خط تولید (تولید نوزاد)، تاریخ مصرف زن (کارخانه تولیدی کالا) به پایان می‌رسد. تاثیرات روانی کالا شدن یک بار مصرف و تصاحب نوزاد توسط افراد بیگانه، پتانسیل کشاندن این زن‌ها تا مرز جنون را داراست.

پروسه کالا کردن بدن زن و تبدیل کردن آن به خط تولید و کارخانه انسان و تصاحب محصول نهایی توسط سرمایه گذار، کثیف‌ترین جنبه رو آمدن عمل کرد سیستم سرمایه داری مردسالار است که در مرکز آن انسان‌زدایی از زن قرار دارد.

در بسیاری از موارد خشونت و جبر مردان، عمدتاً شوهر، زن را به پذیرش چنین نقشی مجبور می‌سازند. سایه شوم پدر/مردسالاری در هر حفره و سوراخ این مناسبات ارتجاعی لانه کرده و در تار و پود این سیستم نهادینه گشته است.

وظایف مراکز بهداشتی مرتبط با «رحم اجاره‌ای» تحویل کالای سالم (نوزاد) به صاحب آن، یعنی کسی که پول این پروسه را پرداخت نموده، می‌باشد. انگیزه مطلق مراتب‌های پزشکی از «مادر» در پروسه بارداری از زمان کاشت نطفه تا تولد نوزاد، تضمین سالم بودن کالائی است که خریداری شده است: نوزاد. از آن جایی که اکثریت زانی که مجبورند رحم خود را اجاره دهند از خانواده‌های فقیر هستند، از این زاویه پمپاژ داروها و آمپول‌های مختلف جهت تغذیه نطفه در اکثر موارد بسیار دردناک با آثار جانبی و دائمی برای مادر است.

وظایف مراکز بهداشتی با تولد نوزاد و تحویل این «کالا» به صاحب آن به اتمام می‌رسد. اکثر قریب به اتفاق زایمان از طریق سزارین صورت می‌گیرد. حتی اگر «مادر» توانانی وضع حمل را هم داشته باشد. علت وضع حمل از طریق سزارین، تضمین تحویل نوزاد بدون عبور از خطراتی است که زایمان طبیعی می‌تواند به همراه داشته باشد. جراحی سزارین می‌تواند مشکلات بزرگی تا حد مرگ، برای «مادر» ایجاد کند. این ریسک متوجه زانی است که رحم‌شان را «اجاره» می‌دهند. پس از پروسه سزارین، نوزاد هر چه سریع‌تر از «مادر» جدا شده (جهت جلوگیری احتمالی از عدم قبول تحویل نوزاد و خاتمه دادن به مسئولیت مراکز بهداشتی مرتبط) و به صاحب آن تحویل داده می‌شود.

بر اساس تحقیقات انجام شده، ۲۰ درصد از زنان دچار افسردگی شدید متعاقب حاملگی می‌گردند. افسردگی، دردهای دائمی فیزیکی و روانی، تاثیرات این

مشکلات بعد از زایمان

تاثیرات روانی خلع ید کردن نوزادی که توسط زن به وجود آمده، تاثیرات دراز مدت خود را باقی می‌گذارد. چرا که این نوزاد محصول کار فیزیکی و بیولوژیکی و روانی زن است.

تولید نوزاد به طریق «رحم اجاره ای» صدمات بسیاری نیز می‌تواند به حاملگی مجدد زن وارد کند. جدا از خطرات امراض

و ریسک بالایی هم چون هیپاتیت، ایدز که از طریق کاشت نطفه می‌تواند منتقل شود، خود پرورده تولد از طریق سزارین و مشکلات و پیچیدگی‌های آن می‌تواند برای زن و بدن‌اش دائمی باشد.

«اجاره رحم در کشور بر اساس قانون و مقررات تدوین شده است و به صورت کاملاً قانونی انجام می‌شود.»

در بسیاری از موارد قبول نوزاد به علت: طلاق زن و شوهری که سفارش نوزاد داده اند، یا از جنس و شکل نوزاد خوششان نمی‌آید و یا این که نوزاد دچار بیماری فیزیکی و روانی باشد، امتناع می‌ورزند!

برای نمونه سفارش فرزند دوقلو در تایلند که با بیماری سیندروم داون به دنیا آمدند و سفارش دهندگان از قبول این نوزادان امتناع کردند. این مساله باعث اعتراضات شدید در تایلند شد و رژیم مجبور گشت «رحم اجاره ای» را ممنوع کند. البته اعلام «غیر قانونی» شدن این مساله، هر چه بیشتر مساله را به «زیر زمین» می‌برد و پای مافیای قاچاق انسان را بیشتر فراهم می‌کند. (Fair Observer, 2019 January 9)

یا زنی که در اسپانیا مجبور به قبول زایمان فرزند دو قلو گشته بود، یک روز قبل از زایمان جان باخت. این مساله باعث اعتراضات شدید مردم خصوصاً زنان شد و پس از آن، دولت اسپانیا نیز مجبور شد «رحم اجاره ای» را ممنوع اعلام کند.

از زمان آغاز کرونا و محدود شدن رفت و آمد بین کشوری، ده‌ها هزار نوزاد در کشورهای مختلف رو دست مادران اجاره‌ای باقی مانده است. چند هزار کودک در اوکراین و روسیه آواره گشته اند. بار نگره داری این کودکان به دوش مادران اجاره‌ای افتاده است (گاردین ۲۹ ژوئیه ۲۰۲۰)

مادرانی که به علت جبر فقر مجبور به فروش رحم خود گشته بودند، باید بار معنوی و مادی نگهداری از فرزندان خود را بکشند. در این مدت پیوندهای بین مادر و فرزند عمیق‌تر گشته و اگر «صاحبان» تصمیم به قبول فرزند سفارشی بگیرند، مادران با مشکلات روانی به مراتب بیشتری مواجه خواهند شد.

مزارع کاشت و دروی انسان

تجارت زیر زمینی و مافیایی تولید انسان وارد مرحله دهشتناک شده است. در کشورهایی هم چون لائوس، کامبوج، ویتنام، هند، گواتمالا، تایلند، نیجریه و... باندهای مافیایی و قاچاق انسان، دختران جوان را با زور و تهدید به مناطقی دوردست برده، آنان را با تجاوز حامله کرده و مجبورشان می‌کنند سال‌ها همین عمل بچه دار شدن را تکرار نمایند. زنان جوان در این «مزارع» از امکانات پزشکی محرومند. باندهای کنترل کننده این خط تولید، با همکاری دیگر باندهای فرامرزی، بر اساس سفارشات و تولید با هدف فروش، نوزادان را به خارجیان (تولید جهت صادرات) می‌فروشند.

کنترل کنندگان این پرورده، باندهای مافیایی اند. این نوزادان فروخته می‌شوند و بدین جهت خطرات فراوانی جان و آینده آنان را تهدید می‌کند. این نوزادان می‌توانند برای بازار دیگری هم چون استفاده از ارگان‌های بدن شان، استفاده جنسی، برده‌گی و... خریداری شوند. تعداد بسیار زیادی از «درو» شدگان این مزارع در بازارهای سکس در چین مجبور به فعالیت می‌گردند. در نیجریه، تعداد نه چندان کمی از نوزادان برای قربانی کردن در فرقه‌هایی هم چون فرقه شیطان پرستان فروخته می‌شوند. حتی برخی از آنان به طور قاچاق به دیگر کشورها جهت قربانی شدن صادر می‌گردند. در سال ۲۰۱۶ جسد تکه پاره شده نوزادی در رودخانه تیمز لندن پیدا شد. از طریق آزمایشات دی ان ای (DNA) ملیت نیجریه‌ای بودن آن معین شد. اما تا کنون هیچ کس در ارتباط با این جنایت دستگیر نشده است.

«رحم اجاره ای» تحت کنترل مافیای مرتبط با مقامات دولتی، به ایجاد قشری از انسان‌های بی‌هویت و نامرئی پا داده است. انسان‌هایی که به هیچ جای جهان تعلق نداشته و از این جهت در معرض هر گونه سوء استفاده تا حد مرگ، قرار دارند.

بسیاری از کودکان دختر و زنان جوانی که در «مزارع» قرار می‌گیرند، خود نیز «درو» می‌گردند. احتمال مرگ در پرورده حاملگی، زایمان و متعاقب آن، سوء استفاده‌های جنسی و فیزیکی، مشکلات عظیم روانی، ایزوله ماندن برای زمان طولانی و مهم‌تر از همه، حاملگی اجباری از طریق تجاوز و... آنان را به «مردگان زنده» بدل می‌سازد. هر گونه اعتراض به این شرایط برابر مرگ است. این «مزارع کاشت و دروی انسان» اکثراً در مناطق مرزی با چین قرار دارند تا مساله قاچاق آن‌ها، آسان‌تر صورت پذیرد. صدها زن در ده‌ها «مزارع» برای درو کردن «آماده می‌شوند. انسان‌زدایی از این زنان و تولید نوزادهای بی‌هویت و نامرئی ماهیت کثیف و زن ستیز این سیستم را هر چه بیشتر عریان می‌کند.

این «مزارع» تحت پوشش استتاری مراکز حاملگی و یتیم خانه تاسیس شده اند. حاملگی هائی که بر اثر تجاوز یا روابط ناخواسته شکل گرفته اند، توسط باندهای مافیائی به این مراکز آورده می‌شوند. محصول این «مزارع» اساساً در خدمت تأمین نیازات قاچاق چیان است. این قاچاق چیان، نوزادان را از چند مرز بین کشوری گذر و به «مقصد» می‌رسانند.



جمع بندی

که با توسل به تحقیر، جبر و قانون کاملا تابع و در خدمت مطلق محصول نهایی آن یعنی نوزاد است. در چنین شرایطی «مبارزه» برای قانونی کردن این پروسه یا «مراقب های بهتر» از مادر در طول و یا حتی بعد از زایمان، چانه زدن جهت بالا بردن قیمت محصول نهایی فقط می تواند در خدمت به «بهتر» کردن شرایط فروش دو انسان - مادر و نوزاد- باشد.

سیستم سرمایه داری با تبدیل کردن نیروی کار به کالا و شونیسیم پدر/مردسالار زن ستیز اعلام موجودیت نمود. سیستم سرمایه داری در تداوم حیات چندین قرن خود، همه چیز را کالا می بیند. از طبیعت گرفته تا انسان. اما مقاومت طبیعت در مقابل سرمایه داری که از طریق انسان و جنبش های حفاظت از محیط زیست و طبیعت پیش می رود، مبارزه و مقاومت زنان بر علیه یورش وحشیانه به ویژه در چند دهه اخیر هوای تازه ای را برای تنفس بشریت ایجاد نموده است. این یک طرف تضاد است. طرف دیگر این تضاد، حملات وحشیانه به حقوق زنان در عرصه های مختلف زندگی، انسان زدایی از زنان، منع سقط جنین، رشد عظیم «رحم اجاره ای»، پورنوگرافی و... بخش مهمی از روند جهانی رشد سرمایه داری - امپریالیستی و تشدید تضادهای این سیستم است.

«رحم اجاره ای» و تولید انسان برای عمدتاً خانواده های مرفه، برای بازارهای فروش ارگان های بدن، برای به کارگیری در «صنعت» سکس و پورنوگرافی و... جاده ها و تونل هایی است از شرق به غرب، از فقر به ثروت و به طور کلی از زن به مرد. چنین سازماندهی آگاهانه و ضدزن را نمی توان ترمیم و تعدیل کرد. این سازماندهی و تقسیم کار جنسیتی را باید از بین برد. ریشه کن کردن این ستم ربط مستقیم به ریشه کن کردن کل سیستم و نظام زن ستیز در سراسر جهان را دارد که عامل اصلی تولید و باز تولید ستم بر زن است.

«رحم اجاره ای» و تولید انسان برای عمدتاً خانواده های مرفه، برای بازارهای فروش ارگان های بدن، برای به کارگیری در «صنعت» سکس و پورنوگرافی و... جاده ها و تونل هایی است از شرق به غرب، از فقر به ثروت و به طور کلی از زن به مرد. چنین سازماندهی آگاهانه و ضدزن را نمی توان ترمیم و تعدیل کرد. این سازماندهی و تقسیم کار جنسیتی را باید از بین برد. ریشه کن کردن این ستم ربط مستقیم به ریشه کن کردن کل سیستم و نظام زن ستیز در سراسر جهان را دارد که عامل اصلی تولید و باز تولید ستم بر زن است. ■

جهان سرمایه داری کانال خشونت آمیز دیگری را برای انسان زدایی و زن ستیزی «کشف» کرده است. کانالی پر محصول، سود ده و در خدمت سیستم پدر/مردسالار. در آمد «رحم اجاره ای» در سال ۲۰۰۸ در هند رقمی برابر با ۴۴۵ میلیون دلار بود. این رقم در سال ۲۰۱۹ به ۲/۳ میلیارد دلار رشد یافته است. تجارت بین المللی «رسمی» این «صنعت» در سال ۲۰۲۰ رقمی بالای ۲۵ میلیارد دلار بوده است. از آن جایی که بخش عظیمی از این در آمد غیر رسمی و مافیائی است، در نتیجه ارقام واقعی به مراتب بیشتر از ارقام اعلام شده می باشد. در انگلستان بین سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸، رشد ۳ برابری داشته است.

اوکراین و روسیه اساساً جهت تولید نوزادان سفید پوست، نیجریه برای سیاه پوستان، هند برای آسیائی تباران، گواتمالا برای لاتینی ها و آسیای جنوب شرقی برای نژاد زرد. این تقسیم کار بین المللی، کارخانه تولید انسان اند که در مرکز آن به بند کشیدن بدن و تمامی موجدودیت زن قرار دارد.

در هند کانال هایی که تجارت دختران بسیار جوان را برای «خدمتکاری» و بازار سکس ملی و بین المللی اداره می کنند، نقش مهمی در تجارت «رحم اجاره ای» بازی می کنند. این جنایت کاران، شکارچیان انسان، از فقر، گرسنگی، فروض خانوادگی، قربانیان تجاوز، عدم امکانات مالی و قانونی سقط جنین، آدم ربائی و... استفاده کرده و هر چه که می خواهند بر این دسته از زنان تحمیل می کنند. این روند پدیده محدود به هند نیست، بلکه در سطح بین المللی خصوصاً در کشورهای موسوم به جهان سوم از رواج بیشتری برخوردار است.

موضوع «رحم اجاره ای» زمین مناسب و مستعدی برای تحقیر زن، تجارت انسان و بردگی نوع «مدرن» قرن ۲۱ سیستم سرمایه داری است که زنان فقیر را مجبور می سازند تا برای خانواده های مرفه و حتی نیمه مرفه از سراسر جهان بچه تولید کنند.

مادران واقعی توسط صاحبان نوزاد با انتخاب اسامی از قبیل: توکید کننده ما، پرورش دهنده نوزاد ما، رحم ما، حامل بچه ما و... تحقیر می شوند. رحمی

«قول»

پریسا منصور

برای وردستی و خط و نشان می کشید. می گفت از شلختگی بدش میاید. خانه باید تمیز باشد. هر روز که از سرکار بیاید دست می کشد روی وسایل. نبیند یک وقت خاک جایی نشسته باشد. می گفت بیرون کار می کنم وقتی میایم خانه می خواهم راحتی باشد. غذا باید حاضر باشد. می گفت زن باید دست پنجه داشته باشد. زن اگر زن باشد با هیچی هم غذای خوب می یزد و می گذارد جلوی مردش. زن باید زرننگ باشد. وقتی بهش خبر می دهی یک ساعت دیگر پنجاه تا مهمان میاورم باید حاضر باشد. زن و مرد کارشان معلوم است. هر کدام را بهر کاری ساختند».

خاله فروغ سردرد و دلش باز شده بود. سکوت کردم که بیشتر بگوید. «تو هم جای دخترم. کوچک که نیستی. باید بشنوی و بدانی».

آلبومها را روی هم چید: «بدخلقی که می کرد اگر خودم را می کشیدم کنار و دوری می کردم عصبانی می شد که مرد هر وقت می خواهد زن در هر شرایطی که باشد نه نباید بگوید». دست زد به زمین و بلند شد. آلبومها و عکسها را گرفت و گذاشت داخل کمد و درش را قفل کرد: «سر بچهها ولی دیگر کوتاه نیامدم. کوچکه هم سن و در یکی از شبهای شلوغی، با احتیاط وارد کوچه و بعد خانه شدم و خاله را در حیاط دیدم. حالش آشنا بود. بوی فریاد و خیابان می داد. او هم دانست. با سر سلامی به هم کردیم و رفتیم داخل».

چند شب بعدش صدایم کرد بروم پیشش. مادر بزرگ در حال چرت زدن بود که رفتم. خاله فروغ نشسته بود و کیف سیاهی پر از عکس و آلبوم کنارش. عینک زنجیر دارش نوک بینی، داشت به عکس توی دستش نگاه می کرد. گفت دانسته عکس قدیمی دوست دارم برای همین صدایم کرده که بروم بینم.

آلبومها را باز کردم و نگاه کردم و خاله یاقوت از خاطرهی آدمها و جاها تعریف کرد. چند عکس از عروسیش هم بود. دست گذاشت روی عکسی و گفت که پدر و مادرش هستند. خودش با لباس سفید آستین کوتاه و دسته گل به دست ایستاده بود بین مادرش و داماد که پهنای کرواتش به پهنای یک کف دست بود. مادر با چادر سفید گلدار روی شانه و موهای بسته، خودش سنی نداشت. پدر هم کنار داماد با پلیور راه راه زیر کت تیره، نگاهش به جایی بود غیر از دوربین.

با هم به عکس خیره بودیم: «لعنت بهت، لعنت به تو و او که سنگش را به سینه می زنی». شوهرش را می گفت. زدم روی پایش: «دل حسابی پره خاله ها».

خاله یاقوت عینکش را برداشت و دستی روی صورتش کشید. با نگاهش دوری بین عکسها زد. نفس صداداری کشید: «می دانی دختر جان، وقتی برمی گردم عقب می بینم زندگی نکردیم. همه ش به ما گفتند باید آبرو دار بود. باید به رگ خواب شوهر رفت. باید زبان به دهان گرفت. ما هم سنی نداشتیم که، فکر می کردیم درستش همین است. هر وقت گوشه کنار چکی خوردیم و سرخ شدیم، جلوی دیگران گفتیم که از خنده بوده. ولی خب آدم یک جا می فهمد چه خبر است. بچه که نمی مانی».

خاله فروغ مدتی است در دو اتاق تو در تو و کوچک طبقه ای بالای خانه ی قدیمی مادر بزرگ زندگی می کند. مادر بزرگ این طور گفت که آشنایی معرفی ش کرده. خاله فروغ پنجاه و چندساله تنها زندگی می کند و فقط دخترش به دیدنش می آید.

در یکی از شبهای شلوغی، با احتیاط وارد کوچه و بعد خانه شدم و خاله را در حیاط دیدم. حالش آشنا بود. بوی فریاد و خیابان می داد. او هم دانست. با سر سلامی به هم کردیم و رفتیم داخل».

چند شب بعدش صدایم کرد بروم پیشش. مادر بزرگ در حال چرت زدن بود که رفتم. خاله فروغ نشسته بود و کیف سیاهی پر از عکس و آلبوم کنارش. عینک زنجیر دارش نوک بینی، داشت به عکس توی دستش نگاه می کرد. گفت دانسته عکس قدیمی دوست دارم برای همین صدایم کرده که بروم بینم.

آلبومها را باز کردم و نگاه کردم و خاله یاقوت از خاطرهی آدمها و جاها تعریف کرد. چند عکس از عروسیش هم بود. دست گذاشت روی عکسی و گفت که پدر و مادرش هستند. خودش با لباس سفید آستین کوتاه و دسته گل به دست ایستاده بود بین مادرش و داماد که پهنای کرواتش به پهنای یک کف دست بود. مادر با چادر سفید گلدار روی شانه و موهای بسته، خودش سنی نداشت. پدر هم کنار داماد با پلیور راه راه زیر کت تیره، نگاهش به جایی بود غیر از دوربین.

با هم به عکس خیره بودیم: «لعنت بهت، لعنت به تو و او که سنگش را به سینه می زنی». شوهرش را می گفت. زدم روی پایش: «دل حسابی پره خاله ها».

خاله یاقوت عینکش را برداشت و دستی روی صورتش کشید. با نگاهش دوری بین عکسها زد. نفس صداداری کشید: «می دانی دختر جان، وقتی برمی گردم عقب می بینم زندگی نکردیم. همه ش به ما گفتند باید آبرو دار بود. باید به رگ خواب شوهر رفت. باید زبان به دهان گرفت. ما هم سنی نداشتیم که، فکر می کردیم درستش همین است. هر وقت گوشه کنار چکی خوردیم و سرخ شدیم، جلوی دیگران گفتیم که از خنده بوده. ولی خب آدم یک جا می فهمد چه خبر است. بچه که نمی مانی».

گذشته را مرور می کند: «غفاری بیست سالی از من بزرگتر است. پدرم هم یکی دو سال از او کوچکتر بود و برایش کار می کرد. برای همین وقتی من را خواست نه نگفت. همان شب اول وقتی رفتیم در اتاق، لباس درآورد خوابید روی رختخواب و پاهایش را انداخت روی هم و شروع کرد به گفتن باید و نبایدها. انگشت اشاره اش را تکان می داد. انگار بچه آورده بود

سنى نداشتيم كه، فكر مى كرديم درست ش همين است. هر وقت گوشه کنار چكى خورديم و سرخ شديم، جلوى ديگران گفتيم كه از خنده بوده. ولى خب آدم يك جا مى فهمد چه خبر است. بچه كه نمى ماني».

گذشته را مرور مى كند: «غفارى بيست سالى از من بزرگتر است. پدرم هم يكي دو سال از او كوچك تر بود و براى ش كار مى كرد. براى همين وقتى من را خواست نه نگفت. همان شب اول وقتى رفتم در اتاق، لباس درآورد خوابيد روى

رختخواب و پاهائى ش را انداخت روى هم و شروع كرد به گفتن بايد و نبايدها. انگشت اشاره ش را تكان مى داد. انگار بچه آورده بود براى وردستى و خط و نشان مى كشيد. مى گفت از شلختگى بدش ميايد. خانه بايد تميز باشد. هر روز كه از سر كار بيايد دست مى كشد روى وسايل. نيند يك وقت خاك جايى نشسته باشد. مى گفت بيرون كار مى كنم وقتى ميايم خانه مى خواهم راحتى باشد. غذا بايد حاضر باشد. مى گفت زن بايد دست پنجه داشته باشد. زن اگر زن باشد با هيچى هم غذاى خوب مى پزد و مى گذارد جلوى مردش. زن بايد زرنك باشد. وقتى بهش خبر مى دهى يك ساعت ديگر پنجاه تا مهمان مياورم بايد حاضر باشد. زن و مرد كارشان معلوم است. هر كدام را بهر كارى ساختند».

خاله فروغ سر درد و دل ش باز شده بود. سكوت كردم كه بيشتر بگويد. «تو هم جاي دخترم، كوچك كه نىستى. بايد بشنويد و بدانيد».

آلبومها را روى هم چيد: «بدخلقى كه مى كرد اگر خودم را مى كشيدم کنار و دورى مى كردم عصبانى مى شد كه مرد هر وقت مى خواهد زن در هر شرايطى كه باشد نه نبايد بگويد». دست زد به زمين و بلند شد. آلبومها و عكسها را گرفت و گذاشت داخل كمد و درش را قفل كرد: «سر بچهها ولى ديگر کوتاه نيادم. كوچكه هم سن و سال توست. ستاره». تعجب كردم: «مھتاب خانوم كه ميايد اينجا ولى دختر كوچكت؟». آھى كشيد و آن، بلندترين آھى بود كه شنيدم. «سر دراز دارد خاله. غفارى سر پيرى دين و ايمان ش گل كرد. يك هو طرفدار اينها شد. جوان تر بود مى گفت چالهى وسط عمامه جاي ريدن است بعد به خودمان آمديم ديدم خاك بر سر شده. با من و ستاره لچ مى كرد. مى گفت خوب مى كنند جلوى شما زنها را مى گيرند. به ستاره مى گفت دُم كه داشتى ولى رفتى دانشگاه دراز شده. اما بايد بريده شود. يكي دوبار بار هم نفهميدم از حراست دانشگاه يا كدام خراب شدهاى بود زنگ زدند با غفارى حرف زدند كه ديگر غوغا كرد. داد و هوار سر من كه تقصير تو است. قورى و ظرف، هر چه دم دست ش آمد زد شكست كه آن از دختر بزرگت كه گفتى يكي را مى خواهد. يا اجازه مى دهى يا خودم كارى مى كنم با همدىگر بروند گم و گور شوند. اين هم از اين. از حراست دانشگاه زنگ مى زنند مى گویند دخترتان فلان و بهمان. بين چگونه بى غيرتم كردهايد».

خيره شد به جايى ديگر، به جايى كه آن جا نبود. اشك چشمان ش اما راهى به جايى نداشت. از روى صورت ريخت و به سينه كوبيد: «جلوى دانشگاه گرفتند و بردن ش. مُردم و زنده شدم تا فهميدم اصلا كجا برده اند.

بعد در آن شرايط غفارى كمك كه نمى كرد هيچ، افتاده بود به جانم. هوار هوار. راه مى رفت و مى گفت بى آبرو شدم. دختری كه زندان برود را چه درباره ش مى گویند؟ نمى گویند معلوم نيست آن جا چهها شده؟»، «حالا فكر كن بچهام را گرفته اند. مى روم و مى آيم مى بينم بعضى پدرها چه طور دنبال كار بچههاى شان هستند. بعد غفارى هر وقت كه لازم بود و بايد مى آمد پدر در مى آورد. اذيت مى كرد. ديگر خونم به جوش آمده بود از دست ش. وقتى حكم ستاره آمد ديگر خانه نماندم. گفتم طلاق مى گيرم، اگر هم ندهى مُردهام هم با تو زندگى نمى كند. گفتم بچهام كار بدى نكرده. حق داشته. حق داشتند. اصلا از اين به بعد هر چه شود من هم مى روم».

ستاره بعدها به مرخصى آمد. پيش خاله فروغ بود كه يك شب غفارى با برادر كوچك ترش آمدند آن جا. از همان اول با داد و بيداد حرف زدند. غفارى طول اتاق را مى رفت و مى آمد: «آبرو برايم نگذاشتى. آبرو برايم نگذاشتيد. انگشت نما شدم. فاميليام را از روى اسم بى آبرويت برمى دارم. اگر شوهر داشتى مى زد توى دهانت در خانه نگاهت مى داشت و اينطور نمى شد». صدای ستاره هم مى آمد: «نه خودت را نه فاميليات را نمى خواهم. بهتر، از دوشم برمى دارم اين سنگينى را. خودت و آن نكبتهاى كه طرف شانى برويد به درك».

بحث بالاتر گرفت، صداها بلندتر شد. من ديگر طاقت نياوردم و رفتم بالا. پشت در كمى ايستادم ولى بعد در را باز كردم. غفارى يقه خاله را گرفته بود و از جا بلندش كرده بود و خاله هم با دست به سر و صورت ش مى كوبيد. از آن طرف عموى ستاره، او را كه تلاش مى كرد كارى كند پدرش مادرش را ول كند گرفته بود و مى كشيد.

چند ثانيه طول كشيد تا صدایم دريپايد، داد زدم. مادر بزرگ هم از پايين پلهها داد مى زد كه از خانه بروند بيرون. من بدون اين كه بدانم چه كار مى كنم دويدم پايين. به پله آخر نرسيده بودم كه جيغ بلندی مرا برگرداند. خاله روى زمين افتاده بود و چشمان ش رفته بود. ستاره كنارش زانو زده بود و صدای ش مى كرد و تكان ش مى داد.

نگذاشتند ستاره پيش مادرش كه سكته كرد و در بيمارستان بسترى شد بماند. برش گرداندند زندان.

روزي كه مى رفت به او قول دادم جاي ش كمك كنم و از خاله فروغ خوب نگهدارى كنم. به او قول دادم، قول دادم كه جاي ش را در خيابان هم خالى نگذارم. ■

ناقص‌سازی اندام جنسی زنان و کودکان دختر

ندا روشن

سومالی با ۹۸ درصد ناقص‌سازی اندام جنسی دختر بچه‌ها و زنان جوان در راس همه کشورهاست. گینه ۹۷ درصد، جیبوتی ۹۳ درصد، سیرالئون ۹۰ درصد، مالی ۸۹ درصد، مصر ۸۷ درصد و اریتره ۸۳ درصد. گامبیا و موریتانی بیشترین نرخ ناقص‌سازی اندام جنسی دختران زیر ۱۴ سال را دارند.

کلیتوریس نوال سعداوی در کودکی به مانند بسیاری از دختر بچه‌های مصری بریده می‌شود. ناقص‌سازی اندام جنسی باعث می‌شود که زندگی شخصی و مبارزات اجتماعی او تغییر کند. نوال سعداوی، فمینیست، اندیشمند عرب که در ۲۱ مارس ۲۰۲۱ در سن ۸۹ سالگی در مصر درگذشت، در تمام زندگی‌اش با سلطه مردسالاری، سلطه طبقاتی و سلطه سنت‌های مذهبی که سویه خشونت جنسیتی دارند؛ مبارزه کرد. اولین نوشته‌های داستانی و اولین کتاب غیرداستانی‌ش «زنان و سکس» در مورد ناقص‌سازی اندام جنسی زنان‌اند. خود سعداوی در زبان‌ش از کلمه «بریدن» استفاده می‌کرد؛ او می‌گفت: «من را در کودکی بریدند... از کودکی، زخم عمیقی در بدنم باقی مانده که هرگز بهبود نیافته است...» این خشونت شکنجه‌ی جسمی و روحی است که تا آخر عمر با این کودکان دختر همراه است و هرگز فراموش شدنی نیست.

مصر در سال ۱۹۹۷ قانونی را تصویب کرد که طبق آن دختر بچه‌ها و زنان تنها در مراکز پزشکی مجازند «ختنه» شوند، اما در سال ۲۰۰۷ وقتی دختر جوانی در اثر خونریزی در یک کلینیک جان سپرد، این کار ممنوع شد. با وجود این، مصر نرخ ۸۷ درصدی زنان «ختنه» شده را حفظ کرده و کماکان، «ختنه فرعونی» که از عضو جنسی دختر بچه‌ها جز یک سطح به هم دوخته و سلاخی شده چیزی باقی نمی‌گذارد، انجام می‌شود.

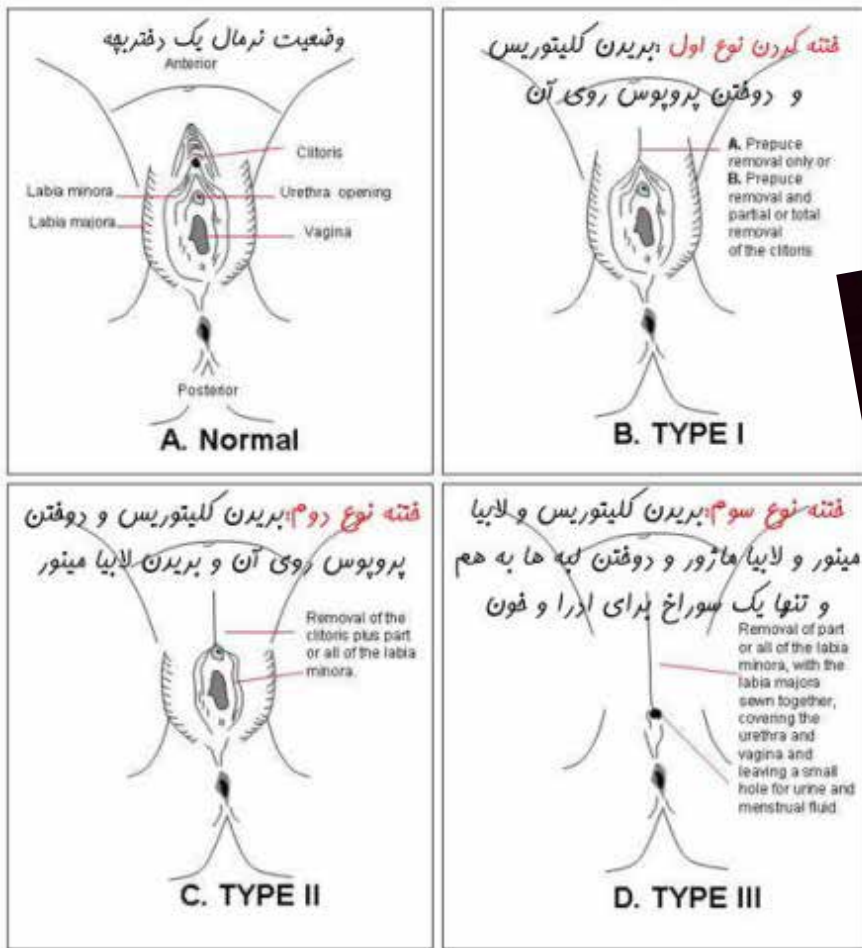
بنا بر گزارش سازمان ملل سالانه به خاطر ناقص‌سازی جنسی زنان «ختنه» بیش از یک میلیون نفر جان خودشان را از دست می‌دهند. مسلماً آمار بیش از یک میلیون است چرا که بسیاری از مناطق دور افتاده و روستاها را در بر نمی‌گیرد. دست کم ۲۰۰ میلیون زن در سراسر جهان بر اساس سنت‌های ضد زن، باورهای مذهبی، فرهنگ و آداب و رسوم قبیله‌ای و دیدگاه‌های پدر و مرد سالارانه، «ختنه» می‌شوند؛ تا «ناموس»، «بکارت»، «پاک دامن» و... برای مردان محفوظ نگاه داشته شوند. یک چهارم این آمار را دختر بچه‌های زیر ۱۴ سال تشکیل می‌دهند و سالانه یک میلیون نفر به آمار این دختر بچه‌ها اضافه می‌شود.

فکر می‌کردم برای جشن به خانه همسایه می‌رویم ولی وقتی وارد خانه همسایه شدیم از مهمان‌ها و جشن خبری نبود گنجی شدم و وقتی مادرم با تحکم گفت که زیر شلوارم را در بیاورم شروع به ناله کردم و از ترس تمام بدنم می‌لرزید. مادرم من را به روی زمین خواباند و با کمک زن‌های دیگر به زور پاهایم را از هم باز کرد. یک زن که وظیفه ختنه کردن را برعهده داشت با یک تیغ در مقابلم ظاهر شد او تیغ را بالا برد و با صدای بلند گفت: «این کار را برای خدا انجام می‌دهم!» و صدای فریاد من تا انتهای محله شنیده شد و در حالی که گریه‌کنان در آغوش مادرم بودم مادرم با رضایت خاطر می‌خندید. مادرم فکر می‌کرد که این فرمان خداست و باید امر خدا را اطاعت کرد. او نمی‌دانست که با این کار مرا با درد و رنج این خشونت تا آخر عمر همراه خواهد کرد و زندگیم را عوض خواهد کرد...

زن کولی کیسه کتانی کوچکی را از ته کیف‌ش در آورد. با انگشتان‌ش چیزی را درون آن جستجو کرد و تیغی شکسته یافت. به تیغ تف انداخت و بعد آن را به لباس‌ش مالید. دیگر چیزی ندیدم چون مادرم شالی را روی چشم‌هایم بست. بعد حس کردم گوشتم را می‌برند، حساس‌ترین بخش بدنم را... بعد از حال رفتن و وقتی به هوش آمدم درد میان پاهایم آن قدر شدید بود که آرزو می‌کردم بمیرم. احساس کردم در فضا معلق می‌شوم... چشم‌بندم کنار رفته بود و زن پشته‌ای خار کنار خودش گذاشته بود و باخار پوستم را سوراخ می‌کرد و با نخی سفید بخیه می‌زد. دوباره بیهوش شدم و این بار که به هوش آمدم، دیدم پاهایم را از قوزک تا باسن با نوارهای پارچه به هم بسته‌اند...

اعتقاد عمومی در سومالی این است که چیزهای بدی میان ران‌های دختر وجود دارد، چیز ناپاکی که باید برداشته شود و واریس، دختر سومالیایی، در پنج سالگی چنین تجربه‌ای را پشت سر گذاشت. زن کولی اندام جنسی او را برید، دوخت و تنها سوراخی به اندازه قطر یک چوب کبریت برای دفع خون یا ادرار باقی گذاشت. تضمینی برای «پاک ماندن تا زمان ازدواج» و سرکوب تمایل جنسی.

واریس می‌گوید: «وقتی بندها را از پاهایم باز کردند متوجه تکه‌ای پوست شدم که کاملاً صاف بود و رد زخمی مثل زیپ وسط آن دیده می‌شد. آن زیپ محکم بسته شده بود... اندام جنسی‌ام مثل دیوار آجری مسدود شده بود...»



عمل ناقص سازی جنسی:

میلاذ گزارش کرده است. در تمدن‌های روم و عرب «ختنه» زنان را با بکارت و پاکدامنی پیوند می‌دادند.

هیچ کس خاستگاه اصلی این عمل را نمی‌داند. برخی مورخین معتقدند که ناقص‌سازی در دوران فراغه در مصر باستان آغاز شده است. آن چه که امروز می‌دانیم، ناقص‌سازی اندام جنسی زنان ملغمه‌ای است از سنت، فرهنگ، مذهب و پدرسالاری. پژوهش‌ها در مورد جوامع آفریقایی که این سنت بیشتر رایج بوده است، نشان می‌دهد حفظ بکارت، وفاداری به همسر، پیش‌گیری از رابطه جنسی زنان پیش از ازدواج و حذف عضو «ناپاک» بدن کودکان دختر و زنان، علت اصلی ناقص‌سازی اندام جنسی بوده است.

عمل ناقص‌سازی اندام جنسی در ۲۸ کشور آفریقا، شبه جزیره عربستان و آسیا انجام می‌پذیرد. قدرت سنت و غلیه پدرسالاری به قدری قوی است که حتی کودکان دختر و زنان جوان در خانواده‌های مهاجر در اروپا و آمریکا و سایر کشورهای به اصطلاح پیشرفته نیز این خشونت وحشیانه انجام می‌پذیرد. در کشور آلمان سالانه ۱۰ تا ۲۰ هزار زن و دختر جوان «ختنه» می‌شوند. مشابه این آمار در کشورهای انگلیس و فرانسه نیز وجود دارد. دختر بچه‌ها توسط والدین‌شان به کشورهای خود فرستاده می‌شوند تا عمل «ختنه» در آن‌جا انجام گیرد.

ناقص سازی جنسی در ایران:

در ایران «ختنه» کودکان دختر و زنان جوان هم چون دیگر کشورهای پدیده‌ای جدیدی نیست و قدمتی طولانی دارد. اما از آن‌جا که اطلاعات دقیقی در این خصوص نیست، نمی‌توان به طور دقیق و تحقیق شده آمار این خشونت وحشیانه را بیان کرد. آن چه که مسلم است از زمان قدرت‌گیری

ناقص‌سازی اندام جنسی کودکان دختر و زنان، عملی است که با انجام آن تمام یا بخشی از اندام تناسلی برداشته می‌شود. این عمل اغلب در دوران نوزادی و کودکی و گاه در نوجوانی یا هنگام ازدواج انجام می‌شود.

بر اساس تقسیم‌بندی سازمان بهداشت جهانی ناقص‌سازی اندام جنسی کودکان دختر و زنان به یکی از چهار عمل زیر اشاره دارد:

نوع اول شامل برداشتن جزئی یا کلی کلیتوریس است.

نوع دوم شامل برداشتن جزئی یا کلی کلیتوریس و لبه‌های کوچک یا بدون بریدن لبه‌های بزرگ انجام می‌شود.

نوع سوم شامل تنگ کردن واژن با ایجاد یک مهر و موم پوششی با قطع کردن و تغییر مکان دادن لبه‌های کوچک و بزرگ است و یا بدون برش کلیتوریس.

نوع چهارم شامل هرگونه عمل خطرناک دیگر بر روی آلت تناسلی زنان به مقصودی غیر پزشکی مانند سوراخ کردن، سوزن زدن، شکافتن، دوختن و غیره است. تاریخچه ناقص سازی:

منشاء تاریخی قطع آلت تناسلی راه، دره رود نیل در مصر باستان می‌دانند. گمان بر این است که این رسم بعدها به دیگر نواحی گسترش یافته است. قدیمی‌ترین شواهد موجود، مومیایی‌هایی هستند که به ۲۰۰ سال قبل از میلاد باز می‌گردند و آثار قطع کلیتوریس در آن‌ها پیدا شده است. مورخ یونانی هرودوتس وجود این رسم را در بین مصریان در قرن پنجم پیش از

عواقب ناقص سازی:

ناقص سازی پیامدهای ناگوار بلند مدت دارد. کاهش لذت جنسی، دردهای عصبی، عفونت، استرس، عوارض روانی، از جمله این پیامدهای ناقص سازی است که بر مبنای نابرابری‌های جنسیتی و مهار تمایلات جنسی زنان شکل گرفته اند. در عین این که عمل ناقص سازی منجر به دردهای شدید شکم، دشواری در دفع ادرار، پیرودهای دردناک، سردمزاجی و افسردگی، بی‌اختیاری در کنترل ادرار، اختلال در روند زایمان ... می‌شود. دشواری و درد در انجام عمل جنسی، کاهش چشم گیر لذت جنسی، آسیب‌های روحی و روانی متعددی بر جای می‌گذارد.

ناقص سازی اندام جنسی زنان به شیوه‌های مختلفی انجام می‌شود. اما قسمتی که بریده می‌شود، بخش تجمع هورمون‌های جنسی است و این تجمع هورمون‌ها باعث ارضای زن در رابطه جنسی می‌شود. در عین این که دردهای شدید در دوران پیروی را ایجاد می‌کند و چون خون به طور طبیعی خارج نمی‌شود، خود عاملی برای به وجود آمدن کیست‌های بیشتری در رحم زن می‌شود. طبق یک پژوهش در بین ۱۳۰ نوجوان دختر که «ختنه» نشده‌اند و ۱۳۰ نوجوان دختری که «ختنه» شده‌اند، نشان می‌دهد که در اولین خون ریزی پیروی، دخترانی که «ختنه» نشده‌اند بیشتر از دختران «ختنه» شده خون ریزی می‌کنند.

یکی از دردناک‌ترین موضوعات در ناقص سازی اندام جنسی زنان این است که این عمل شینع به دست زنان انجام می‌پذیرد. چرا که بسیاری از زنان به فرهنگ پدرسالارانه و حفظ سنت‌های ضد زن به شدت آغشته هستند و این عمل را بخشی مهم و «طبیعی» از زندگی زنان می‌دانند.

رژیم جمهوری اسلامی ناقص سازی اندام جنسی زنان گسترش بیشتری داشته است. چرا که قوانین ضد زن جمهوری اسلامی، اشاعه فرهنگ پدرسالارانه در جامعه در خدمت به تعمیق سلطه مرد بر زن زمینه‌های قوی‌تری را برای وسعت بخشیدن به این سنت و فرهنگ ضد زن فراهم کرده است. تا آن جا که برخی تحقیقات نشان می‌دهد در اکثر روستاهای حوالی میناب، بندرپهل، کنگ، لنگه، گاو بندی، خمیر، هرمز، لارک، کیش و قشم و هم چنین در استان‌های بوشهر، هرمزگان، جاسک، کردستان، لرستان، خوزستان، کرمانشاه، سیستان و بلوچستان، در آذربایجان، اورامانات، بانه، پاره، پیرانشهر و ... «ختنه» کودکان دختر و زنان جوان انجام می‌شود.

در برخی از روستاهای قشم «ختنه» کودکان دختر چیزی نزدیک به ۶۰ درصد را در بر می‌گیرد. در برخی مناطق هم چون سوسنگرد، وقتی کودکان دختر را در سن هفت و یا هشت سالگی «ختنه» می‌کنند، بخش بریده شده را نگاه می‌دارند و در زمان ازدواج و جشن عروسی، بخش بریده شده را به دور گردن او می‌اندازند.

بر اساس یک تحقیق میدانی در شهر بوکان در یک کلاس ۴۰ نفری از میان ۳۸ دانش آموز بومی، ۳۶ دختر بچه «ختنه» شده بودند. در پاره آمار به دست آمده حاکی از «ختنه» ۲۰۰ درصدی دختران دانش آموز است.

«ختنه» دختر بچه‌ها و زنان جوان در برخی از مناطق در کردستان معمولاً در سن ۳ تا ۶ سالگی با تیغ ریش تراشی و یا چاقو بدون استفاده از بی‌حسی یا بی‌هوشی انجام می‌شود و پس از آن روی آلت بریده شده خاکستر تنور محلی یا آب سرد می‌ریزند. امروزه در برخی از نواحی از مواد ضد عفونی کننده هم چون بتادین و وسایل بهداشتی چون گاز استریل و مانند آن نیز استفاده می‌شود.

جمع بندی:

زمانی که از خشونت بی‌رحمانه در ناقص سازی اندام جنسی زنان و کودکان دختر صحبت می‌شود یک سوال در ذهن شکل می‌گیرد: بر چه اساسی این عمل شینع انجام می‌شود؟ این سوال تنها یک پاسخ دارد: حفظ سلطه مرد بر زن. این مالکیت مرد بر زن است که عامل اصلی انجام این جنایت علیه زنان می‌شود. زن باید «دست نخورده» باقی بماند تا «صاحب ش»، مرد، از «پاکی» او مطمئن باشد. مالکیت بر بدن زن در همه خشونت‌ها از جمله خشونت وحشیانه «ختنه»، پایداری ستم و فرودستی زن را در جامعه طبقاتی تضمین می‌کند.

برخی از فعالین حوزه زنان چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی از آن جا که موضوع اصلی «ختنه» زنان را موضوعی مربوط به فرهنگ مردم می‌دانند در نتیجه راه حل‌شان تغییر فرهنگ مردم است. این نظریه موضوع فرهنگ جاری در جامعه را از فرهنگ طبقات ستمگر حاکم در طول تاریخ و در شرایط کنونی جدا می‌کند.

همواره این فرهنگ طبقات حاکم، طبقاتی که اساس و حیات‌شان بر پایه ستم جنسیتی و به طور کلی ستم و استثمار استوار است، در جامعه اشاعه می‌شود. حفظ سلطه مرد بر زن و نهادینه کردن فرهنگ پدر و مرد سالاری، یکی از رکن‌های مهم این جامعه طبقاتی است. در نتیجه برای تغییر فرهنگ مردم، نیاز است که این طبقات ستمگر از میان برداشته شوند و جامعه دست پخت آنان در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و به طور مشخص فرهنگی زیر و رو شود تا شرایطی به وجود آید که فرهنگ نوین، فرهنگ ضدیت با هر نوع مالکیت بر زنان و کل انسان‌ها در جامعه رواج یابد. بر این پایه می‌توان به خشونت قرون وسطایی ناقص سازی اندام جنسی زنان و همه اشکال ستم بر زن خاتمه داد. در این راه بکوشیم. ■



پیام نوال السعداوی

در سال ۲۰۰۶ به راهپیمایی ۵ روزه

«کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات اسلامی علیه زنان در ایران»

«من از صمیم قلب از مبارزه شما دفاع می‌کنم. ما درگیر نبرد مشترکی هستیم علیه قدرت‌های نواستعماری خارجی و دیکتاتورهای داخلی و سرکوب دولتی و این علاوه بر مبارزه‌ای است که علیه ضوابط و روابط ستمگرانه خانوادگی به پیش می‌بریم. ما تحت یک سیستم طبقاتی پدر/مردسالار محلی و جهانی زندگی می‌کنیم و لازم است که همگی، زن و مرد، تلاش‌های مان را هم سو کنیم تا به تمام اشکال استثمار و تبعیض پایان دهیم.» □



ماه گپری

از عرض خون پروانه

آیدا پایدار

صدای حاکمیت در بوق سلبریتی‌های سینمایی است. بازوی مخلصی که پس از پاکسازی و خالی کردن عرصه از تمامی عناصر غیر وابسته یا کسانی که کوچکترین رویکرد انتقادی به ماهیت دستگاه سلطه‌گر جمهوری اسلامی داشته‌اند با کاسه‌لیسی و پاس کردن واحدهای سرسپردگی توانسته اجزای خود را گرد آورد و پروپاگاندای ج.ا را با لایه‌های مختلف در چشم و گوش و تمام دریچه‌های جامعه‌ی خفقان‌زده حفته کند. اما این دریچه‌ها دیگر به خون‌ریزی افتاده و علیه تمامی بازوها، سرخ و تمام قد ایستاده‌اند. به اصلاح طلب و اصول‌گرا اساساً نه گفته و سر آن دارند تا در اتمام ماجرای حاکمیت پدر/مردسالار سرمایه، بالاخره فصل لبخند فرودستان را بکشایند. درست در زمانی که این فریاد تمام‌قد حتی از پنهان و بی‌نام شده‌ترین نواحی حاشیه‌ای، از دهان هیچ بوده‌ترین‌های طبقات تحتانی و با حضور شورانگیز زنان جار شد، آتش به پا کرد و انسان تپنده‌ی دی‌ماه به مثابه قهرمانی تکرار شونده و بی‌شمار از تن‌های بسیار مشت برافراشت، در کنار بازوهای سربی بازوهای غرق در فیگوری خشونت‌نکوه و فرو رفته در دستکش‌های لوکس هنرنمایی، در شبکه‌های مجازی انگشت تهدید نشان دادند و فیلم و سریال‌ها نیز یکی پس از دیگری با نقاب فریبکارانه‌ی نقد حاشیه بیرون آمدند. محصولاتی مبتذل با تاسف قیم‌آبانه‌ی فرادست که بی‌تناسب‌ترین تصاویر دروغین از زنان و حاشیه‌نشینان اکنون برآشفته علیه متن غالب را از خرطوم سینما-تلویزیون جمهوری اسلامی پس می‌اندازند.

فیلم‌هایی همچون «مغزهای کوچک زنگ زده»، «ابد و یک روز»، «متری شیش و نیم»، «شنای پروانه» و... با ارائه‌ی تصاویری نسبتاً متفاوت از «فقیر»

در آخرین دهه‌ی قرن‌ی که تازه گذشت، ۹۶ و ۹۸ دو ماه قد کشیده از شعله‌های عصیان خشم فرودستانند، که عقربه‌های تاریخ مبارزات ایران را با خیزش‌های «دی» و «آبان» مزین کردند. دو جار بلند انسان‌ساز، که گوش و جان جانان حاکمیت سرکوبگر جمهوری اسلامی را به تلاشی و لرزه در آورند. حاکمیتی که از ابتدا با فرمان حجاب اجباری پنجه بر تن زنان نمایاند تا با به زیر کشیدن نیمی از جامعه، منکوب و فرودست‌سازی کل جامعه در خدمت اقتدار و منافع اقلیت تازه به قدرت رسیده را آزموده و اجرا کند. فوج جوانان انقلاب مسروقه و ساقط شده را به جوخه‌های اعدام سپردند و زندان‌ها را با انباشت تن از جان‌های آزاده به آزمایشگاه‌های اسارت و سرکوب مبدل کردند. دروس بیرون آمده از شکنجه‌گاه‌های خونین دهه‌ی شصت در خیابان و میدان‌ها، خصوصاً بر پیکر زنان پیاده شد و درب خانه‌ها را با کوبه‌های مقدس تحمیلی به صدا در آورد. «نعمت جنگ» سایه‌ی امنی شد که در آن افعی‌های سرمایه زیر عمامه تخم کردند، مازاران دهه‌های در راه عضله در عضله فشردند و ساختار منحوس جمهوری اسلامی را شکل دادند. ساختاری با چند بازوی نحس نمایشی برای القای نوعی کاذب از تکثر اما تک‌سر و تک‌صدا در نفع. بختک اختاپوسی که روی تن و جان طبقات تحتانی افتاد و هر بار با پخش اجباری بلیط‌های پوچ بخت آزمایی، نمایش انتخاباتی کمیک را بر داغ دل خونین زنان، کارگران، حاشیه‌نشینان، اقوام تحت ستم و تمام فرودستان می‌کوبد.

در یکی دو دهه‌ی اخیر یکی از بازوهای تبلیغی نظام سرکوب برای داغ کردن تنور انتخابات، توسلی متفاوت و ویژه بر رسانه‌های بصری و خصوصاً بالا بردن

یا همان «مستضعف» سال‌های نخست انقلاب، بنا بر اقتضای تاریخی نیازها و منافع حاکمیت و بقای آن خصوصا در این وضعیت بحران مشروعیت، به ابراز خلوص و وفاداری پرداخته‌اند؛ تصاویری کاذب اما متأثر از سیر فرودست‌ترسازی هرچه وسیع‌تر طبقات تحتانی به سبب اعمال سیاست‌های نئولیبرالی. بر همین اساس تشدید اختلاف طبقاتی، فرودست‌تر شدن فرودستان و ریزش بخش‌های تحتانی طبقه متوسط، تداوم و تلاقی حجاب اجباری با تاخت و تاز هارت‌ر سکسیسم مصرف‌گرا به بدن زنان، بحران بیکاری و در صف اول آن به خانه فرستادن زنان و نهایتا زنانه شدن بیشتر فقر در کنار سایر بحران‌ها منجر به از دست رفتن پایگاه‌های توده‌ای حاکمیت و شکل‌گیری اعتراضات در قالب تجمعات متعدد روزانه تا خیرش‌های سراسری با نیروی انفجاری زنان شده و خواهد شد. مبارزات خشمگین فرودستان برای زنده ماندن و همچنین رادیکال و سازمان‌یافته‌تر شدن شاکله‌ی اعتراضات زنان چه در خیابان با محوریت مبارزه با حجاب اجباری و چه در شبکه‌های مجازی در قالب بحث‌های جمعی‌تر و کمپین‌های مختلف، ارج و احترام مقدس‌مآب به مستضعف و زن/مادر عفیف را به سویه‌های دیگری چرخانده است. سویه‌های بازنمایی تحریف شده که قصد دارد علت را درون توده‌های تحت ستم بچپاند و راه برون رفت را با شلوغ‌کاری و به جان هم انداختن فرودستان به بیراهه زند. در این سویه‌ها مستضعف پیشین حالا با کلیشه‌ی لاتِ خلفکار، مکررا در سینمای به اصطلاح اجتماعی ایران، «مردانه» عرض اندام می‌کند و چون نهایتا مقصر است چاره‌ای جز حذف نیست؛ و زن که از خطوط قرمز عفت و پاکدامنی یا در یک کلام از مقصد و مقصود «مادرانگی» گذشته، موجب تباهی اطرافیان و جامعه می‌شود و باز برای مصالح ارزش‌های پدرسالارانه چاره‌ای جز تنبیه خیرخواهانه‌اش باقی نمی‌ماند.

سینمای دستگاه سانسور و سرکوب چون نیاز دارد تا شکاف میان واقعیت و بازنمایی را با تحریف خودش وصله پینه کند در گشت و گذاری توریستی از مناطق پایین شهر دوربینی جادویی را هم با خودش می‌برد. دوربینی که به طرزی حیرت‌آور با تکیه بر اعتبار و قوت پول و مردانگی بالا نگه داشته شده و تنها زمانی زیر پا را می‌گیرد که قرار است از این پایین‌ها مقصر را پیدا کند. تنها زمانی سوی زن می‌چرخد که به خاطر «اشتباه» اش کتک می‌خورد و به خاطر تهدید سبک‌مغزانه‌ی چیزهای ارزشمندتر از جانش، کشته می‌شود. دوربین فرادست تنها زمانی به حاشیه و مناطق محروم، تنها زمانی سوی ویرانی زن و مناظر فرودستان می‌چرخد که قرار است با هر شات و کات به روایت مجازات‌های بی‌وقفه از بالا مشروعیت ببخشد. در بهترین و فمنیست‌اسلامی‌ترین قاب‌های این چینش متناقض، زن یک منفعل‌الذات و یک قربانی ابدی است؛ طفلکی زن که تا دست تقدیر چه مردی بر سر راه این «چیز» منفعل قرار دهد و این کهنه‌جفجغه‌ی بی‌خود شلوغ‌کن فیلم‌فارسی را باز به کدام سوی روایت مردانه بچرخاند. دو فیلم «مغزهای کوچک زنگ‌زده» و «شنای پروانه» نمونه‌های بارز نگاه مرد-توریستی و از بالا به مناطق حاشیه‌ای و همچنین به زنان هستند. اما با این داعیه که ما نیز دغدغه‌ی قتل ناموسی، فقر و خلاف و حاشیه را داریم اما با این وجود مقصر کیست؟ مساله درست همین‌جاست: پژواک این پاسخ دیرینه‌ی یک ساختار طبقاتی پدرمردسالار: خودشان! این تداعی‌گر جملات آشنایی مثل «زنان خودشان می‌خواهند» یا «زنان خودشان دوست دارند» مورد تجاوز و خشونت قرار بگیرند و گر نه که فلان لباس را نمی‌پوشیدند یا با بهمان رفتار، بهانه دست فرد متجاوز و خشن

که ذاتا مرد است نمی‌دادند. زنان خودشان شیفته‌ی کار خانگی هستند و گر نه این‌همه کنج آشپرخانه و توالت و حمام شبانه‌روز نمی‌شستند و نمی‌ساییدند؛ آن‌هم به حدی که از جانب مرد در مقام پدر/شوهر/پسر، به خاطر افراطِ ظاهری در کار خانگی مدام با عباراتی همچون وسواس و بیمار مواجه شوند. در این رویکرد حتی مرد بیچاره که جان‌کندن دست و پاگیر زن در پیشبرد «سرگرمی» و نه «کار» خانگی متعجبش کرده یا مخل آسایش و تفریحش شده حق دارد خشمگین و معترض به کم و کیف اعمال بیگانه‌ای شود که کوچکترین نسبتی با آن ندارد. چون زن، این ابزار چندکاره، از گوشت و پوست و استخوان است و علی‌رغم تمام تلاش‌های فناوری‌های دلسوزانه‌ی سرمایه‌داری هنوز به یک ماشین محض تکامل پیدا نکرده، ممکن است گاهی چند وظیفه‌ی همزمانش با هم به تضاد بر بخورند و موجب اتصالی و جرقه شوند. به این کلیشه‌ها از زن در نقش خدمتکار «خودخواسته» و «مقصر» خانگی و تصاویر بازنمایی شده‌شان در فیلم و سریال‌ها بسنده می‌کنیم و می‌گذریم از مبحث مفصل کار خانگی یا مبحث کمتر پرداخته شده‌ی ضرورت آن. اما در همین حد شاید روشن شده باشد که هیچ‌گاه از دریچه‌ی دوربین جریان‌ات غالب و مدیون به حاکمیت، تصویری بیرون نمی‌آید که ستم بر خودهای ویران‌شده در سیستم طبقاتی مردسالار را به خودشان حواله ندهد؛ با این جمع‌بندی و نتیجه که آنان شیفتگان و مقصران اصلی وضعیت خویشند. به جز کلیشه‌های رایج روزانه گاهی «کلیشه‌های خطر» روی پرده می‌روند و آناند که آینه‌ی «عبرت» سایر فرودستانند. در این‌جا هر فرودست هوشیار و عاقلی حتی اگر پایش را کمی کج گذاشت و هنوز از راه مقدر کاملا بیرون نرفته، چنانچه خواهان بازگشت آرامش و سعادت معقول است باید برگردد و فورا جایگاه فرودست پیشینش را تقدیس کند. آب توبه ریختن بر سر زن بدکاره، پشیمان شدن مادر نامعقول و دل‌سنگی که بچه‌هایش را نادیده گرفته و طلاق یا کار بیرون از خانه می‌خواهد، مطیع و قدرشناس شدن دختر ناسپاس و خیره سری که در وظیفه‌ی مقدس پرستاری از والدین دیگران را به مشارکت فرا می‌خواند و نظایر آن، پایان خوش فیلم‌های بی‌شماری در این ژانر از سینمای نگاه‌دارنده‌ی وضع موجود است. اما گاهی جای جبران باقی نمی‌ماند. موضوع «ناموس» است و آبروی رفته‌ی مردانی که اکنون بی‌ناموس شده‌اند و برای اثبات خلاف آن به جامعه‌ی پدرسالار، باید آب در دستشان را با رگ‌های بیرون زده‌ی گردن به گوشه‌ای پرت کنند و سراسیمه به سوی «مقصر» بدون و حذفش کنند. اما باز به همان پرسش پیشین مقابل تم اصلی بر می‌گردیم: مقصر کیست؟ و باز در اینجا همان خودهای تباه شده در این سیستم پنهانی است که پدروار و مالکانه آنان را در بر گرفته و می‌بلعد، از پشت پرده تغالهی نعش مقصرشان را روی دست می‌گذارد و به همگان نشان می‌دهد. زن، این خود تنها، در یک همدستی سیستماتیک با «تقصیر» سوژگی می‌یابد. در ژانر عبرت سینمای جمهوری اسلامی فرودستان تنها سوژه‌های تقصیرند ورنه که مادام ابژه‌های کهری بالذات. در دو فیلم پیش‌تر ذکر شده یعنی «مغزهای کوچک زنگ‌زده» و «شنای پروانه» نیز ماجرا اساسا بر همین قرار است: زن تنها به عنوان «ناموس» در منفعلانه‌ترین شکل امکان حضور می‌یابد، به خاطر «سهل‌انگاری» در ایفای نقش چیزبودگی خود باید کشته شود و دوربین به طور غالب و عمدتاً طرف مردان است. دو فیلمی که سرشار از عناصر و کاراکترهای مردانه است: قهرمان و ضد قهرمان مردانه، پایین شهر مردانه، خلاف‌های مردانه، گنده لاتی‌های مردانه، شرافت‌بازی‌های مردانه و نهایتا ارجمندی و پاسداشت از یک نظام ارزشی پدر/مردسالارانه با

رگ غیرت از گلوی برادران معروف در گنده‌لاتی، تکه پاره کردن کسان‌ی که احتمالاً در پخش فیلم دست داشتند و در نهایت قتل خواهر/ناموس می‌شود. همین رویکرد و همین عطف‌گاه طبقاتی-جنسیتی را عیناً در فیلم شنای «پروانه» که در سال ۹۸ اکران شد مشاهده می‌کنیم. لو رفتن فیلم پنهانی از بدن برهنه‌ی یک زن به نام پروانه که مربی شنا در محیطی کاملاً زنانه و مجاز است، موجب بیرون زدن رگ غیرت گنده‌لات مناطق پایین و مشهور در فضای مجازی می‌شود که شوهر این زن است. شوهری که در گری خواندن‌های مجازی برای سایر لات‌های مجازی به خودش اشاره می‌کند و می‌گوید: این محل «بزرگ» دارد. بزرگ در اینجا همان تصویر از چوپان/قیم/صاحب‌ناموس است. همسر این مرد که حتی طبق ارزش‌های پدرسالارانه و مذهبی زنی به هنجار و مقید است، پس از لو رفتن فیلم بدن برهنه‌اش با چند ضربه‌ی قفل فرمان در ماشین توسط شوهرش کشته می‌شود. در اینجا سلسله مراتب چوپانی در جامعه‌ی پدرسالار باید پیاده شود: پس چوپان بزرگتر به عنوان قیم اصلاح و ناجی، وارد می‌شود: دولت و قوای جزای حاکمه!

در هر دو فیلم دولت به عنوان راه برون‌رفت جا زده می‌شود و زن‌کشی به حاشیه می‌رود. زن‌کشی خرده‌پیرنگی می‌شود که پیرنگ و شاه‌رگ اصلی جریان، قیم‌مآبانه بیرون بزند و متن را به تصاحب بکشد. با توجه به حد و اندازه‌ی حضور و پرداخت ناقص کاراکتر «پروانه» که تنها چند دقیقه‌ی آغازین در فیلم حضور دارد، احتمالاً نام فیلم به اشتباه و بیشتر برای ایجاد جلوه‌ای کاذب و جاذب انتخاب شده است: شنای پروانه! شاید بهتر باشد این فیلم را دوباره نام‌گذاری کرد: ماهی‌گیری در حوض خون پروانه! در فیلم مذکور اشاره به سهل‌انگاری/سبک‌مغزی/مقصر بودن را از چند جنبه و در چند دیالوگ از مادر هاشم(شوهر پروانه) هنگام گریه و زاری پس از قتل پروانه می‌شنویم:

«چقد التماس پروانه کردم برو اینجا نمون، برو جلو چشم هاشم نباش!»

در اینجا زن مقصر است. چون هنگامی که دیگران ارتکاب «اشتباه» را به او فرافکنی می‌کنند اما خودش معتقد است که نه اشتباهی مرتکب شده و نه محق مجازات است، می‌ایستد و به صرف زن بودنش از مرد فرار نمی‌کند؛ از مرد که با استفاده از ابزارهای اعمال سلطه همچون ابزار تولید وحشت، به هیبت هیولایی در می‌آید و انتظار می‌رود که دست به هر جنایتی بزند تا «قدرت» مردانه‌اش را به نمایش بگذارد. در این صورت این زن است که مقصر قلمداد می‌شود؛ چون مرد با استفاده از ابزار تولید وحشت و ابزار عضلانی زور بدنی پیشاپیش این هشدار را صادر کرده بود، طبیعی است که نهایتاً او را همچون شکار به چنگ بیاورد و تکه پاره‌اش کند. غیرطبیعی در اینجا زن است در صورتی که خود را به عنوان جانوری ضعیف نپذیرد و بنا بر یک استدلال حیوانی فرار نکند. نتیجه این می‌شود که غریزتا زن باید نقش قربانی ابدی را در مقابل مقادیری عضله و غرش و پرش‌های کشنده پذیرفته و ایفا کند. در این استدلال با اینکه زن مورد ستم واقع می‌شود اما هم زن و هم مرد مورد اهانت قرار می‌گیرند.

ایجاد شفقت در مخاطب و ایستادنش کنار دوربین مرد اما با یک نکته که در سال‌های اخیر اکیدا در سینمای ایران بر آن انگشت گذاشته می‌شود: اینکه اگر نهایتاً این بافتار و ساختار باب میل و چشم‌نواز مخاطب طبقات فوقانی نیست، اشکالی ندارد و جای هراس و نگرانی نیست. این‌ها تنها به طبقات شورور تحتانی مربوط است و به حاشیه. زن‌ستیزی تنها در اینجا است. طبقه‌ی شر که در یک رویکرد ذات‌گرایانه تلاش می‌شود تا کاراکترهای عبرت‌آموز آن بدون هیچ علت و موجبی فقیر و فلاکت زده و عقده‌ای باشند؛ از ناسپاسی و حسادت به نعمات خداخواسته‌ی طبقات بالا چشم‌دو‌زند و چون مقدر شده که این نالایقان سنگ به شکم ببندند و با چشمانی گشاده و بر راه، کنج خرابه‌ها هم آوا با جغدها بپوسند. انگشت هشدار، بی‌وقفه در فضای سیاه فرودستی با نورافکن‌های بر سرش می‌جنبند: تخطی از اصل تقدیر جنسیتی- طبقاتی مستوجب مجازات و حذف است. نفس سرکشی در کاراکتر جعلی فرودست در نهایت زیر لحاف سرنگ و مواد می‌خزد و بر بستر ذلت می‌خوابد. موجود لولیده در رنج، اینجا آنقدر حقیر و مکنده نمایانده می‌شود که در نهایت برای خلاصی جامعه از شرش باید آن را میان دو ناخن ناچار سیستم قضا و جزا گذاشت و فشرده.

معمولاً در این فیلم‌ها تویخ طبقاتی از جانب دولت در مقام پدر خیرخواه و مجری نظم انحصاری جامعه انجام می‌شود و تویخ جنسیتی از جانب پدر/برادر/شوهر خیرخواه در حصار خانواده. در اولی مردان نالایق طبقات فرودست با روی‌آوری به خلاف و در دومی زنانی که فیلم برهنه یا رابطه‌شان با مردان نامحرم لو می‌رود موضوعات غالب این ژانر «عبرت» می‌شوند. بدون باز گذاشتن امکانی دیگر، بدون اشاره به هیچ راه برون‌رفت سومی که ابژه‌ی طبقاتی یا جنسی بتواند ورای بدنی مازاد و کالا شده، سوژگی خود را در مسیری رهایی بخش اعمال کند. فیلم «مغزهای کوچک زنگ زده» که در سال ۹۶ اکران شد با این جملات آغاز می‌شود: «میگن اگه چوپون نباشه گوسفندا تلف می‌شن! یا گم میشن، یا گرگ بهشون می‌زنه، یا از گرسنگی می‌میرن، چون مغز ندارن. هرکی که مغز نداره به چوپون احتیاج داره. یه چوپون دلسوز! چوپون حکم پدر گوسفندا رو داره. آدم بدون پدر هیچی نیست!»

از همین نخستین جملات بر متن بصری مردانی که قمه و شمشیر می‌کشند و یکدیگر را تکه پاره می‌کنند معلوم است ما با نوعی لاتوگرافی رو به رو هستیم که اخیراً در سینما، تلویزیون، شبکه‌های مجازی به طرزی ویژه، متناقض و متمرکز نمایانده و ترویج شده و به وقت نیاز در سرکوب و مرعوب‌سازی به توسل گرفته می‌شود. در ادامه می‌بینیم که این تصویر آغازین مربوط به یک تسویه حساب ناموسی است. اینجا نقطه‌ی عطف و گره‌گاه طبقاتی-جنسیتی را مشاهده می‌کنیم. گره‌گاهی که برای مسدود کردن راه رهایی ستم‌دیدگان، به ضرورت یک چوپان، یک پدر، یک قیم و دولت و نظام اشاره دارد. این جایگاه فرادست را منت‌وار توی سر فرودستان تحقیر شده با عنوانی چون بی‌مغزی، نفهمی و ناتوانی می‌زند. پس فرودست‌ترین بی‌مغزها کوباندن چماق‌ها و اعمال خشونت‌ها را سبب می‌شوند. در این فیلم نیز که مربوط به مناطق پایین شهر و حاشیه‌ای است، سهل‌انگاری خواهر در مقامی پایین‌تر از مردان خانواده «اشتباه کلیدی» را رقم می‌زند. لو رفتن فیلمی که در آن زن/بی‌مغز/مقصر موهایش را به مردی غریبه نشان می‌دهد، موجب بیرون زدن

بخش بعدی دیالوگ:

بخش پایانی دیالوگ:

«همه‌ی عالم و آدم میدونن که هاشم جونش واسه پروانه در می‌رفت! بچم جنون گرفته بود، دست خودش نبود.»

«بهش گفتم پروانه جون استخر آخه به ما نیما، نرو اونجا کار کن! کو گوش شنوا؟ کو گوش شنوا؟»

این قبیل جملات احتمالا برای بسیاری از زنانی که خودشان یا زنان اطرافشان مورد خشونت فیزیکی مردان نزدیک همچون پارتنر، پدر یا برادر قرار گرفته اند پس از اعمال خشونت برای ترمیم همان نوع از رابطه، آشناست و مکررا شنیده می‌شود. «دست خودش نبود»، «از خود بی‌خود شد»، «دوچار جنون شد» و فروکاستن تمام جنایات تا سر حد قتل و حذف کامل زنان به یک مساله‌ی صرفا روانی. گویی چنین وضعیتی تنها می‌تواند برای مردان ایجاد شود. این یکی از زن‌ستیزانه‌ترین رویکردهای رایج به خشونت علیه زنان است. در چنین رویکردی همه‌ی مردان با داشتن چنین پتانسیلی، بیماران و جانینان بالفطره‌اند که تنها نباید در شرایط و موقعیت اعمالش قرار گیرند.

نکته‌ی قابل ذکر در این دیالوگ، در کنار قربانی‌نکوهی حتی پس از قتل زن، توسل به ساختارهای مقدر طبقاتی برای توجیه ستم جنسیتی است. پذیرش تقدیر طبقاتی در اینجا پذیرش تقدیر جنسیتی را توجیه می‌کند. وسعت این دیدگاه چنان زیاد است که حتی بخش‌هایی ظاهرا پیشرو از جامعه را نیز در بر گرفته. بنا بر این عقیده زنان طبقه‌ی کارگر و بخش‌های تحتانی جامعه، با این کلیشه که همیشه پیچیده در حجم انبوهی از پارچه‌اند و در کنج مطبخ و رختخوابی نمود، «خودخواسته» تنها می‌پزند و می‌زایند و با صورت‌های چروکیده نه باید به چرایی حجاب اجباری بیندیشند و نه در کل نیاز است بیندیشند. آنان سیاهی لشکر مقدس گردان‌هایی باید باشند که مردان طبقه به مثابه تنها سوژه‌گان رهایی، مصالح را سنجیده و تصمیمات را گرفته‌اند. اگر کسی هم از ستم و استثمار طبقاتی دم می‌زند باید چنین تصویر کورجنس از زن طبقه‌ی کارگر را به طور ابدی بپذیرد و در صورتی که زن باشد باید به این هیبت کلیشه‌ای مقدس از زن طبقه‌ی کارگر در بیاید. حال آنکه زنان این طبقه ضرورتا باید سوژگی مبارزات دوگانه‌ای را چنان به پیش ببرند که نقش ویژه و سرنوشت‌سازشان را در ترسیم افقی وسیع‌تر از رهایی کل جامعه ایفا کنند.

این مشت دیالوگ، نمونه‌ای از خروارها جملات ردیف شده در سینمای غالب و جریان اصلی است. سینمایی که بهترین آینه‌ی یک حاکمیت ستمگر، ریاکار و بازی‌گردان است و همواره تلاش خود را کرده تا از توده‌ها تنها برای کسب سود و نفع بقا و حفظ مشروعیتش استفاده کند. سینمای جمهوری اسلامی، آینه‌ای زنگار بسته از خون فرودستان دیروز و امروزی است که هنوز و همواره با مشت‌هایشان بر این صورت ریا و ستم می‌کوبند. مشت‌های «دی» و «آبان» که از دل شعله‌ورترین داغ‌ها برخاستند، ماجرای این تصویر را تمام کردند. چندی نخواهد گذشت که افق رهایی از پیوستن بی‌شمار این خورشیدهای روییده بر فراز شانه‌ها، گستره‌ی این جغرافیای فلاکت و تاریکی را در بر گیرد و صورت و آینه را یک جا واژگون سازد. ■

همکاری شما:

نشریه را پربارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برایمان بفرستید!

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس برای ما ارسال نمایید. بی شک همکاری شما در این زمینه‌ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

ایمیل ما:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسنده‌گان آن است.

خودسوزی، فریاد اعتراضی

به سرخی آتش که به خاکستر می‌نشیند!

اخگر فرزانه

چرا خودکشی؟

خودکشی ظاهراً انتخابی است آزادانه و آگاهانه برای پایان دادن به زندگی. اما آیا واقعا این طور است. واقعا یک انتخاب آزادانه است؟ خودکشی پاسخی است به مشکلات، دردها و ناامیدی‌ها. چرا و چه وقت انسان‌ها خودکشی می‌کنند؟

هر روز و هر لحظه زندگی همراه است با نوعی مبارزه و جدال با ناملایمات. این واقعیت نه تنها در رابطه با انسان بلکه برای ادامه حیات همه موجودات زنده صدق می‌کند. از تنفس تا تغذیه و ادامه نسل که اشکال ساده و عمومی تلاش و مبارزه برای زندگی است تا مسائل پیچیده‌تر اجتماعی که خاص انسان است، همه‌گی بخشی از حیات ما را تشکیل می‌دهد و از بدو تولد با آن درگیر بوده و آن را پذیرفته ایم. ادامه مبارزه برای انسان‌ها به عنوان پیچیده‌ترین و متکامل‌ترین موجودات زنده البته تنها به یک واکنش غریزی محدود نمی‌شود. اما جایی می‌رسد که انسان در مقابل ناملایمات خود را مستأصل می‌یابد. مشکلات پیش رو را بسیار بزرگ‌تر از آن می‌بیند که یارای حل آن را داشته باشد و یا انگیزه خود را برای ادامه این مبارزه کاملاً از دست می‌دهد.

پژوهش‌های اجتماعی و روانشناختی بسیاری در ایران و جهان پیرامون علل اجتماعی و فردی وقوع خودکشی انجام پذیرفته است. در اغلب این کارهای تحقیقاتی، آمار خودکشی در شرایط متفاوت طبقاتی، جنسیتی، جغرافیایی، بافت اجتماعی و وضعیت تحصیلی و آگاهی افرادی که به خودکشی مبادرت کرده اند، بررسی شده اند. بررسی یک پدیده تنها وقتی ارزشمند است که با هدف تغییر آن پدیده و یا کمک به هموار کردن راه این تغییر، صورت گیرد. به این ترتیب با یک نگاه تحلیلی، نتایج این تحقیقات می‌تواند به عنوان ابزاری برای یافتن راه تغییر به کار گرفته شوند.

دفتر سلامت روان وزارت بهداشت اعلام کرد آمار خودکشی هر سال بیش از پنج درصد افزایش می‌یابد و تنها در سال ۹۷ حدود ۱۰۰ هزار مورد اقدام به خودکشی در ایران به ثبت رسید. در این میان استان‌های غربی بیشترین آمار خودکشی را به خود اختصاص داده‌اند و میزان خودکشی در بین زنان بیشتر از مردان است.

به گزارش سازمان پزشکی قانونی در هشت ماه نخست سال ۱۳۹۸، تعداد کل قربانیان خودکشی در کشور ۳۴۴۴ نفر بوده است، اما این آمار در مدت مشابه سال ۱۳۹۹ با ۴.۲ درصد افزایش به ۳۵۸۹ نفر رسیده است.

بر اساس آخرین آماري که در سال ۱۳۹۷ از سوی مدیر برنامه پیشگیری از خودکشی دفتر سلامت روان وزارت بهداشت ایران منتشر شد، آمار خودکشی در فاصله سال‌های ۹۴ تا ۹۷ روندی افزایشی داشته است (۱).

در فروردین ۱۴۰۰، تنها در یک روز و فقط در شهر تهران، ۸۴ نفر اقدام به خودکشی کردند! از روز پنجشنبه ۲۶ فروردین تا روز جمعه ۲۷ فروردین ۸۴ مورد اقدام به خودکشی در نقاط مختلف شهر تهران ثبت شده است.

مجموع این آمارها و بسیاری آمارهای دیگر که در اینجا نیامده، بر این واقعیت انگشت می‌گذارند که پدیده خودکشی در ایران در سال‌های گذشته روند افزایشی داشته است.

در مقابله با شرایط و مشکلات مشابه عکس و العمل همه افراد یکی نیست و قطعاً افراد مختلف با شخصیت ها، توانمندی ها، تجارب، حساسیت ها و خلاصه ضعف ها و قوت های مختلف، برخوردهای متفاوتی در مقابل هر معضلی خواهند داشت. اما این ضعف ها و قوت ها هم عمدتاً اکتسابی بوده و محصول جایگاه طبقاتی، اجتماعی، جنسیتی، خانوادگی، فرهنگی و تربیتی فرد است. وظیفه جامعه ای که به دنبال حل معضل خودکشی است، اعمال تغییراتی ساختاری است هم برای بالا بردن توانمندی آحاد جامعه برای برخوردی سازنده در مقابله با مشکلات و هم برای رفع حداکثری معضلاتی که بر دوش آنان سنگینی می کند.

وجود سلسله ای از موفقیت ها هر چند کوچک، امید به آینده ای بهتر را تقویت کرده و انگیزه برای تلاش و مبارزه را افزایش می دهد؛ ولی شکست های پی در پی، هر بار بخشی از توان ادامه راه را از فرد گرفته، امید به آینده ای بهتر را نابود ساخته و ایده پایان دادن به زندگی را افزایش می دهد. یک مقایسه آماری ساده در ۴ دهه گذشته، نشان می دهد که بیکاری با شیب کم و بیش تند همواره سیر صعودی داشته و سطح معیشت مردم سیر نزولی.

زینب ۱۱ ساله ابتدا لباس های به شدت مندرس خود را سوزاند و سپس خود را حلق آویز کرد. پس از خودکشی دختر ۱۱ ساله هم کسی به کمک این خانواده نیامد. خانواده زینب که توان خرید قبر نداشتند، جسد او را در ۲۰۰ متری خانه شان دفن کردند.

زینب دختر ۱۱ ساله در شهرستان هلیلان واقع در استان ایلام از یک خانواده پنج نفره و به شدت فقیر بود. پدر ۴۱ ساله او معلول و از کار افتاده است و خانواده تحت سرپرستی بهزیستی و بنیاد برکت است. مجموع درآمد این خانواده در ماه حدود یک میلیون تومان است. خانه آن ها عبارت است از یک اتاق ۵۰ متری بدون سقف که با مشارکت بهزیستی و بنیاد برکت ساخته و نیمه تمام مانده است. تکمیل ساختمان اتاق مستلزم دریافت وام است، اما خانواده توان بازپرداخت آن را ندارد.

خرداد ۹۹ در خیرها آمد: «آرمین، کودک کار ۱۱ ساله در کرمانشاه خودکشی کرد. یک مددکار «جمعیت خیریه امام علی» در توضیح وضعیت او گفت پدر آرمین معتاد بود و مادرش چندی پیش بر اثر ابتلا به سرطان فوت کرد، مادر بزرگش گدایی می کند و خواهر کوچک آرمین را نیز همراه خودش می برد. آرمین با خوردن یک ورقه قرص متادون خودکشی کرد و در بیمارستان جان باخت. ...»

آیا اگر زنده می ماند آینده بهتری در انتظار او بود؟ آرمین پاسخ این سؤال را در روند زندگی خود در نظام حاکم دریافته بود! آنچه باید تغییر کند تا دیگر یک کودک ۱۱ ساله، که قاعدتاً هنوز می تواند فرصت بسیاری برای زندگی و بالندگی پیش رو داشته باشد، به خودکشی نیاندیشد، تنها و تنها تغییر نظام حاکم است. عدم تخصیص بودجه برای تأمین ابتدایی ترین نیازهای رفاهی مردم در مناطق محروم کشور، نبود برنامه ریزی برای مقابله با خشک سالی و احیای کشاورزی و یا سرمایه گذاری دولتی در بخش صنعت در این مناطق، به تشدید فقر، بیکاری و گرسنگی اهالی بسیاری از مناطق محروم روستایی منجر شده و همه ساله تعداد زیادی از مردم این مناطق را به حاشیه شهرها یا سرنوشتی نامعلوم، کوچ می دهد و به این ترتیب آوارگی، اعتیاد و فحشا

هم به لیست سایر آسیب هایی که در زندگی به آنان تحمیل شده بود، اضافه شده، آنان را بیش از پیش تحت فشار می گذارد. زنان نه تنها به عنوان عضوی از خانواده حاشیه نشین، این آسیب ها را تحمل می کنند، بلکه باید به عنوان «زن»، خشونت مضاعفی را، هم از سوی جامعه ای که در آن زندگی می کنند و هم از طرف مردان خانواده که عقده تمامی فشارها و تحقیرهایی که در طول روز متحمل شده اند را در خانه و بر سر زنان خالی می کنند، متحمل شوند.

مریم رسولیان، رئیس سی و ششمین همایش سالیانه انجمن علمی روانپزشکان ایران در مهر ماه سال ۹۸ در نشست خبری این همایش گفت: «بر اساس آمار وزارت بهداشت ۷۳ درصد موارد اقدام به خودکشی در مناطق حاشیه نشین اتفاق می افتد و این نشان دهنده نقش مسائل اقتصادی در بروز آسیب های اجتماعی است.»

شکاف طبقاتی که روز به روز عمیق تر می شود، همه ساله اقشار وسیعتری را به گوشه رینگ زندگی پرتاب کرده و آنان را زیر بار مشت سنگین فقر و فلاکت له می کند و این طبیعتاً در شرایطی که ثروت در سویی دیگر، نزد اقشار مرفه جامعه، مسئولین حکومتی و اقمار آنان، چنان متورم شده که زندگی لوکس خود و فرزندان شان را به شکل تهوع آوری در داخل و خارج کشور به رخ می کشند.

بسیاری از خانواده های زحمتکش راه برون رفت از چرخه فقر و فلاکت را در ادامه تحصیل فرزندان خود می جویند. آنان از شکم خود و از ابتدایی ترین مایحتاج خود می زنند و تلاش می کنند که شرایط تحصیل فرزندان شان را فراهم کنند. امیدوارند که فرزندان شان با رفتن به مدرسه و دانشگاه، شرایط معیشتی بهتری برای خود فراهم سازند، اما در کشور ایران با جمعیتی حدود ۸۳ میلیون نفر، هنوز ۲۵ درصد افراد در سن تحصیل یا هیچگاه به مدرسه نمی روند یا پیش از ۱۸ سالگی و بدون کسب مهارت های لازم برای ورود به بازار کار به ناچار دنیای درس و مدرسه را رها می کنند. در میان آن ها کودکان کار، بچه های مهاجر افغان، دخترانی که در سنین کم ازدواج کرده اند و دیگر دختران و پسران محروم از تحصیل به چشم می خورد.

آخرین گزارش مرکز آمار ایران از نتایج نیروی کار در پاییز ۹۹، در رابطه با نرخ بیکاری افراد ۱۵ ساله و بیشتر، نشان می دهد که ۹.۴ درصد از جمعیت فعال، بیکار بوده اند (آمار واقعی بسیار بالاتر از این است). مطابق این آمار در پاییز ۹۹ سهم جمعیت بیکار فارغ التحصیلان آموزش عالی از کل بیکاران ۴۰.۲ درصد بوده است. این سهم در بین زنان نسبت به مردان و نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی بیشتر بوده است. در نتیجه رویای برون رفت از چرخه فقر و فلاکت به واسطه تحصیل هم، برای اقشار زحمتکش جامعه، خیلی زود به یأس بدل می شود!

بالا رفتن آمار خودکشی نزد زنان و دختران جوان

آمار خشونت های خانگی رو به افزایش بوده و سونامی قتل های ناموسی همواره گسترده تر شده است. افزایش ارتباطات در سطح جهان به واسطه وجود اینترنت و سایر امکانات مدیایی، بالا رفتن سطح آموزشی زنان و متعاقب آن رشد اجتناب ناپذیر آگاهی زنان نسبت به حقوق خود از یک سو و تشدید قوانین و فرهنگ مردسالارانه، سرکوب زنان در تمامی عرصه های اجتماعی، تبلیغ و نهادینه کردن نقش سنتی زن در چارچوب «همسر خوب»، یعنی

خودسوزی

عمل خودکشی علاوه بر پایان دادن به زندگی و شرایطی که اقدام کننده آن را غیر قابل تحمل می‌یابد، در بسیاری از موارد، نوعی اعتراض را هم به همراه دارد. اعتراض نسبت به عواملی که ادامه زندگی را برای فرد ناممکن ساخته‌اند. اعتراض به خشونت و فشار در خانواده و اعتراض به کارفرما، جامعه و حکومت نسبت به شرایط شغلی، فرهنگی و معیشتی. آمار اقدام به خودکشی نزد زنان دو یا سه برابر مردان است ولی آمار مردانی که با خودکشی جان خود را از دست می‌دهند بیشتر از زنان است. این نشان می‌دهد که وجه اخطار و اعتراض در اقدام به خودکشی بین زنان وجه سنگین تری است.

یکی از دردناکترین و فجیع‌ترین اشکال خودکشی، خودسوزی است. مرگی همراه با درد و زجر؛ اگر هم قربانی زنده بماند خودسوزی را شاید بتوان بلندترین و دردناکترین فریادهای اعتراضی خواند که آمار آن نزد زنان بیش از مردان است. نزد اغلب خانواده‌ها خودکشی زنان هم بخشی از ممنوعه‌ها و تابوهاست و اغلب تلاش می‌شود که خودکشی با خوردن قرص و یا سم را به بیماری و مسمومیت نسبت دهند. خودسوزی اما فریادی است که مشکل تر می‌توان مانع انعکاس صدای آن و انکار آن شد و درصدی از دردی را که قربانی متحمل می‌شود، بر اعماق دل و جان هر شنونده ای می‌نشانند و این خود یکی از دلایل انتخاب این شیوه برای پایانی دردناک به زندگی است.

سرویس جنسی دهنده همواره آماده به خدمت برای همسر، بدون هیچ انتظار و گلیایه و «مادر خوب»، یعنی ماشین تولید مثل دائم‌العمر و همچنین مراقبت و نگهداری از کودکان، از سوی دیگر؛ تضاد وحشتناکی را بوجود آورده و به یکی از عوامل مهم بالا رفتن آمار خودکشی نزد زنان و دختران جوان، بدل گشته است. افسردگی، یکی از عوامل شناخته شده اقدام به خودکشی است. دلایل بروز افسردگی، عمدتاً مشکلات اقتصادی و بیکاری است. از دیگر عوامل شیوع افسردگی در ایران، می‌توان به غلبه فضای حزن‌آلود در جامعه با قداست سوگواری و مرثیه خوانی و ممنوعیت و تقبیح جشن و شادی، اشاره کرد. طبق برخی آمار رسمی در استان ایلام (که در آن موارد خودکشی زنان، نسبت به سایر استان‌های کشور بالاتر است)، افسردگی زنان، دو تا سه برابر مردان است.

خودکشی را شاید بتوان عکس‌العملی موردی و فردی در مقابل بار کمرشکن معضلات پیش رو دانست ولی روشن است که این عکس‌العمل، هیچ کمکی به حل معضلات تو در تو و پیچیده جامعه نمی‌کند. برای اینکه بتوانیم برخورد درستی به معضلی به نام خودکشی داشته باشیم و آمار آن را تا بیشترین حد ممکن کاهش دهیم، باید زمینه‌های اجتماعی و فردی آن را بشناسیم و به حل آن همت گماریم.

مطابق پژوهش‌های انجام شده، میانگین سنی زنانی که خودکشی کرده‌اند، بین ۱۶ تا ۳۰ سال می‌باشد و در استان‌ها و شهرهایی که طلاق را امری مذموم می‌دانند، آمار خودکشی بالاتر است. تحمل ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در جامعه و خانواده، که زنان را در تحتانی‌ترین سطوح جای می‌دهد، برای نسل جوان که هنوز روحیات شورشی‌اش تمام و کمال سرکوب نشده، دشوارتر است. بسیاری از موارد خودکشی و خودسوزی، مربوط به زنان جوانی است که در سنین پایین ازدواج کرده و از سوی همسر و خانواده همسر، به شدت کنترل و سرکوب شده و مورد خشونت قرار می‌گیرند. تابو بودن طلاق در بسیاری از مناطق کشور، نداشتن استقلال اقتصادی و تبحر شغلی و عدم حمایت خانواده، دولت و جامعه از زنان مطلقه، بن بست است که این زنان را به خودکشی تشویق می‌کند.



هما دارابی

استادی که در اعتراض به حجاب اجباری خود را آتش زد

یکی از خودسوزی‌های اعتراضی که «نه» بزرگ زنان به «حجاب اجباری» را نمایندگی می‌کرد خود سوزی هما دارابی پزشک، استاد دانشگاه و فعال سیاسی و زنان در میدان تجریش تهران بود.

هما دارابی که خود را در روز ۲ اسفند ۱۳۷۲ در اعتراض به حجاب اجباری در میدان تجریش تهران به آتش کشید و کشته شد، از دانشجویان مبارز جنبش دانشجویی سال ۱۳۳۹ بود و به‌عنوان یکی از سرشناس‌ترین دانشجویان و یکی از اصلی‌ترین مبارزان به زندان افتاد. او در تمامی رویدادهایی که به انقلاب انجامید، حضوری کوشا و صمیمانه داشت. هما که در کنار فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود به تدریس در دانشگاه و طبابت می‌پرداخت، اما پس از انقلاب در سال تحصیلی ۱۳۶۹ به دلیل بدحجابی و با عنوان «عدم رعایت شئونات» از استادی برکنار شده و همچنین مطب او نیز تعطیل کردند.

سحر خدایاری هم که به دلیل علاقه به فوتبال و تیم استقلال، با لقب دختر آبی شناخته می‌شود، در اعتراض به دستگیری و محکومیت خود به زندان بابت تلاش برای ورود به ورزشگاه و تماشای مسابقات فوتبال، اقدام به خودسوزی کرد و در ۱۸ شهریور ۱۳۹۸ درگذشت. سحر در آخرین مراجعه به دادگاه، آگاه می‌شود که باید برای تحمل حکم شش ماه حبس، زندانی شود.

خودسوزی هما و سحر، نمکی است بر تن زخمی «زن در جمهوری اسلامی» که درد جانکاه آن



کرده‌اند. دیشموک شهری است از توابع دهدشت در استان کهگیلویه و بویراحمد با ۲۳ هزار و ۷۴۶ نفر جمعیت و ۷۱۰ خانوار. (۲)

”بر اساس مطالعه‌ی موردی انجام شده روی صد زن در یکی از بیمارستانهای اهواز «زنانی که اقدام به خودسوزی می‌کنند نسبت به زنان عادی، افسرده‌تراند و از عصبیت بیشتری برخوردارند». همچنین زنان فقیر بیشتر از زنانی که وضعیت اقتصادی بهتری دارند اقدام به خودسوزی می‌کنند. زنان جوان بیشتر از زنان مسن خودسوزی می‌کنند. فراوانی خودسوزی در زنان جوان در گروه‌های سنی ۱۴ تا ۲۵ سال دیده می‌شود. خودسوزی در زنان متأهل بیشتر از زنان مجرد است. زنان تحصیل کرده به مراتب کمتر از زنان بیسواد و یا کم‌سواد تن به خودسوزی می‌دهند. البته ناگفته نماند که به گفته‌ی برخی جامعه‌شناسان «استعداد خودکشی در دانشجویان به عنوان نسل آگاه افزایش یافته است». و بالاخره آمار خودسوزی در زنان بیکار و خانه‌دار بیشتر از زنان شاغل است.» (۳)

با جمع بندی از آمارهایی که در سال‌های گذشته منتشر شده است، می‌توان دید که استان ایلام بیشترین آمار خودسوزی در کشور را دارا است و سالانه ۴۳۰ زن در این استان خودسوزی می‌کنند. خودسوزی زنان بین ۱۰ الی ۱۵ درصد آمار سوختگی‌ها در ایران است. این آمار ی است که مرکز تحقیقات پیش گیری از سوختگی در این باره منتشر کرده است.

با توجه به بالاتر بودن آمار خودسوزی زنان در برخی مناطق مثل: استان‌های ایلام، لرستان، چهارمحال بختیاری، کهگیلویه خوزستان و کردستان؛ شاید بتوان نتیجه گرفت که تشدید تضاد جنسیتی، در مناطقی که از طرفی روابط بشدت سنتی و سرکوبگرانه نسبت به زنان در آن جریان دارد و از طرف دیگر آگاهی زنان به درجاتی رشد کرده و سطح مطالباتشان بالاتر رفته است؛ یکی از عوامل تعیین کننده در انتخاب این شیوه عذاب آور برای پایان دادن به زندگی، نزد زنان است. برای غلبه بر فرهنگ زن ستیز در این مناطق، و حل این تضاد ویرانگر، علاوه بر رشد آگاهی و مبارزه مستمر زنان، نیاز است به تغییرات بنیادی و زیر و رو کردن مناسبات موجود.

نمی‌گذارد زن ستیزی تنیده شده در تار و پود این رژیم را فراموش کنیم. زن ستیزی و خشونت‌ی که قانون و شکل اجرای قانون، آن را در سرتاسر جامعه تسری داده و به تحکیم آن در سطح جامعه و در پستوی همه خانه‌ها همت گماشته است؛ خشونت‌ی که در لایه لایه افشار مختلف جامعه رسوخ کرده و از هر سو «زن» را تحت بالاترین فشارها و مسئولیت‌ها، چنان له می‌کند که او را به دردناکترین پایاها به زندگی سراسر سرکوب و تحقیر و محرومیت، خود سوق می‌دهد؛ به این امید که فریادی چنان بلند و رسا سر داده باشد که از همه درزها و دیوارها، از مرز همه ممنوعیت‌ها و تابوها و از حصارهای بلند پدر/مردسالاری، عبور کرده به گوش تمام زنان هم سرنوشت خود برسد. یازده مورد خودسوزی زنان تنها در شش ماهه نخست سال ۱۳۹۸ در شهر کوچک دیشموک، هم خبری تکان دهنده بود که نشان از استیصال، انزجار و اعتراض، زنانی دارد که در گوشه و کنار شهرها و روستاهای این کشور، عدالت و برابری را به بهای زندگی خود و مرگی دردآور و یا ادامه زندگی با بدنی معلول و دفرمه، مطالبه می‌کنند.

”اصلا همین هم شد که نام روستاهای اطراف دیشموک را بقیه شنیدند. نام آنجا را زنان با از میان برداشتن خودشان، سر زبان‌ها انداختند. کم کم، نام آنها را شهرنشینان هم شنیدند؛ نام «ثریا» یازده ساله را که با پسری دوازده ساله ازدواج کرد و آنقدر در آن خانه بدی دید که به اتاق رفت و با نفت خودش را سوزاند. نام «معصومه» را که زن فقیری بود با دو دختر که دو بار از خودکشی نجاتش دادند. نام «کافی» را که آنقدر از پدر و برادر شوهرش کتک خورد که سوزاندن تن را بهتر دانست تا ماندن میان سیاهی‌ها و بعد از بیست روز بستری در بیمارستان مُرد. نام «زیبا» را که یک زن باردار بود در روستای «دلی» و وقتی هفت روز دیگر قرار بود بچه‌اش به دنیا بیاید، خودشان را، نهفته میان جان نازکش، آتش زد و مُرد. بعدها گزارشگری درباره‌اش نوشت او دو فرزند چهار و هفت‌ساله داشته که زمان خودسوزی مادرشان در خانه بوده‌اند و بعد یکی یکی آمارهای محلی بیرون آمد: دو دختر چهارده و هفده ساله در اردیبهشت و یک دختر هفده ساله در مرداد ۱۳۹۸ خودسوزی

به آفتاب سلامی دوباره خواهم کرد

فروغ فرخزاد

به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد

به جویبار که در من جاری بود

به ابرها که فکرهای طویلر بودند

به رشد دردناک سپیدارهای باغ که با من

از فصل‌های خشک گذر می‌کردند

به دسته‌های کلاغان

که عطر مزرعه‌های شبانه را

برای من به هدیه می‌آوردند

به مادرم که در آئینه زندگی می‌کرد

و شکل پیری من بود

و به زمین، که شهوت تکرار من، درون ملتپش را

از تخمه‌های سبز می‌انباشت - سلامی دوباره خواهم داد

می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم

با گیسویم: ادامه بوهای زیر خاک

با چشم‌هایم: تجربه‌های غلیظ تاریکی

با بوته‌ها که چیده‌ام از بیشه‌های آن سوی دیوار

می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم

و آستانه پر از عشق می‌شود

و من در آستانه به آن‌ها که دوست می‌دارند

و دختری که هنوز آنجا،

در آستانه پر عشق ایستاده، سلامی دوباره خواهم داد.

تنها تجسم لحظات پر درد و زجری که تن هر یک از این زنان را شعله‌های بی رحم آتش در برگرفته و تیغ جانکاه حس سوختن تا اعماق وجودشان را می‌شکافت، دل را چنان به درد می‌آورد که تحملش ساده نیست. چه میزان از فشار و سرکوب و تحقیر، را باید هر یک از این زنان متحمل شده باشند که علاوه بر پذیرش این درد، بتوانند چشم خود را بروی تمام وابستگی‌ها و دلبستگی‌های اشان، هم ببندند.

مردسالاری و زن‌ستیزی، قدمتی به بلندای تاریخ مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی دارد. اما با تمام تلاشی که سیستم مردسالار برای نهادینه کردن برتری جنسیتی مردان، به بردگی کشیدن زنان و تحمیل خشونت، انواع فشارها، سرکوب‌ها و تحقیرها؛ داشته است، همواره در طول تاریخ، زنانی به این قاعده «نه» گفته‌اند. «نه» گفتن زنان به نسبت دوره تاریخی، سطح آگاهی زنان، جایگاه طبقاتی، جغرافیا و فرهنگ‌های مختلف، به شیوه‌ها و سطوح متفاوتی مطرح شده است. یکی از انگیزه‌های مهم زنان برای خودکشی و خودسوزی، علاوه بر فقر و فشارهای اقتصادی، همان تاب نیاوردن قاعده حاکم یعنی «زن‌ستیزی» است. خودکشی و بیش از آن خودسوزی زنان، یکی از همان شیوه‌های «نه» گفتن زنان به نظم موجود است.

ولی آیا این انتخاب می‌تواند نظم حاکم را در هم بریزد و زمینه تکرار خودکشی‌ها و خودسوزی‌ها را از بین ببرد. چاره چیست؟ راه کار کدام است؟

تمرکز ثروت در دست درصد ناچیزی از مردم؛ فقر، بیکاری، اعتیاد، محرومیت از تحصیل، فحشاء، فروختن رحم و ارگان‌های بدن و خلاصه فلاکت بی پایان را برای اکثریت جامعه به ارمغان می‌آورد. یکی از دستاوردها و همچنین عوامل تحکیم چنین نظامی، نابرابری جنسیتی است. برای نابودسازی زمینه‌های یأس، افسردگی و استیصال در جامعه که عوامل خودکشی هستند، باید بتوان به این نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و جنسیتی پایان داد. پایان دادن به این نظم تنها راه نجات اکثریت جامعه که زحمتکش‌ان و اقشار تحت ستم را شامل می‌شود، بوده و همه‌گی در پایان دادن به این نظم منافع مشترکی دارند. پس بهتر است زنان، و همه اقشار تحت ستم، به جای پایان دادن به زندگی خود، به افقی بلندتر چشم بدوزند و با همبستگی، بالا بردن آگاهی و تشکل، برای جامعه‌ای بجنگند که در آن از ستم و نابرابری خبری نباشد و دیگر هیچ زنی و هیچ مردی، به خودکشی و خودسوزی نیاندیشد. ■

(1) <https://www.radiofarda.com/a/sui-cide-iran/31061197.html>

(2) https://shahrvand-newspaper.ir/Modules/News/PrintVer.aspx?News_Id=187547&V_News_Id=&Src=Main

(3) <http://asoyroj.com/farsi/detail.aspx?Jmara=8092&Jor=7>

لینک مقاله پژوهشی که منبع این جمع بندی است:

http://jwc.iauhvaz.ac.ir/article_523042_2c-1faa6e4b87899d63d18d58bb47ba0f.pdf

به مناسبت برگزاری روز جهانی زن



به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن جلسه‌ای در ۷ مارس ۲۰۲۱ از جانب «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران»، به صورت آن لاین با برنامه زوم و هم زمان پخش آن از طریق فیس بوک و اینستاگرام برگزار شد. در اطلاق زوم، فیس بوک و اینستاگرام، مجموعاً ۴۰۰ نفر از کشورهای مختلف از جمله ایران در این جلسه شرکت داشتند.

جلسه با صحبت کوتاهی از زنده یاد رفیق آذر درخشان در مورد روز جهانی زن آغاز شد و پس از آن فیلم کوتاهی که از مبارزات زنان در ایران و جهان توسط فعالین سازمان زنان هشت مارس به مناسبت روز جهانی زن در سال ۲۰۲۱ تهیه شده بود به نمایش گذاشته شد.

صدیقه محمدی، پروانه بکاه و لیلا پرنیان سه سخنران این جلسه پیرامون: مبارزات زنان در کردستان، مبارزات زنان در جهان و مبارزات زنان در ایران، صحبت کردند. در این برنامه زیبا کرباسی و آیدا پایدار با شعر خوانی و هم چنین کیمیا قربانی با ترانه خوانی به فضای جلسه شور بیشتری بخشیدند.

در انتهای جلسه بحث آزاد، رفیق پلوشه پیامی را در همبستگی مبارزات زنان در ایران و افغانستان قرائت کرد. در بخشی از این پیام به موقعیت فرودست زنان در افغانستان تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیست‌ها پرداخته شد. در این بخش، تعدادی از دوستان و رفقای شرکت کنندگان نیز سهم گرفتند و نظرات خود را در مورد جنبش زنان، تاثیرات این جنبش بر سایر جنبش‌های اجتماعی در ایران و منطقه پیش گذاشتند.

جو جلسه، خلاق بودن بحث‌ها و شرکت هنرمندان به گونه‌ای بود که حتی با گذشت ۴ ساعت، بسیاری به ادامه جلسه علاقمند بودند. ■

علاقمندان می‌توانند از طریق آدرس زیر کل جلسه را ببینند:

<https://www.youtube.com/watch?v=IQKV04sRZHY&t=131s>

فیلم کوتاهی از مبارزات زنان در جهان به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن ۲۰۲۱

<https://www.youtube.com/watch?v=P0piyed2WM8&t=14s>

جمع بندی از مبارزه و مقاومت زنان

و

جنبش زنان در ایران!

لیلا پرنیان

این سخنرانی در جلسه اینترنتی که از جانب «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» به مناسبت روز جهانی زن در ۷ مارس ۲۰۲۱ سازماندهی شده بود، ارائه شد.

جمهوری اسلامی بعد از اجباری کردن حجاب و تصویب انواع و اقسام قوانین ضد زن، در واقع یک جنگ دراز مدت علیه زنان را تدارک دید. تلاش کرد و خیال می کرد که با اتکا به دین و سنت و عقاید عقب مانده در همه جا از خانه گرفته تا مدرسه و دانشگاه، ادارات، می تواند نسل های بعدی را آن طور که می خواهد منطبق بر شریعت اسلامی، تربیت کند تا در دسرهای زنان نسل گذشته را به خیال خود نداشته باشد. نسل گذشته ای که به خاطر تغییراتی که در جامعه شده بود به شکل تدریجی برخی محدودیت ها و سنت ها را به مقداری کنار زده بودند. ولی مهم ترین نقش زنان نسل گذشته حضور گسترده و پر قدرت شان در مبارزه ضد رژیم سلطنت پهلوی بود.

جمهوری اسلامی از عوامل و فاکتورهایی مثل پایه قوی داشتن در بین مردم در آن دوره، استفاده از جو اسلامی و دینی که بر پا کرده بودند، استفاده از اوضاع و شرایطی که در نتیجه جنگ ایران و عراق در جامعه به وجود آمده بود، سرکوب ملیت ها، سرکوب جنبش انقلابی، نبود یک رهبری انقلابی در دفاع از زنان و مبارزات شان باعث شد تا رژیم بتواند از این شرایط استفاده کند و اقدامات زن ستیز خود را پیش برد. اما برای پیشبرد همه جانبه طرح و برنامه ضد زن ش اول باید تکلیف ش را با زنان نسل گذشته یک سره می کرد.

واقعیت این است که جمع بندی از تاریخ مبارزاتی زنان و جنبش زنان در ایران را نمی توان در وقت کوتاه بیان کرد. اما تلاش خواهیم کرد که به طور فشرده به تاریخ تحول مبارزه و مقاومت زنان و جنبش زنان، نقاط عطف و جهش ها و به طور کلی به جنبه های قوت و ضعف آن بپردازیم.

روشن است که همه این حقایق را پیش می گذاریم تا شناخت مان را از جنبش زنان بالا برده تا بتوانیم در جهت گیری های صحیح و درست این جنبش دخالت آگاهانه تری را سازماندهی کنیم.

شاید بتوانیم بگوئیم که جنگ جمهوری اسلامی با زنان، یکی از ایدئولوژیک ترین، طولانی ترین، پیگیرترین، مصمم ترین و در همان حال حیاتی ترین جبهه جنگی بوده که این رژیم با مردم پیش برده است. جنگی که رژیم تازه به قدرت رسیده با اعتماد به نفس آغار کرد و به دلایل متعددی توانست پیشروی کند و بسیاری از حقوق محدود و ناچیزی هم که زنان از قبل داشتند، پس بگیرد.

چرا از کلمه جنگ استفاده می کنیم؟ به این دلیل است که جمهوری اسلامی بعد از اولین حمله ش به زنان با اجباری کردن حجاب در سال ۵۷ بلافاصله با مقاومت و مبارزه زنان علیه حجاب اجباری که در تظاهرات ۵ روزه شان در ۸ مارس ۵۷ جلو رفت، روبرو شد. این جنگ، از آن دوره شروع شد و کماکان ادامه دارد.

زنان نسل گذشته که جمهوری اسلامی از آنان هراس داشت چه کسانی بودند:

سال‌های ۵۷، سال‌هایی که در اثر مبارزات، جامعه تغییر زیادی کرده بود و شرایطی را به وجود آورده بود که زنان به شکل وسیع‌تری به سازمان‌ها و احزاب مبارز و انقلابی برای سهم گرفتن در تغییر جامعه پیوندند. در همان اوضاع و شرایط سال‌های ۵۷ است که ده‌ها تشکل زنان با گرایش‌های گوناگون و با درک‌های آن روزها شکل گرفت. در همان دوره پیوستن وسیع زنان جوان به صفوف سازمان‌ها و احزاب در منطقه‌ای هم چون کردستان و نقش گرفتن در همه عرصه‌های مبارزاتی از جمله مبارزه مسلحانه، برای یک رژیم دینی و به شدت زن ستیز، این تابوشکنی‌ها و خلاف جریان حرکت کردن‌ها، غیر قابل تحمل بود.

جمهوری اسلامی در برابر این اوضاع و شرایط که یک زنگ خطر جدی در مقابلش بود، به طور حساب شده‌ای به دستگیری‌های وسیع و زندانی کردن فعالین سازمان‌ها و احزاب در تمام دوره دهه ۶۰ دست زد و در اواخر جنگ ایران و عراق هم، خمینی فتوای قتل عام زندانیان سیاسی را صادر کرد که نتیجه آن تابستان خونین ۶۷ شد.

واضح است که بخش بزرگی از این زندانیان را زنان زندانی سیاسی تشکیل می‌دادند. این‌ها همان زنائی بودند که یا در صفوف سازمان‌ها و احزاب و یا در تشکلات زنان فعالیت می‌کردند. یا از بنیان‌گذاران جنبش نوین زنان بودند و یا زنائی که در کردستان و مبارزه مسلحانه شرکت کرده بودند. به همین دلیل تعداد زنان زندانی سیاسی وسیع بود. چنین پدیده‌ای به این وسعت در هیچ جای دیگری در جهان دیده نشده است. رژیم برای این همه زنان زندانی سیاسی، برنامه داشت. برنامه‌ش این بود که روحیه مبارزه جوئی تعداد وسیعی از این زنان را در هم شکند و از آن‌ها زنائی مطیع و البته با شکل و شمایل اسلامی درست کند و این گونه الگوی مورد قبولش را جلوی زنان در زندان بزرگ جامعه قرار دهد. اما، این برنامه به خاطر مبارزه و مقاومت زنان زندانی سیاسی و عدم گردن گذاشتن به چادر سیاه، حجاب مورد قبول رژیم خصوصا از جانب زنائی که تا پای جان‌شان ایستادند، شکست خورد.

بعد از جنگ ایران و عراق کم کم مجددا مقاومت و مبارزه با حجاب اجباری در کوچه و خیابان، مدرس و دانشگاه به صورت خود به خودی آغاز شد. شرکت دانشجویان زن در مبارزات دانشجویی، عدم رعایت حجاب و لباس‌های اسلامی از جانب زنان جوانی که قرار بود بر اساس شریعت اسلامی پرورش یافته باشند، زنگ خطر جدی برای جمهوری اسلامی بود که فکر می‌کرد با فرستادن نیروی‌های سرکوبگر مخصوص زنان در اماکن عمومی و پیاده کردن مقررات سخت و سخت در همه جا می‌تواند جلوی ادامه مقاومت زنان علیه حجاب اجباری را بگیرد.

در همان دوره زنان تلاش زیادی کردند که در کار خارج از خانه دخالت نکنند. علیرغم بسیاری از محدودیت‌های قانونی و سنت‌های ضد زن، زنان، هم در بازار کار و هم در ادامه تحصیلات دانشگاهی سهم زیادی را بر عهده گرفتند. این سهم گرفتن تقریبا در همه اقسام و طبقات تا حدی عمل کرد. در طبقات تهیدست به خاطر فقر نیز زنان علیرغم محرومیت از تحصیل اما در کارهای

غیر تخصصی و کارگری نقش بسیار بیشتری بازی کردند. با حضور نسبتا بیشتری از زنان در بازار کار و اجتماع و تحصیل، زمینه‌های مبارزه و مقاومت، نه تنها در مقابل حجاب اجباری، لباس تعیین شده اسلامی، شدت گرفت، بلکه در سایر عرصه‌ها هم چون موضوع طلاق و حضانت، چند همسری، مبارزه برای شرکت در مسابقات ورزشی، مبارزه با ازدواج اجباری، چند همسری و... دامنه بیشتری پیدا کرد. انعکاس برخی از این مقاومت‌ها در دوره‌ای که هم زمان با به روی کار آمدن خاتمی هم بود، در برخی فیلم‌ها و کارهای هنری به درجاتی در آن دوره منعکس شد.

در حقیقت این خاتمی نبود که در مورد حجاب اجباری شل گرفت، بلکه دورانی بود که رژیم و یا حداقل جناحی از رژیم به این نتیجه رسیده بود که اگر بخواهند شدت عمل بیشتری را به کار گیرند، اوضاع به گونه‌ای است که می‌تواند به کلی کنترل را از دست‌شان خارج کند. به عبارتی این مقاومت و مبارزه خود به خودی زنان و جنبش زنان بود که آن دوره هر چند محدود رژیم را به عقب راند. در حقیقت در این دوره پرده‌هایی که روی مبارزات و اعتراضات زنان کشیده شده بود، به کناری رفت.

در همان زمان در کنار هسته‌ها و فعالینی که به طور غیر علنی در جهت رهایی زنان مبارزه می‌کردند، گروه دیگری از زنان بنابر گرایش، خواسته‌ها و اهداف‌شان از امکان فعالیت علنی برخوردار بودند. این گروه از زنان تلاش داشتند جنبش زنان را زیر چتر خود و در مسیر حمایت و پشتیبانی از دوم خرداد‌ها همان جناح به اصطلاح اصلاح طلب حکومتی هدایت کنند. در حالی که زنان خصوصا زنان جوان در کوچه و خیابان با نیروهای امنیتی و نهی از منکر و ارشاد و گشت سپاه و غیره به صورت روزمره در جنگ بودند، در حالی که در مدارس، دانشگاه‌ها و ادارات این جنگ ادامه داشت، این گروه از زنان، موضوع مبارزه علیه حجاب اجباری را بی‌اهمیت می‌دانستند و با تبلیغات دروغینی که «اسلام با حقوق زنان مغایرت ندارد»، در پی مسموم کردن زنان خصوصا زنان جوان و سرکش بودند. این دسته از زنان نه تنها موضوع حجاب اجباری را طرح نکردند و هرگز به آن نزدیک هم نشدند، بلکه تلاش زیادی به کار بردند تا زنان جوانی که زیر بار حجاب اجباری نمی‌رفتند را به گرد «مبارزه» برای دیه برابر و امثالهم، جمع کنند.

در دوره احمدی نژاد هم، مبارزه و مقاومت زنان علیه حجاب اجباری ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت و همین طور در عرصه‌های دیگر هم چون تلاش برای رفتن به استادیوم ورزشی و شرکت در مسائل اجتماعی و... هم چنان ادامه داشت. این مبارزه و مقاومت حتی جناح‌های مختلف رژیم را به عکس العمل‌های تند و خط و نشان کشیدن‌های بیشتری وا داشت.

مقطع خیزش ۸۸ و شرکت نسبتا وسیع زنان در آن و مقابله و ایستادگی کردن بسیاری از زنان و به طور ویژه زنان جوان با نیروهای سرکوبگر به واقع باز شدن دهانه آتشفشان را نشان داد. بدون شک این یک مقطع تاریخی مهم و جهشی در جنبش زنان در ایران بود و نشانی از شکست تلاش‌های رژیم برای پرورش زن مدل اسلامی دلخواه‌ش. در عین این که این اوضاع و شرایط مبارزاتی زمینه‌ای برای رشد فعالین زن در ابعاد وسیع‌تر را هم به همراه داشت.



به خود گرفت. در عین این که جهش مبارزه و مقاومت زنان علیه حجاب اجباری در این دوره (خیزش ۹۶) این گونه نبود که به یک باره به وجود آمد. شرایط عینی که ماحصل آن خیزش ستمدیدگان در دی ۹۶ شد و همین طور جنگ نابرابری که زنان از ۸ مارس ۵۷ علیه حجاب اجباری آغاز کردند و در تمامی این سال‌ها ادامه پیدا کرد، سکوی پرش مبارزه زنان علیه حجاب اجباری را ایجاد کرد و شکست برنامه‌های رژیم را بیش از گذشته عریان ساخت.

از طرف دیگر مبارزه و مقاومت زنان و جنبش زنان به مبارزه علیه حجاب اجباری محدود نبوده (اما آن چه که به نام جنبش زنان از آن یاد می‌کنیم، جنبشی است که محور اصلی آن مبارزه و مقاومت علیه حجاب اجباری را تشکیل می‌دهد)، بلکه در عرصه‌های دیگری نیز نسبت به سابق به خاطر تغییر شرایط عینی جامعه خصوصاً پس از دو خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸ وسعت بیشتری به خود گرفته است. مبارزه علیه ناقص‌سازی اندام جنسی زنان (ختنه)، مبارزه علیه قتل ناموسی، مبارزه علیه آزار جنسی و تجاوز، مبارزه با دیگر اشکال خشونت بر زن. این در حالی است که زنان در سایر

مبارزه و مقاومت علیه حجاب اجباری و سایر عرصه‌های خشونت به زن تا مقطع دی ۹۶ هم چنان با افت و خیز ادامه داشت، اما موضوع مهم و تعیین کننده‌ای که در دی ماه بر جسته شد و بیش از پیش واقعیت به خود گرفت، شکست ایدئولوژیک رژیم بود.

در حقیقت دی ماه ۹۶ یک نقطه عطف در مبارزه و مقاومت زنان و جنبش زنان بود. رشد این جنبش در موقعیتی قرار داشت که دیگر به شیوه مبارزه و مقاومت با به اصطلاح بدحجابی جوابگوی آن درجه از خشم و نفرت زنان از رژیم و به طور مشخص حجاب اجباری نبود.

حرکت ویدئا موحد، که با جسارت به روی سکویی رفت و حجابش را برداشت و این شکل مبارزه از طرف زنان بیشتری ادامه پیدا کرد، نشان از چرخش، جهش و نقطه عطف در مبارزات زنان علیه محوری‌ترین خشونت سازمان یافته دولتی بود. به واقع مبارزه و مقاومت خود به خودی زنان علیه حجاب اجباری از حالت تدافعی بیرون آمد. البته شکل تعرضی به این معنا نیست که جنبش زنان در کلیت خود و در همه عرصه‌های ستم بر زن، حالت تعرضی

مبارزات جاری در جامعه، به ویژه نقش و جسارت‌شان در خیزش آبان ۹۸، برجسته بود. این حضور پر رنگ هم به این مبارزات روحیه بالاتری را بخشید و هم این که به جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم سر تا پا زن ستیز ضربه بزرگی زد.

در خارج از کشور نیز، زنان تبعیدی با گرایش‌های مختلف و بنا به اهداف‌شان در طول ۴۲ سال گذشته مبارزه کردند. این مبارزات در خارج خصوصاً بخش رادیکال و سازمان یافته آن، هم، به تداوم مقاومت و مبارزه زنان در ایران یاری رساندند و هم این که از زاویه نظری توانستند به درجه بالایی به ارتقای دانش زنان و جنبش زنان از علل ریشه‌ای ستم‌دیدگی زن و راه برون رفت از آن، کمک ارزنده و به جا ماندنی انجام دهند.

این زنان تلاش کردند با پیشبرد هزاران آکسیون خیابانی، بی‌شمار جلسه، سمینار و کنفرانس سیاست‌های زن ستیزانه جمهوری اسلامی را افشا کنند. در عین این که همواره کوشش زیادی کردند که با ارتباط گیری با دیگر تشکلات و فعالین زنان غیر ایرانی و سهم گرفتن در مبارزات‌شان، ضمن همبستگی انترناسیونالیستی، صدای مبارزه و مقاومت زنان در ایران را به گوش جنبش جهانی زنان برسانند. در تمامی سال‌های تبعید، زنان مبارز و رادیکال و به طور مشخص بخش سازمان یافته آن، این جهت گیری صحیح را پیش گذاشتند و برای تحقق بخشیدن به آن نیز فعالیت‌های چشم گیری نمودند این حقیقت بود که زنان ایران برای پیش روی در مسیر مبارزه در خدمت به رهایی از ستم جنسیتی، نیاز دارند متحدین بین المللی خود را در میان فعالین رادیکال، سازمان‌ها و احزاب مبارز، جنبش مترقی و رادیکال زنان، جنبش ضد نژاد پرستی، جنبش ضد سرمایه داری، جنبش محیط زیست و... جستجو کرده و حمایت و همبستگی آنان را جلب نمایند.

چند نکته به شکل اشاره‌ای و فشرده، اما باید تاکید شود:

جنگی که جمهوری اسلامی با قفل و بند اسلامی بر بدن زنان با اجباری کردن حجاب و اهداف کلی که در پی آن داشت باعث شد که بسیاری از قوائد زندگی برای زنان از طریق قانون ضد زن اسلامی، فرهنگ پدر/مردسالارانه اجباری شود: ازدواج اجباری، تحمیل مادری اجباری، ادامه زندگی اجباری با مردانی که نمی‌خواهند زندگی کنند، هم خوابگی اجباری، اجبار در جدایی از فرزندان پس از طلاق و این لیست را می‌توانیم هم چنان ادامه دهیم. این حجم از اجبار و انقیاد از زنان، نیروی به شدت خشم‌گین و انفجاری ساخته است. به همین دلیل هم زنان نه تنها علیه حجاب اجباری بلکه نقش پررنگ و پر قدرتی را در همه مبارزات بر عهده دارند. در واقع درجه خشم و روحیه مبارزه جوئی زنان را می‌توان در همه مبارزات هم چون مبارزات کارگران، پرستاران، معلمان، دانشجویان، بازنشستگان و حتی در زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی به روشنی دید.

این یک واقعیت است که جنبش زنان به ویژه زنان پیشرو در این جنبش همان زنانی که به خاطر نفرت از تجربه انقیادشان در مبارزه از خود جسارت نشان می‌دهند، اگر این نفرت از تجربه‌شان با آگاهی و دانش انقلابی عجین شود مسلماً این مبارزات می‌تواند جهت دارتر پیش برده شود. بر این پایه زنان

می‌توانند لغو حجاب اجباری را به طور عملی و همین طور با پیش گذاشتن سایر خواسته‌ها در مبارزات متعددی که جاری است، این خواسته‌ها را فراگیر و به موضوعی جدی در جامعه بدل کنند و این گونه به روابط اجتماعی ستمگرانه و فرهنگ پدر/مردسالارانه ضربه آگاهانه و جدی بزنند.

مساله دیگری که باید اشاره شود این است که ما همیشه روی یک موضوع مهم و واقعی انگشت گذاشته‌ایم که زنان با خواسته‌های خود از قبیل ضدیت‌شان با حجاب اجباری در مبارزات و خیزش‌ها شرکت نکردند. این یک حقیقت است. اما در عین این که همواره باید بر سر این کمبودهای مهم و تعیین کننده تاکید کنیم و این بخشی از تحول در آگاهی و سازماندهی مبارزاتی است، در عین حال نمی‌توانیم در کل از زنان یا سایر اقشار و طبقات مردم که به طور خود به خودی و به خاطر نفرت از موقعیت‌شان، دست به مبارزه می‌زنند انتظار یک حضور توده ای، سازمان یافته، با شعارها و خواسته‌های برنامه ریزی شده را داشته باشیم. این حضور سازمان یافته، نیاز به سازماندهی و تدارک قبلی از جانب نیروهای مبارز و انقلابی را دارد. نبود همین تدارکات چه در جنبش زنان و چه در سایر جنبش‌های اجتماعی باعث شده که به مراتب بیشتر از گذشته، شرایط برای مسموم کردن افکار مردم در دفاع از انواع و اقسام نیروهای ارتجاعی و وابسته به قدرت‌های امپریالیستی، هموار شود.

موضوع مهم دیگر این است که مردم و به طور مشخص جوان‌ها و به طور مشخص تر زنان در مبارزات گوناگون خصوصاً در خیزش ۹۶ و ۹۸ با جسارت و از خود گذشتگی، خواست تغییر شرایط نکبت بار زندگی‌شان را به واقع فریاد زدند. اما، نیروی رهبری کننده‌ای که مجهز به درک انقلابی با اساس و روش علمی باشد در صحنه وجود نداشت و به همین دلیل هم هیچ گونه تدارکی موجود نبود که بتواند به این احساسات انقلابی و خواست میلیونی مردم برای تغییر در خدمت به انجام یک انقلاب واقعی، سمت و سو و جهت دهی کند.

زمانی هم که از انقلاب و به سر انجام رساندن انقلاب صحبت می‌کنیم موضوع تنها به سرنگونی رژیم ختم نمی‌شود، بلکه به این وابسته است که خواسته‌های انقلاب در مجموع به سرانجام برسد و یا این که به طور واقعی در آن مسیر حرکت کند.

در این رابطه هم زمانی زنان به شکل وسیع به انقلاب می‌پیوندند که خواسته‌ها و منافع‌شان در انقلاب طرح شود، تضمین شود و مهم‌تر این که به حول آن سازماندهی شوند. انجام همه این‌ها وابسته است به عمل کرد و به طور مشخص به رویکرد ایدئولوژیک - سیاسی، متد و روش نیروی انقلابی رهبری کننده انقلاب.

در نتیجه باید این رابطه دیالکتیکی را در نظر داشت که بدون شرکت زنان، نه، انقلاب واقعی خواهیم داشت و نه، این که زنان بدون وجود تشکلات توده ای، رادیکال و مستقل خود می‌توانند در مسیر مبارزات علیه مناسبات کهنه و پوسیده، مناسباتی که مملو از اشکال مختلف ستم، ستم ملی و مذهبی، ستم جنسیتی، استثمارست، نقش تاثیرگذاری را بر عهده گیرند.

نکته آخر این که:

پتانسیل جنبش زنان و نقش زنان پیشرو و موقعیتی که تا کنون کسب کرده است به پاشنه آشیل جمهوری اسلامی بدل شده است. مبارزه و مقاومت زنان در ۴۲ سال علیه حجاب اجباری، علیه انواع و اقسام خشونت‌ها هم چون مبارزه‌های که در همین چند ماه پیش علیه آزار جنسی و تجاوز با شکستن سکوت و فاش کردن آن، توسط زنان پیش رفت، یا مقاومت و مبارزه زنان در زندان‌های قرون وسطایی رژیم و همین طور نقش غیر قابل انکار زنان در همه مبارزات نشان می‌دهد نیروی مبارزاتی عظیم‌تری در زنان نهفته است که هنوز بروز وسیع پیدا نکرده است. هر چقدر زنان با سازمان‌یابی و هدایت یک گرایش رادیکال در مبارزات شرکت کنند، این پتانسیل بیشتر و بیشتر شکوفا می‌شود و این گونه، هم به رژیم ضربه حساب شده‌تر زده می‌شود، هم شرایط برای جلب بیشتر زنان به مبارزه را فراهم می‌کند و هم این که بر کل جنبش انقلابی تاثیر بسزایی می‌گذارد.

این کاملا درست است که رهایی زنان در نهایت از کانال سرنگونی جمهوری اسلامی عبور می‌کند، اما پیشبرد مبارزه آگاهانه زنان علیه ستم جنسیتی یکی از عرصه‌های مهم این مسیر را تشکیل می‌دهد. به عبارتی دیگر وجود یک جنبش رادیکال، سازمان یافته و قدرتمند زنان است که می‌تواند همراه با سایر جنبش‌های مبارزاتی سازمان یافته، در چگونگی سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و برای پایه‌گذاری یک جامعه نوین و انقلابی، نقش تعیین کننده‌ای را بازی کند. به سرانجام رساندن این وظایف مهم و تعیین کننده، وظیفه همه ما، تشکلات رادیکال زنان و مهم‌تر به نیروی رهبری کننده انقلابی وابسته است.

بحثام را این گونه تمام می‌کنم که: جنبش زنان، جنبشی که از همان روزهای اول تا کنون به حجاب اجباری، به زن مدل دلخواه جمهوری اسلامی نه گفت و در مقاومت و مبارزه ش نقاط عطف و جهش به وجود آورد و با در نظر گرفتن شرایط عینی جامعه در حال حاضر زمینه‌های رشد و جهش‌های بیشتری را در خود فشرده کرده است. بدون شک این جنبش نقش مهمی را در سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به عهده خواهد گرفت. ■

گامی به پیش نهید!

شما می‌توانید:

حول نشریه «هشت مارس» محافل مطالعاتی سازمان دهید.

نظرات خود و دیگران را در مورد مطالب نشریه بفرستید. نشریه یا بخش‌هایی از آن را از طریق مناسب به ایران ارسال دارید.

هر کجای جهان که هستید، گزارشگر نشریه شوید. اخبار و گزارشات مربوط به وضعیت و مبارزات را برای نشریه ارسال دارید.

رنجی که هر زنی از مردسالاری برده را حکایت کنید. با ارسال مقاله، ترجمه مطالب، شعر، نقد فیلم و کتاب، عکس، طرح و کاریکاتور ما را در افشای کلیه اشکال مردسالاری و ارتقا آگاهی زنان یاری دهید.

برای ادامه کاری نشریه کمک مالی منظمی را سازمان دهید.

دیگران را تشویق کنید که آبونه «هشت مارس» شوند، و با آن همکاری نمایند.

هشتم مارس، روز جهانی زن را به همبستگی سلام گونه زنان تبدیل کنیم!

پروانه بکاه

در اینجا تلاش خواهیم کرد بعلت وقت تعیین شده، نکته‌وار به مسایل پردازم.

خشونت فقط فحاشی، کتک با دست و پا و یا ازار نیست، بلکه خشونت انواع و اقسام گوناگون دارد. خشونت در زناشویی، تجارت زنان، شرایط زنان مهاجر، تبلیغات کالا با محتوای ضد زن، خشونت مردان اعضای خانواده به زنان و دختران جوان، خشونت در محل کار و اشتغال زنان...

بانک جهانی اعلام کرد که بیش از یک میلیارد زن در جهان هستند؛ از حمایت و حفاظت قوانین تا کنونی ضد خشونت زنان محرومند. در اروپای مشترک بیش از ۳۵ سال است که بر اساس بند قانونی ۲.۳، پاراگراف ۳ توافق نامه اروپای مشترک، خواهان برابری زن و مرد است. در کلیه توافق نامه به همه دولت‌های اروپایی تاکید شده که علیه خشونت به زنان مبارزه کنند. نتیجه این توافق نامه بعد از ۳۵ سال این است که، از هر سه زن در اروپا یک زن قربانی نوعی از خشونت است. دانمارک ۵۲ درصد، فنلاند ۴۷ درصد، سوئد ۴۶ درصد، هلند ۴۵ درصد، فرانسه ۴۴ درصد، انگلستان ۴۴ درصد، لیتوانی ۳۹ درصد، لوکزامبورگ ۳۸ درصد، بلژیک ۳۶ درصد و آلمان ۳۵ درصد.

۲۹ درصد دختران و زنان جوان در آلمان در سن ۱۶ تا ۵۹ سالگی در سال ۲۰۱۹ مورد خشونت قرار گرفته‌اند. ۳۱ درصد از آنان زیر ۳۵ سال هستند. در آلمان ۶۶ درصد زنان حداقل یک بار مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند. ۳۴ درصد آنان، زنان ترک ساکن آلمان، ۵۲ درصد زنان روس ساکن آلمان هستند که توسط مردان فعلی و قبلی خود مورد خشونت قرار گرفتند.

در فرانسه در سال ۲۰۱۹، هر سه روز یکبار، یک زن به قتل میرسد. سالانه ۲۲۰ هزار زن فرانسوی مورد ضرب و شتم شدید قرار می‌گیرند. در فرانسه در یک همه پرسی اعلام شد که از هر ۱۰ زن یک نفر توسط اعضای خانواده‌اش مورد تجاوز قرار گرفته. نمونه تکان دهنده تجاوز ۲۰ تن از اعضای کارکنان اورژانس و تیم پزشکی به دختر نوجوان ۱۳ تا ۱۵ ساله، هشدار شدیدی به جامعه فرانسه بود.

در آمریکا در سال ۲۰۱۹ بنا به گزارش CDC نهادی از وزارت بهداشت و تندرستی آمریکا، تعداد پرونده‌های قتل زنان ۲۱ درصد کل قتل‌ها بوده. جمعیت آمریکا ۳۲۰ میلیون نفر است، یعنی ۶۴ میلیون زن در آمریکا به قتل رسیده‌اند. در آمریکا به بیش از ۲۰ میلیون زن سیلی زده شده، ۵۷ میلیون زن توسط کسانی که دچار بیماری عصبیت شدن به قتل رسیدند.

در ویتنام یک سوم زنان چه از طریق مردان خانواده و چه شوهرشان با خشونت جنسی، سکسی و فحاشی مواجه هستند.

این سخنرانی در جلسه اینترنتی که از جانب «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» به مناسبت روز جهانی زن در ۷ مارس ۲۰۲۱ سازماندهی شده بود، ارائه گردید.

زنان نماد چهره فقر در جهان و نماد چهره خشونت در جهان. زنان در محیط کار دستمزد نیز نماد دستمزد کم و ناچیز هستند.

خشونت بر زنان در تمام جوامع، اقشار و گروههای اجتماعی صورت می‌گیرد، جدا از دانش و سواد زنان و یا موقعیت شغلی و اجتماعی شان: (نمونه قابل توجه؛ تجاوز پولانسکی کارگردان هالیوود است که افشا و متجاوز محکوم شد). مناسبات سنتی و تقسیم کار سنتی در جامعه و خانواده نقشی مهم و تاثیرگذار در جهت خشونت بر زنان را جدی می‌کند، حتا در کشورهای نسبتا مدرن تر مانند اروپا، آمریکا و آمریکای شمالی، ژاپن، روسیه و چین، تقریبا هر زن یک بار با خشونت آشنا شده است.

ازدواج زود هنگام، میلیون‌ها دختر جوان و حتا کودک در سراسر جهان به ازدواج زودهنگام اجباری تن می‌دهند. روزانه ۴۰ هزار دختر جوان و کودک به این جمعیت اضافه می‌شود. در آلمان در سال ۲۰۱۹، ۱۵۰۰ دختر بچه زیر ۱۴ سال ازدواج کرده‌اند. در پارلمان فدرال آلمان در باره این فاجعه انسانی که علیه کودکان هست، بحث‌ها براه انداخته است. اعلام شده که چنین ازدواجی در آلمان باید ممنوع گردد. در آلمان، ازدواج زیر ۱۸ سال، یعنی ۱۶ ساله در شرایط ویژه مجاز است. احزاب سیاسی تلاش می‌کنند که این قانون را هم در حال حاضر ممنوع اعلام کنند. در سال ۲۰۱۹، ۶۶۴ نفر از سوریه، ۱۵۷ از افغانستان، ۱۰۰ نفر از عراق، ۶۵ نفر از بلغارستان، ۴۱ نفر از لهستان، ۳۳ نفر از رومانی، ۳۲ نفر از یونان، به ازدواج زودهنگام اجباری تن داده‌اند.

این کودکان و نوجوانان دختر در ازدواج‌های زودهنگام، آسیب‌های اجتماعی، بیولوژیک، روحی و روانی بزرگی می‌بینند، محرومیت از تحصیل، انواع خشونت‌های فیزیکی و کلامی، آسیب‌های جسمی بر اثر کار سخت و سنگین خانگی، و یا اشتغال بعد از ازدواج، عدم اعتماد به نفس، باور ذهنی و روحی به این شرایط اسفبار، انزوا در بلوغ زودرس، که به خود سوزی، خودکشی و... کشیده می‌شود.

حق سقط جنین در اسپانیا، لهستان هزاران هزار نفر علیه قانون سقط جنین به خیابان آمدند. در آلمان، فرانسه، آمریکای لاتین هزاران تظاهرات کوچک و بزرگ برای داشتن حق سقط جنین توسط خود زن برگزار شده است. هنوز قانونی تصویب نشده که سقط جنین پیگرد قانونی ندارد، تا زنان بتوانند با خیال راحت برای بدن خود تصمیم بگیرند.

از طرف دیگر، در کشورهای آفریقایی، سالانه بیش از یک و نیم میلیون دختران جوان و بویژه کودکان دختر، آلت تناسلی‌شان بریده و یا ختنه می‌شوند. این عمل نه فقط در کشورهای آفریقایی بلکه در کشورهای اروپایی نیز توسط خانواده‌شان سازماندهی شده، اجرا می‌شود. یعنی هر کجا که حاملین این فرهنگ ضد انسانی مانند پدر و مادر این دختران و کودکان دختر هستند، این سنت غیر انسانی را ضد فرزند خود با خود حمل کرده، مجوزش را صادر و اجرا می‌کنند.

مبارزه ما بین المللی و جهانی است، ما دلایل کافی برای آن داریم که خواهان جنگ در لیبی، و یا در عراق، در افغانستان و سوریه، فیلیپین، یمن، آفریقا و... نباشیم. از جنگ من و شما یا کودکانمان سود نمی‌برند، بلکه آنانی که با سرمایه‌شان، سهام کنسرن‌های بزرگ صنایع نظامی را خرید و فروش می‌کنند، سودهای کلان می‌برند. کشورهای اروپایی و آمریکایی با هم مستقیم نمی‌جنگند، بلکه جنگشان را به کشورهای دیگر و بار آن روی شانه‌های ما زنان و کودکان گذاشته‌اند. جنگ با خود فقر می‌آورد، ۷۰ درصد آن بر روی شانه‌های اقشار پایینی جامعه بویژه زنان است.

کلیسا، کنیسا، مسجد و ادیان ریز و درشت در جهان همه علیه زنان دست در دست دولت‌ها داده و برای حفظ سنت ارتجاعی و عقب مانده هر کشوری، یک دست و یک صدا در مقابل حقوق بحق زنان، مقاوت‌های سخت و حتا تا قتل و اعدام انجام می‌دهند.

در سال ۲۰۱۸ کنوانسیون استانبول همه دولت‌ها را، چه از نظر اقتصادی و چه فرهنگی و اجتماعی موظف کرد که به خشونت علیه زنان رسیدگی کرده و علیه آن مبارزه کنند.

از ۸۰ میلیون انسان آواره و مهاجر در جهان، بیش از ۵۰ درصدشان را زنان و دختران جوان تشکیل می‌دهند. یعنی ۴۰ میلیون زن در سراسر جهان آواره است. تجاوز به زنان و دختران جوان در حین فرار از کشور خود و در راه فرار، تا رسیدن به یک مقصد امن، امری مرسوم به حساب می‌آید. در بین مهاجرین و پناجویان در همه جای جهان، تقریباً ۲۸ درصد آنان در فقر کامل بسر می‌برند و حتا بعد از دریافت اقامت کشور میزبان نیز هم دچار عواقب ناشی از فقر هستند.

تجاوز به زنان در اردوگاه‌های نگهداری از مسلمانان اوغور در چین وسعت جهانی پیدا کرد که نگاهیانان به صورت دسته جمعی به زنان تجاوز کرده‌اند، شکنجه و تجاوز به مسلمانان، یکی از پرونده‌های سنگین علیه چین در دادگاه‌های بین المللی می‌باشد.

فقر چهره‌اش زنانه است، در آلمان بیش از ۲۷ درصد زنان در فقر و زیر خط فقر بسر می‌برند. سالانه بیش از ۸ درصد به تعداد آنان اضافه می‌شود. فقر دختران جوان در آلمان از همه ملیت‌ها، بیش از ۲۱ درصد است. یکی از دلایل فقر جوانان بیکاری آنان می‌باشد. دو میلیون جوان و نوجوان در آلمان در زیر خط فقر هستند، بیش از ۵۴ درصدشان را دختران جوان و نوجوانان دختر (۱۱ سال تا ۲۱ سال) تشکیل می‌دهند.

فقر در دوران بازنشستگی، نابرابری اجتماعی، نابرابری دسترسی به امکان آموزشی و علمی، امکانات اجتماعی و تندرستی، اقتصادی، زنان را در این بخش نیز درصد لیست افراد زیر خط فقر وارد می‌کند.

شمار بسیاری از زنان معلول در فقر زندگی می‌کنند، زنان معلول وضعیت بسیار بدی را دارند و اگر مورد خشونت قرار بگیرند، به سختی می‌توانند به آن بپردازند و یا مطرح کنند. ما نباید زانی که معلول هستند را فراموش کنیم.

داشتن امکانات تحصیل، دستمزد متناسب، بیمه‌های درمانی، زندگی زنان را بسیار تغییر خواهد داد. تن فروشی زنان که همه شما با آن آشنا هستید، یکی از دلایل عدم این امکانات است. تجارت زنان، بعد از تجارت مواد مخدر، دومین و پرسودترین تجارت جهانی محسوب می‌شود.

دستمزد و کار: زنان به صورت عموم در سراسر جهان حداقل بیش از ۲۷ درصد از مردان هم ردیف‌شان کمتر دستمزد می‌گیرند. دستمزد زنان در بسیاری از کشورهای به اصطلاح عقب‌نگه داشته، وحشتناک است. در کشورهای سرمایه‌داری نیز به زنان دستمزد برابر پرداخته نمی‌شود. در آلمان جنبش پرستاران برای افزایش دستمزد بیش از ۷ سال است که ادامه دارد.

بعنوان نمونه در خاور دور، میتوان به یک و نیم میلیون زن در سریلانکا که در صنعت چای کار میکنند، اشاره کرد که دستمزد روزانه‌شان ۳ یورو میباشد.

میلیون‌ها نفر در هند علیه سیاست‌های کار در صنایع و کشاورزی به خیابانها ریختند.

مبارزات زنان زندانی سیاسی!

فریدا فراز

متن زیر سخنان نوشتاری فریدا فراز در مورد مبارزه زنان زندانی سیاسی در ایران است که بخشی از آن به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن در ۶ مارس ۲۰۲۱ در کلیبی در فضای مجازی پخش شد.

پیشاپیش ۸ مارس روز مبارزاتی زنان جهان در سال ۲۰۲۱ را به همه زنان و مردان تبریک می‌گوییم. در صحبت‌های من می‌خواهم به طور فشرده به موضوع مبارزه زنان زندانی سیاسی بپردازم.

این هم یک واقعیت است که اگر در دهه‌های ۶۰ و تابستان ۶۷ به خاطر جو جامعه، در برابر سر دادن و سر ندادن بسیاری از زندانیان سیاسی مبارز و انقلابی، خشم مردم آن چنان برانگیخته نشد، اما امروزه، صدای مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی نه تنها در کل جامعه انعکاس پیدا می‌کند، بلکه بسیاری از مردم با روش و متدهای گوناگون‌شان برای نجات جان زندانیان سیاسی تلاش می‌کنند.

همان‌طور که می‌دانیم بخش وسیعی از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ را، زنان زندانی سیاسی تشکیل می‌دادند. حضور و نقش پر قدرت زنان در مبارزه و سرنگونی سطلت پهلوی، انرژی مبارزاتی بخش وسیعی از زنان را آزاد کرد و این برای رژیم تازه به قدرت رسیده اصلاً خوشایند نبود. در عین این که جمهوری اسلامی می‌خواست نه تنها در ایران بلکه در منطقه و در سطح جهان اعلام کند که یک رژیم تئوکراتیک است. برای این که نشان دهد یک رژیم اسلامی، اولین فرمانی که صادر کرد علیه زنان با اجباری کردن حجاب بود. اما زنان با تیز بینی سیاسی جز اولین نیرویی بودند که تشخیص دادند جمهوری اسلامی هیچ ربطی به انقلاب و مبارزات مردم ندارد و در واقع این ضد انقلاب است که حاکم شده است. به همین دلیل هم زنان به درستی شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» را در تظاهرات ۵ روزه در ۸ مارس (۱۱ اسفند) ۵۷ علیه حجاب اجباری را پیش گذاشتند. در آن دوره حضور گسترده زنان در مبارزات گوناگون زمینه سرکوب گسترده و زندانی کردن خیل عظیمی از آنان را در دهه ۶۰ در برداشت.

همه می‌دانیم که رژیم جمهوری اسلامی در شرایط بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار دارد و در سطح بین‌المللی با بحران عمیق‌تری روبروست.

در شرایطی که همه‌گیری ویروس کرونا با سیاست‌های به شدت ارتجاعی رژیم باعث شده که جان میلیون‌ها نفر را به خطر بیندازد و ده‌ها هزار نفر را تا کنون به کشتن بدهد. در شرایطی که فقر و گرسنگی دامن میلیون‌ها کارگر و زحمتکش را گرفته و تبعات ناشی از آن به مرحله هولناکی رسیده، در شرایطی که تبعیض و ستم جنسیتی در زندگی میلیون‌ها زن بی‌داد می‌کند، در شرایطی که ده‌ها زن در پناه قوانین ضد زن، فرهنگ و ایدئولوژی پدرسالارانه قربانی قتل ناموسی می‌شوند، در شرایطی که روزانه ده‌ها زن به خاطر خشونت مردان، به زندگی‌شان خاتمه می‌دهند، ماشین آدم‌کشی و کشتار رژیم که همواره با تکیه بر آن توانسته به زندگی ننگینش ادامه دهد، وحشیانه‌تر از قبل به کار گرفته شده است.

اگر رژیم با سرکوب خونین دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ بنا بر موقعیت آن دوره توانست برای یک دوران طولانی خود را تثبیت کند، خیلی روشن است که شرایط کنونی با تغییرات مهمی که کرده است با آن دوره تفاوت عظیمی دارد. خیزش‌ها و مبارزات مردم در دوره اخیر نشان داد که جمهوری اسلامی مشروعیت‌اش را در بین اکثریتی از مردم از دست داده و تضاد مردم با رژیم بسیار عمیق‌تر شده و مبارزات و خیزش‌ها هم به سطح بالاتری رسیده است.

ادامه از صفحه ۴۴

با توجه به کلام نکته‌وار در باره این موضوع مهم، از شما سوال می‌کنم و خواهش می‌کنم که پاسخ دهید: چرا با توجه به این همه قانون و کنوانسیون و... هنوز زنان در این ابعاد وسیع مورد خشونت قرار می‌گیرند؟

به نظر من یکی از مشکلات این قوانین و کنوانسیون‌ها، نبود ارگان و نهاد کنترل اجرایی این قوانین است. اکثر این قوانین رویایی هستند و پشتوانه اجرایی ضعیفی دارند.

هرچه زنان بیشتر بدانند و بیشتر آگاه باشند، نه تنها برای خودشان بلکه برای آموزش و تربیت نسل بعدی بهتر می‌باشد، چه از نظر تغذیه، تحصیل، سلامت روح و روان، آگاه به محیط اطرافشان، اقتصاد و جامعه پیرامونی و سیاست‌های رایج، سریع‌تر از فقر فاصله می‌گیرند، در مبارزات شرکت می‌کنند.

نمونه‌های مبارزاتی زنان بی‌نهایت زیاد است، مبارزه زنان علیه خشونت که کفش‌های سرخ را در خیابان به نشانه قتل زنان و خشونت به زنان اویزان کرده بودند، ابعاد وسیعی بخود گرفت و موجب تکان خوردن آن جامعه شد. و یا اعتراض وسیع میلیونی زنان در هند و بنگلادش برای امنیت محل کار و دستمزد بیشتر، در جهان پیچید و به کشورهای دیگر نیز کشید. تداوم این اعتصابات به کارکنان و کارگران دراندونزی، ویتنام نیز کشیده شد و به تولیدات روزانه کارخانه‌های تولیدی اروپا و امریکا صدمات زیادی وارد کند. چرا که کلیه تولیدات تریکو، جین،... فروشگاه‌های مورد علاقه و ارزان در اروپا و امریکا در آن کشورها تولید و دوخته می‌شوند، از این طریق میتوان به سرمایه داری در کشورهای اروپایی و آمریکایی فشار وارد کرد تا دستمزد و امنیت محل کار در کشورهای خودمان را تامین کنیم. در این مراکز تولیدی، اکثرن زنان مشغول به کار هستند.

همبستگی سلاح ماست. ■

اما با تمام بگیر و ببند‌ها، شکنجه و اعدام در زندان‌های جمهوری اسلامی زنان به مقاومت و مبارزه خودشان ادامه دادند. زنان در زندان بزرگ جامعه نیز به مبارزه و مقاومت علیه حجاب اجباری و سایر اشکال ستم، با افت و خیز ادامه دادند. در سال‌های اخیر هم با تغییر شرایط عینی که ماحصل آن خیزش‌های ۹۶ و ۹۸ بود، مبارزه زنان علیه حجاب اجباری هم تغییر کرد. در واقع بر متن این اوضاع و هم چنین فشرده ده‌ها سال مقاومت و مبارزه زنان علیه حجاب اجباری، زمینه جهش این مبارزه شد و عملاً قانون ضد زن حجاب اجباری به دست زنان و در خیابان‌ها لغو شد.

تغییر اوضاع عینی جامعه، مبارزات گوناگون و خیزش‌ها و حضور گسترده و جسارت زنان در همه مبارزات باعث هراس رژیم شده است. به همین دلیل تلاش می‌کند با دستگیری و زندانی کردن زنان به اصطلاح درس عبرت به زنان و کل جامعه بدهد. اما اگر چه یاران ما در دست این جنایتکارن هستند ولی عزم مبارزاتی زنان در زندان هم این رژیم را مستاصل کرده است. چرا که شرایط عینی جامعه تغییر کرده است. انعکاس این تغییر را می‌توانیم در برخورد و روحیه بالای زندانیان سیاسی و به طور مشخص زنان زندانی سیاسی ببینیم. در واقع تغییر شرایط عینی و در مرکز آن، تعمیق تضاد زنان و کل مردم با رژیم جمهوری اسلامی، شکل بارزتری به خود گرفته که تبلور این را می‌توانیم در روحیه و ایستادگی بالای زندانیان سیاسی در کل و به طور مشخص زنان زندانی سیاسی ببینیم. زنانی که در برابر وحشی‌گری‌های شکنجه‌گران نه تنها کوتاه نیامده‌اند، بلکه از زندان با ارسال یادداشت و پیام‌های‌شان از یک طرف روحیه بالای خود را در مقابله با رژیم سرکوب و شکنجه و اعدام نشان می‌دهند و از طرف دیگر با این حرکت‌شان جان تازه‌ای را به بیرون از زندان و برای ادامه مبارزه مردم می‌دمند.

این تغییر اوضاع و روحیه بالای زندانیان سیاسی باعث شده است که همه نیروهای طبقاتی از جمله نیروهای وابسته به امپریالیست‌ها هم چون سلطنت طلب‌ها را به تکاپو وا دارد که امروزه برای زندانیان سیاسی و زنان زندانی سیاسی اشک تماشای بریزند و هشتک درست کنند. این نیروها همان نیرویی هستند که در همراهی با اربابان‌شان در آمریکا و اروپا در قبال قتل عام یک نسل از مبارزین و انقلابیون دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ با سکوت‌شان رضایت مندی خود را از جنایات جمهوری اسلامی اعلام کردند. امروزه هم این دارودسته و همه رسانه‌های فارسی زبان وابسته به مرتجعین و امپریالیست‌ها در به اصطلاح دفاع از زندانیان سیاسی و زنان زندانی سیاسی برای گمراه کردن و تغییر مسیر مبارزاتی مردم انجام می‌شود. نباید بگذاریم که صف دوست و دشمن در رابطه با خواست آزادی زندانیان سیاسی و سایر عرصه‌های مبارزاتی مخدوش شود.

در انتها می‌خواهم بر روی این مساله تاکید کنم که بیش از گذشته باید سیاست‌های جنایت‌کارانه رژیم در زندان‌ها، شکنجه، اعتراف‌گیری‌های اجباری، شکنجه‌های مخصوص زنان زندانی و اعدام‌های بی‌رویه را افشا کنیم. و به این امر مهم واقف باشیم که مبارزه برای آزادی همه زندانیان سیاسی جزئی مهم از مبارزه در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است.

به امید روزی که درهای زندان توسط مبارزات انقلابی مردم درهم شکسته شود و همه زندانیان سیاسی آزاد شوند. ■

از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی درباره ظهور انسان، سرچشمه ستم بر زن و راه رسیدن به رهایی!

نویسنده: آردیا اسکای بریک

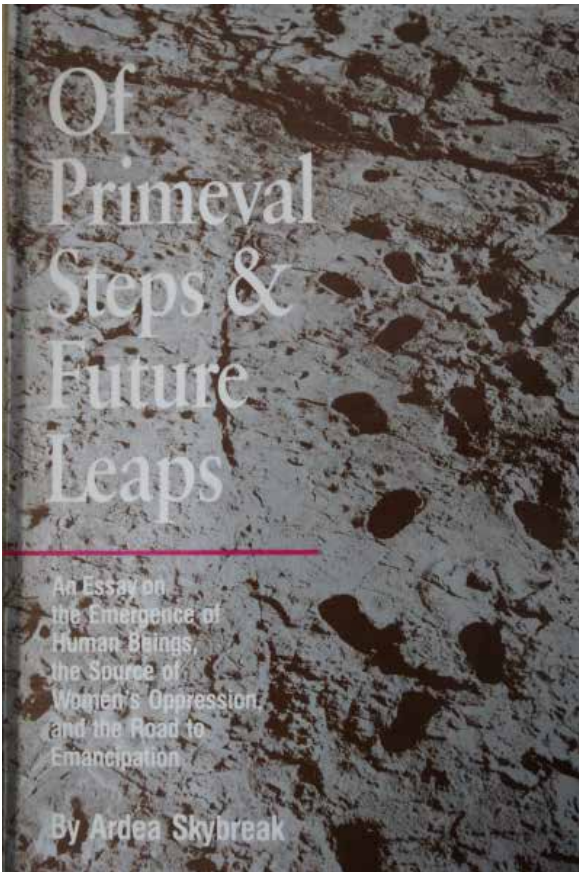
برگردان: سمیرا باستانی

کتاب «از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی» توسط آردیا اسکای بریک در سال ۱۹۸۴ به رشته تحریر در آمده است. اسکای بریک در این کتاب با اتکا به آخرین بررسی‌ها و پژوهش‌های علمی و تاریخی در باره منشا ظهور انسان، ایده‌های مذهبی و تئوری‌های نادرستی که ظاهر فمینیستی دارند را به نقد کشیده است. مطالعه این کتاب برای کسانی که خواهان دست یافتن به درک علمی و صحیحی از سرچشمه ستم بر زن و راه رسیدن به رهایی هستند، ضروریست.

رئوس مطالبی که تا کنون در نشریه هشت مارس شماره ۵۱ و ۵۲ آمده است:

در مقدمه این کتاب افسانه‌های مذهبی و بویژه افسانه‌های بیودترمینیستی (تعیین کننده بودن بیولوژی) در مورد منشا و پیدایش انسان به مصاف طلبیده شده است. افسانه‌های جدیدی که تحت عنوان «داروینیسیم»، به «جبر بیولوژیک» معتقدند و رفتارهای بشر را وابسته به ژنتیک و «ذات بشری» می‌دانند. این دیدگاه‌ها مشکلات کنونی در مناسبات اجتماعی بشر هم چون نابرابری‌های جنسیتی را نتیجه تکامل اولیه انسان می‌دانند و به همین دلیل به نقد کشیده شده‌اند. در همین رابطه نویسنده به نقد الگوهای قدیمی و غلطی که نقش جنس مذکر را در انشعاب انسان از میمون عمده می‌دانند، پرداخته است. اسکای بریک تاکید می‌کند که مسیر تکامل از پیش تعیین شده نبوده و جهت انتخاب طبیعی از پیش مقدر شده نیست. نویسنده در مقابله با درک‌های غلط از تکامل انسان درک علمی صحیح و پیش رفته‌ای جایگزین آن‌ها می‌کند. اسکای بریک معتقد است که انتخاب طبیعی یک فرایند مداوم در کلیه موجودات زنده بوده و در تجربه و آزمون به نمایش در آمده است. با وجود این که انتخاب طبیعی مطمئناً مکانیسیم عمده تغییرات تکاملی بیولوژیک در کره ارض است، اما این تغییرات تکاملی با جهش‌ها، گسست‌ها، همراه بوده است. تغییرات تکاملی بزرگ نتیجه انباشت تدریجی تغییرات جزئی بر یک مسیر صاف و ساده و بلاانقطاع نبوده، بلکه نتیجه شکاف‌ها و ظهور انفجار آمیز و یا ناگهانی بوده است - هشت مارس

بخش سوم:



نوشته مورگان در سال ۱۹۷۱ فرض را بر آن میگذارد که «هومینید» حدود ۱۰ تا ۱۲ میلیون سال پیش از اجداد میمون درخت زنی ما منشعب شده است. اما در چند سال گذشته اطلاعات جدیدی بدست آمده است. بر پایه این اطلاعات جدید، اغلب دانشمندان معتقدند که انشعاب از میمون در واقع بسیار دیرتر از آن چه که تصور می‌شد رخ داده است. در واقع، فقط چهار یا پنج میلیون سال از این انشعاب می‌گذرد. فسیل دندان‌هایی که گمان می‌کردند متعلق به هومینیدها است و ۵.۵ میلیون سال قدمت دارد، دوباره آزمایش شده و این بار به مثابه فسیل یک نوع از میمون‌ها طبقه‌بندی شده است. به طور مثال، راماپیته نوس دیگر بخشی از هومینیدها محسوب نمی‌شود. از همه مهم‌تر این که به تازگی تکنیک «تاریخ نگاری مولکولی» پدید آمده که با استفاده از آن، تاریخ تقریبی انشعاب موجودات زنده کنونی که نسب آن‌ها به هم می‌رسد را از یک دیگر می‌توان تخمین زد. این تکنیک متکی است بر ارزیابی از میزان تشابه رشته آمینو اسیدها در زنجیره پروتئین‌های متعارف مربوط به دو یا چند موجود که نسب‌شان به هم می‌رسد. این تکنیک شواهد قانع‌کننده‌ای به دست داده مبنی بر این که اجداد ما به تازگی از جماعت اجداد میمونی مان، که هم چنین به پیدایش شیمپانزه و گوریل انجامیده‌اند، جدا شده‌اند. میان رشته آمینو اسید در یک مولکول پروتئینی متعارف انسان با مشابه خود در شیمپانزه تفاوت بسیار کمی موجود است: کمتر از یک درصد! با استفاده از روش و اصول معین، از این جا میتوان زمان تقریبی انشعاب ما و شیمپانزه از اجداد واحد را محاسبه کرد که حدود پنج میلیون سال پیش است (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به تتر ۱۹۸۱ ص ۳۷-۴۲). این ارقام که بر پایه مطالعه ترکیب

کتابش به خصوص در رابطه با «فاز آب زیستانی» در گذر از میمون به انسان می‌کند. او همه چیزهای دیگر را به دور این تئوری می‌بافد؛ انگار حقیقتی آشکار است. مورگان در این کار حتی شرط احتیاط را هم قبول ندارد.

این کار صرفاً نشانه تبلیغ یک علم سراپا غلط نیست. مورگان، پس از این که کل سناریوی خود را حول تکامل بیولوژیک می‌بافد، دست به انواع و اقسام نتیجه‌گیری‌های بی‌پایه در باره علل رفتارهای اجتماعی انسان امروز، به خصوص در زمینه مناسبات میان مرد و زن و علل جنگ می‌زند. علیرغم نیت‌ها حسن مورگان، کتابش را تنها می‌توان اثری کاملاً غیر مسئول دانست. به خصوص که فتوهایش را که بار سیاسی زیادی دارند، به گونه‌ای صادر می‌کند که گویا محصول طبیعی تکامل بیولوژیک اولیه ما هستند. این که آیا تلاش برای یافتن علل رفتارهای اجتماعی بشر مدرن در پروسه‌های تکامل بیولوژیکی ذره‌ای اعتبار دارد یا خیر، یک موضوع کلیدی است. اما فعلاً آن را کنار می‌گذاریم. کل الگوی تکاملی مورگان انباشته از فرضیات غلط و داستان‌گویی‌های مزخرف است که به مثابه فاکت‌های جدی ارائه می‌شود. در این جا من در پی افشای همه اشتباهات خام کتاب مورگان نیستم. باید بگویم که تقریباً در هر جمله این کتاب، یک نکته غلط یافتیم. اما چند مثال برای نشان دادن تصویری از اشتباهات کتاب مورگان کافی است.

فعلاً این واقعیت را کنار می‌گذارم که دلایل فراوانی برای شک کردن در مورد فرضیات کلیدی «فاز آب زیستانی» مورگان وجود دارد. بیایید ببینیم وی چگونه می‌خواهد فرضیات خود را مورد آزمایش قرار دهد؟ روش وی خیلی واضح است: اول دنبال مشخصاتی می‌گردد که ممکن است به داستان وی «بخورد»؛ سپس ادعا می‌کند که این مشخصات را می‌توان توسط فرضیات اولیه‌ای که خودش مطرح کرده توضیح داد؛ ادعای بعدیش این است که

بیوشیمیایی ارگانسیم‌های زنده به دست آمده با شواهدی که از نگاره‌های فسیلی کسب شده خوانائی دارد: فسیل‌هایی که به روشنی متعلق به هومینید هستند قدمتی حدود ۲ تا ۴ میلیون سال دارند. اگر انشعاب میمون-هومینید در همین اواخر افتاده آن گاه دیگر این فرض هیچ پایه و اساسی ندارد که در خط تکاملی هومینیدها، شکافی اتفاق افتاده است.

ادعای مورگان مبنی بر وجود یک فاز آب زیستانی برای هومینیدها، هیچ پایه و اساسی ندارد. کلیه شواهد موجود، خلاف این فرض را ثابت می‌کند: اولیه‌ترین فسیل‌های هومینید که تاکنون به دست آمده در مناطقی یافت شده که در آن زمان دشت‌های ترکیبی بودند (یعنی دشت‌های سبزی که این جا و آنجایش با درخت پوشیده شده است) و هم چنین در منطقه مواد گداخته آتشفشانی، لجن زار، سواحل رودخانه، و جنگل‌های کنار آب‌ها. مجموعه این‌ها قویاً گواهی می‌دهد که انواع اولیه‌ای که از اجداد میمون ما منشعب شدند بر زمینی که ترکیبی از دشت باز و بیشه بود، زندگی می‌کردند.

می‌توان گفت مورگان که کتابش را در سال ۱۹۷۱ نوشته، تقصیری ندارد چون از اطلاعات جدید در مورد طبقه‌بندی فسیل‌ها، تاریخ نگاری بیوشیمیایی، و بازسازی اکولوژیک که همگی طی چند سال اخیر به دست آمده‌اند، بی‌خبر بوده است. اما مشکل مورگان، معرفتی نیست. گمانه زنی، حتی گمانه زنی غلو آمیز، با هدف دامن زدن به ایده‌های جدید آن هم در حیطه‌ای دارد که زیر بار لاشه تئوری‌های کهنه و تعصبات اجتماعی - فرهنگی خفه می‌شود، و برای خانه تکانی و پیش کشیدن سئوالات جدید، کار بدی نیست. نه تنها بد نیست، خوب هم هست. اما قلمداد کردن گمانه زنی‌های آزمایشی به عنوان اعتقادات محکم، و آن اعتقادات را مساوی با شواهد واقعی قلمداد کردن و بر پایه آن‌ها تئوری ساختن، کاملاً چیز دیگریست. این کاری است که مورگان در سراسر

بنابراین، فرضیات اولیه وی حقیقت دارد. شیوه آزمون او طوری است که امکان ندارد فرضیات وی سربلند بیرون نیاید. بر این اساس است که او با روشی کاملاً مشابه، الگوی زیر را جایگزین الگوی کلاسیک تارزانی می‌کند: ما در جریان انشعاب از اجداد میمون خود، توانائی راه رفتن روی دو پا را به دست آوردیم؛ چون برای فرار از حیوانات وحشی باید جنگل را ترک کرده، به آب‌های عمیق می‌رفتیم و می‌توانستیم در این آب‌ها بایستیم؛ ما پشم خود را از دست دادیم چون برای زندگی در آب باید خود را سبک می‌کردیم؛ یک لایه چربی زیر پوست ما شکل گرفت چون در آب نیاز به گرما داشتیم؛ جنس موث ما پستان‌های بزرگ پیدا کرد چون کودکان نیاز داشتند که در شرایط لغزان زندگی در آب، جایی برای گیر دادن و آویزان شدن خود داشته باشند. موی سر ما حفظ شد تا نوزاد ما بتواند زیر آب به آن چنگ بزند و آویزان شود؛ روی سوراخ‌های تنفسی ما یک دماغ شکل گرفت چون برای حفاظت از سینوس‌ها هنگام شیرجه رفتن، چنین چیزی لازم بود؛ چهره ما فرم به خود گرفت و برجستگی و تورفتگی پیدا کرد، چون در مقابل آفتاب لازم بود چشم‌هایمان را نیمه باز و بسته کنیم؛ زنان باسن بزرگ پیدا کردند چون لازم بود به راحتی روی شن‌های ساحل بنشینند و نوزادهایشان را شیر دهند؛ واژن (آلت تناسلی زن) به جلوتر تغییر مکان داد چون نیاز به حفاظ بیشتر در مقابل آب نمکی و شن‌های ساینده داشت؛ شکل آمیزش جنسی ما به آمیزش از جلو تبدیل شد چون این روشی است که پستانداران آبری باید استفاده کنند؛ ما توانائی کنترل تارهای صوتی را به مثابه پیش درآمدی بر سخنگویی تکامل دادیم چون زمانی که ما به زندگی در آب روی آوردیم، ارتباط گیری از طریق حس بویائی کاملاً غیر عملی شد و بسیاری اباطیل آزار دهنده دیگر. البته مورگان چند دفعه عباراتی چون «احتمالاً» و «به احتمال زیاد» را این جا و آن جا اضافه می‌کند اما در کل داستان خود را طوری می‌یافت که انگار کلیه «افکارش» به طرز غیر قابل انکاری ثابت شده است. او مرتب از عباراتی چون «تنها توضیح ممکن» استفاده می‌کند در حالی که در همه آن موارد، توضیحات کاملاً معقول‌تر دیگری وجود دارد اما هیچ یک از آن‌ها مورد بررسی وی قرار نمی‌گیرد.

چیزی که کتاب مورگان را جالب توجه می‌کند آن است که قصه وی در واقع نسخه نتراشیده و نخراشیده از اشکالاتی است که در چند دهه گذشته گریبان گیر بخش بزرگی از بیولوژی تکاملی «جدی» بوده است؛ اشکالاتی که فشرده‌تر از هر جا در متدولوژی بیولوژیست‌های جامعه‌شناس به چشم می‌خورد. برای مثال، مورگان هنگام بررسی پروسه‌های انتخاب طبیعی و تکاملی، از یک فرم رایج «مختصر نویسی» استفاده می‌کند. مسلم است که این فرم از نویسندگی موجب استفاده کمتر از جملات دقیق و پیچیده می‌شود. اما به پروسه‌های مورد تشریح یک نوع هدف مندی و قصد آگاهانه می‌بخشد (بطور مثال، انسان راست قامت شد چون هنگام فرار از حیوانات وحشی به سوی آن‌ها نیاز داشت که در آب‌ها راست بایستند و غیره). این یک روش رایج برای بیان شفاهی و کتبی در میان بسیاری از بیولوژیست‌های تکاملی است. اگر کمی آن‌ها را زیر فشار قرار دهیم سوال پیچ کنیم، سریعاً توضیح می‌دهند که منظورشان این است که حد معینی از تنوع ژنتیک در یک نوع باعث می‌شود که وقتی با یک محیط متغیر مواجه می‌شود، برخی خصائل در کل آن نوع رایج‌تر شود زیرا تحت آن شرایط خاص، امتیازی برای توان بازتولیدی آن‌هاست. و سرانجام این خصائل بسط یافته احتمالاً به

خصیصه کل آن نوع تبدیل خواهد شد. اما روش مختصرنویسی نه تنها به طور بالقوه برای آنان که هنوز در این رشته تعلیم کافی ندارند بسیار گمراه کننده است بلکه بر کسانی که از این روش استفاده می‌کنند نیز تاثیر متقابل می‌گذارد و به ایجاد اغتشاش فکری و توجیه اشتباهات و فرضیات غلط در ذهن‌شان کمک می‌کند. (۱)

در مورد مورگان مساله فقط استفاده از یک تکنیک بی‌بند و بار نیست، بلکه بنظر می‌رسد این تکنیک به او کمک می‌کند که عدم معرفت‌ش به پروسه‌های بنیادین تکاملی را پرده پوشی کند. او برخی اوقات طوری می‌نویسد که انگار کلیه تغییرات تکاملی از موتاسیون‌های واحد سرچشمه گرفته، یا این که گویا این آحاد یک نوع هستند که دگرگون می‌شوند و نه انواع مختلف موجودات. انگار خصائل جدید خیلی راحت در پاسخ به «نیازها» تکامل می‌یابند و انگار کلیه تغییرات تکاملی برای انطباق‌یابی بر ناملایمات محیط زیستی صورت گرفته اند.

شاید بتوان گفت که این آخری، رایج‌ترین اشتباه هم در کتاب مورگان و هم به طور کلی در ادبیات تکاملی است. اما باید تکرار کنم که خصائل بخاطر قابلیت انطباق‌یابی‌شان نیست که انتخاب می‌شوند. بنابراین نمی‌توان دست روی برخی خصائل گذاشت و (درست یا غلط) تعیین کرد که این خصلتی انطباق‌یابنده است، و ادعا کرد که بنابراین از همان ابتدا بر پایه قابلیت انطباق‌یابی تکامل یافته است. حداکثر سوالی که می‌توانیم طرح کنیم این است که آیا امکان معقولی برای این که فلان خصلت، یک انطباق‌یابی بوده باشد، موجود است؟ یا این که باید برای یافتن مبانی احتمالی آن و مسیری که در پروسه تکاملی طی کرده است، یافتن اجبارهای تکاملی محتمل، و این که آیا این مسائل را طور دیگری می‌توان توضیح داد یا نه، پژوهش نمائیم. علاوه بر این، روش تقلیل‌گرایانه که هر ذره از تغییر شکل و رفتار را به مثابه نتایج مستقیم انتخاب طبیعی قلمداد می‌کند، هیچ اعتبار بیولوژیک ندارد. چون در عین حال که انتخاب طبیعی مهم‌ترین واسطه تغییر تکاملی بیولوژیک می‌باشد، اما پروسه‌های دیگری نیز موجودند که می‌توانند موجب جهش‌های تکاملی در جماعات و انواع موجودات شوند بدون این که مستقیماً ربطی داشته باشند به افزایش موفقیت بازتولیدی اعضای آن گروه‌ها و انواع موجودات (مانند تمرکز یابی تصادفی آللیل‌های خنثی^(۲))، تغییرات تصادفی در تناوب ژنی در جمعیت یک گروه که به «شناور شدن ژنتیکی» معروف است.) «شناور شدن ژنتیکی» به خصوص زمانی که تعداد یک جماعت به شدت کم می‌شود، مانند زمانی که تعداد کوچکی از آنان در انزوا و از گروه اصلی به دور افتاده و جماعت جدیدی را تشکیل می‌دهند، رخ می‌دهد. (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به گولد و لوانتین ۱۹۷۹ ص ۵۹۰-۹۱)

توضیحات:

- (۱) تصریح این نکته را مشخصاً مدیون باب آواکیان هستم از نامه‌های منتشر نشده
- (۲) آللیل یکی از چندین شکل متناوب یک ژن است که مکان یک سانی را روی کروموزوم اشغال می‌کنند. تغییرات تصادفی در نسبت حضور هر آللیل متفاوت در یک جماعت می‌تواند ترکیب کلی مخزن ژنتیکی آن جماعت را تغییر دهد و در نتیجه در تنوع ژنتیکی جماعتی که به طور درونی جفت گیری می‌کند، تغییر ایجاد کند. اما آیا این، تاثیرات قابل تفکیک بر روی بقا و باز تولید اعضا خواهد داشت یا نه بستگی به البلی دارد که تکامل می‌یابد. ■

گزارش برخی از تصاویر روز مبارزات جهانی زن در ۸ مارس ۲۰۲۱



برمن - آلمان



فرانکفورت - آلمان



آمستردام - هلند



لندن - انگلستان



روتردام - هلند



برگزاری اول ماه مه روز جهانی مبارزات جهانی کارگر

بنیادگرایان اسلامی زن ستیز در کابل با کشتار دانش آموزان دختر، حمام خون به راه انداخته اند!

بار دیگر مردم جهان در ۱۸ اردیبهشت با یکی از مرگ بارترین حملات بنیادگرایان اسلامی به مکتب سیدالشها و کشتار دانش آموزان دختر، روبرو شدند. در دبیرستان سیدالشهدا، سه شیفت برای دختران و پسران دانش آموز در نظر گرفته شده است. اما بمب‌گذاری روز شنبه به گونه‌ای سازماندهی شده است که در شیفت دوم که عمدتاً دختران دانش آموز در این مکتب حضور می‌یابند منفجر شود. در اثر این انفجار، تا کنون نزدیک به ۷۰ نفر که اکثراً دانش آموزان دختر هستند، جان خود را از دست داده‌اند و بیش از ۱۵۰ نفر زخمی شده‌اند که در شفاخانه بستری می‌باشند و حال برخی از آنان وخیم گزارش شده است.

تا کنون هیچ یک از نیروهای رنگارنگ بنیادگرای اسلامی مسئولیت این حمله جنایت بار را بر عهده نگرفته است! اما چه نیروی بنیادگرای طالب باشد و چه داعش فرقی در اصل این حمله وحشیانه و به شدت ضد زن نمی‌گذارد. این نیروها همواره از زنان قربانی گرفته و نشان داده‌اند که در ضدیت با زنان با یکدیگر در مسابقه هستند. ایدئولوژی اسلامی حاکم بر این نیروهای به شدت زن ستیز، کسب علم و دانش را به حال دختر بچه‌ها، زنان جوان زیان‌آور و آن را خلاف شرع اسلام می‌داند. از نظر همه نیروهای بنیادگرایان اسلامی، چه آنانی که در قدرتند و چه آنانی که با جنایت‌هایشان در پی کسب قدرت هستند، «وظیفه» زنان را زاییدن وتر و خشک کردن مردان، سرو سامان دهی به کارهای خانه می‌دانند. این متحجرین به خوبی می‌دانند که کسب علم و دانش می‌تواند زمینه‌های مساعدی تری را برای زنان و آگاه شدن آنان از موقعیت بردگی‌شان را ایجاد کند و آنان را برای پیشبرد مبارزه در جهت کسب خواسته‌های برابری طلبانه‌شان ترغیب کند.

زمانی که جمع کثیری از مردم افغانستان در اثر تجاوز و اشغال نظامی آمریکا و شرکاء کشته و میلیون نفر خانه و کاشانه خود را از دست دادند و آواره کشورهای دیگر شدند، ژست سردمداران آمریکا این بود که زنان را از شر طالبان رها خواهیم کرد! بعد از اشغال نظامی افغانستان، آمریکا دولت دست‌نشانده جمهوری اسلامی را بر سر کار آورد که از زاویه ماهیت پدرسالارانه و ضد زن تفاوتی با طالبان نداشت. به غیر از چند تغییر ظاهری در قانون، اما زنان توسط یک نظام اسلامی در روابط و مناسبات پدرسالارانه و سنتی زندانی شدند. با تمام شایعه و دروغ پردازی‌های خبرگزاری‌های غرب و ادعاهای آمریکا موقعیت زنان نه تنها بهتر نشده بلکه میزان خشونت بر زنان افزایش یافته است. دو سوم دختر بچه‌هایی که باید در صنف درس باشند، به کار در خانه و انجام وظایف سنگین آن می‌پردازند و یا مجبور می‌شوند تن به ازدواج در سنین کودکی بدهند. نزدیک به ۸۰ درصد از ازدواج‌ها برای زنان اجباری است. در افغانستان مرگ و میر در اثر ولادت بالاترین آمار جهانی را دارد. امروزه واقعیات زندگی زنان افغانستان خود سخن می‌گوید؛ از درد و رنج و جنگ خانمان‌سوز آن‌ها می‌گوید؛ از فقر و گرسنگی کودکان‌شان؛ از بی‌خانمانی و آوارگی خود و فرزندان‌شان؛ از محرومیت از عشق و دوست داشتن؛ از ضرب و شتم توسط همسر، پدر همسر، پدر و برادر و... یا ناقص شدن توسط آن‌ها؛ از کتک خوردن از اوباشان محل و نگهبانان فرضی بهشت؛ از خشونت‌های دولتی؛ از دزدیده شدن و مورد تجاوز قرار گرفتن؛ از زندانی شدن و به قتل رسیدن به خاطر «ناموس و آبرو»؛ از سنگسار شدن و شلاق خوردن توسط حامیان جهل و خرافات؛ از خودکشی دختران جوان در اوج شکستگی و جوانی سخن می‌گوید و از...

همین موقعیت زنان در افغانستان نشان می‌دهد که امپریالیسم آمریکا در استحکام روابط ستمگرانه‌ای که زنان را در انقیاد نگاه داشته، نقش اصلی داشته و دارد و غرض از اشغال نظامی افغانستان فقط و فقط برای منافع خود و سلطه بر جهان انجام گرفته است.

در ماه‌های اخیر آمریکا سخت به دنبال صلح و ادغام کردن طالبان در قدرت است. بدون شک یکی از مسائلی که در مذاکرات صلح معامله می‌شود، موضوع زنان است. آمریکا یک بار با ادعای «رهایبی» زنان افغانستان را اشغال کرد و این بار هم اگر چه اعلام علنی نکرده‌اند اما قدر مسلم این است که معامله کردن زنان در میز مذاکره یکی از مسائل مهم این داد و ستد ارتجاعی است.

اشغال نظامی افغانستان توسط آمریکا و شرکا شرایط را برای رشد و به وجود آوردن انواع و اقسام نیروهای بنیادگرای اسلامی فراهم کرد. یکی از مهم‌ترین معیارها و درجه اسلامی بودن این نیروهای بنیادگرا در افغانستان به موضوع زنان و انقیاد کامل آنان بر می‌گردد. بمب‌گذاری اخیر در مقابل مکتب دانش آموزان دختر و کشتار بی‌رحمانه و وحشیانه از آنان در این راستا قرار دارد.

ما بارها و بارها اعلام کرده‌ایم که امپریالیست‌ها و دولت دست‌نشانده‌ی زن ستیز آنان در افغانستان نه می‌توانند و نه می‌خواهند در موقعیت زنان تغییری ایجاد کنند. آن چه زنان خصوصاً زنان آگاه و مبارز افغانستان در دستور کارشان قرار داده‌اند، حرکت در جهت سرنگونی رژیم زن ستیز اسلامی و حامیان امپریالیست‌ش می‌باشد و جایگزینی رژیم‌هایی که جامعه را به سوی رفع ستم جنسیتی و هر شکلی از ستم و استثمار رهنمون سازد و بر این پایه تصفیه حساب نهایی را با همه دارودسته‌های بنیادگرای اسلامی ضد زن نماید. ■

اول ماه

روز حیات بخشیدن به وظایف انقلابی

اول ماه مه، روز مبارزاتی جهانی کارگران فرا می‌رسد. روز همبستگی و اتحاد همه ستم‌دیده‌گان در سراسر دنیا. روزی که خارج از مرز، ملیت، جنسیت، نژاد؛ این «ارمغان» های جامعه طبقاتی، همه کارگران را برای یک زندگی دیگر، زندگی به دور از ستم و استثمار در کنار هم قرار می‌دهد.

در شرایطی روز جهانی کارگر فرا می‌رسد که بحران سرمایه داری جهانی خصوصا در دوره پاندمی کرونا، تشدید یافته و حاصل آن چیزی جز بیکاری ده میلیون کارگر خصوصا کارگران زن نیست. کارگران و زحمت‌کشان جهان به چشم خود دیدند که در همین دوره کرونا، جان و سلامتی آنان خصوصا در کشورهای «توسعه نیافته» برای حاکمین در قدرت ارزشی ندارد. چرا که اساس و حیات سرمایه داری نه بر پایه حفظ جان انسان ها، بلکه بر پایه کسب سود و مافوق سودی قرار دارد که حاصل روابط تولیدی و اجتماعی استثمارگرانه است. در همین دوره یک سال و اندی شیوع ویروس کرونا، زندگی میلیون‌ها زن به خاطر از دست دادن کار و فقر و فلاکت ناشی از آن، چندین برابر شدن «وظایف» خانگی، سرویس دهی‌های اجباری جنسی به مردان، انواع و اقسام خشونت‌های وحشیانه مردان خانواده، به خطر افتاده و بیشتر از گذشته، پلشتی‌های سیستم پدر / مردسالار حاکم را رو کرده است. به طور کلی، بحران کرونا به شکلی عریان‌تر زشتی، ورشکستگی و پوسیدگی نظام سرمایه داری را بیرون کشیده و ضرورت سرنگونی آن را بیش از گذشته مشهود ساخته است.

در جوامعی هم چون ایران و افغانستان که تحت حاکمیت رژیم‌های بنیادگرای اسلامی قرار دارند، تنها دادن آمار و ارقام از بی‌کاری، بی‌خانمانی، فقر، در به دری، ابتلا به ویروس کرونا و جان باختن هزاران هزار نفر، ترور و کشتار مردم بی‌گناه، خشونت و قتل زنان و... برای میلیون‌ها کارگر و زحمتکش در اول ماه مه دردی را دوا نکرده و نمی‌تواند علل ریشه‌ای همه این مشکلات و مصائب را نشانه رود.

به ایران نگاه کنید: کارگران و زحمت‌کشان با تمام بگیر و به بند ها، زندان و شکنجه و... برای خواسته‌های صنفی خود هم چنان در خیابان‌ها مبارزه می‌کنند. اما، این کارگران و زحمت‌کشانی که بیش از هر قشر و طبقه‌ای گندیدگی و کثافات سرمایه داری و سود پرستی و استثمار وحشیانه را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند، نیاز به یافتن راهی برای خلاصی از این وضعیت دهشتناک دارند.

ضرورت تغییر رادیکال در این جامعه با شرایط اسفناک اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته در آن، از هر پرز ش بیرون زده است. جامعه در حال از هم پاشیدن است. مردم خصوصا تهیدستان به ستوه آمده اند. آن چه که در این شرایط حساس و بحرانی از نیروهای انقلابی طلب می‌شود، پیش برد آن مبارزه‌ای است که بتواند با اتکا به رویکردی انقلابی، کارگران و زحمت‌کشان و به طور کلی مردم عاصی از این نظام را، در جهت سرنگونی تمام و کمال رژیم جمهوری اسلامی، سازماندهی و متشکل کند. برای انجام چنین انقلابی به تدارکی آگاهانه و نقشه‌مند نیاز است. به داشتن تشکیلات انقلابی رهبری کننده نیاز است. به ساختن پایگاهی محکم در بین مردم نیاز است. به کاشتن بذر آگاهی و سازماندهی، به ایجاد تشکلات توده‌ای و متشکل کردن کارگران و زحمت‌کشان، زنان و همه آنانی که می‌توانند متحد شوند، نیاز است. آن چه را که زنان، مردم و به طور ویژه کارگران و زحمت‌کشان از نیروهای انقلابی انتظار دارند، چنین برنامه و دورنمایی است. در چنین صورتی است که کارگران و زحمت‌کشان می‌توانند در مسیر تغییر و تحول رادیکال جامعه، آگاهانه دخالت کرده و در مسیر رهائی، همه ستم‌دیده‌گان را متحد کنند.

پس: اول ماه مه را باید به آغازی برای حیات بخشیدن به این وظایف تعیین کننده بدل کرد. ■

طرح «جوانی جمعیت»

مقابله با روحیه

سرکش و مبارزه

جویانه زنان است!



یکی از مشخصه‌های اصلی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی از بدو قدرت گیری تا کنون، انقیاد مطلق زنان بوده است. طرح «جوانی جمعیت»، طرحی است در خدمت تشدید و تعمیق خشونت بر زنان. این طرح می‌خواهد از شدت ضرباتی که در سال‌های اخیر از مقابله‌ی جوانان با تشکیل خانواده صورت گرفته است، بکاهد. طبق آمارهای رژیم تعداد وسیعی از زنان جوان، دیگر حاضر به تن دادن به ازدواج نیستند و این برای رژیمی که یکی از ارکان اصلی ستمگری ش را فرودستی زنان تشکیل می‌دهد، به معنای به زیر سوال رفتن بسیاری از ارزش‌ها و معیارهای اسلامی و فرهنگ پدر سالارانه دینی است.

از طرف دیگر طرح «جوانی جمعیت» و ممنوعیت فروش قرص‌های پیش‌گیری از بارداری و تشدید جرم علیه زنانی که به سقط جنین دست می‌زنند، تبدیل کردن بیش از پیش زنان به ماشینی است که قرار است خط تولید بچه‌سازی را راه اندازی کنند و خانه‌نشین شوند. این گونه نقش و جایگاه «طبیعی» خود را در نگه داری از فرزندان و رتق و فتق امور خانه و سرویس دهی به مردان ایفا کنند. در نتیجه پیشبرد این نقش توسط زنان آنان را هر چه بیشتر از زاویه اقتصادی به مردان وابسته و بر بستر آن، شرایط برای کنترل و سلطه‌گری مردان بیشتر مهیا می‌شود و این چنین فرهنگ پدر/مردسالاری در خانواده و جامعه بیشتر و بیشتر رخنه می‌کند.

از طرف دیگر این طرح قرار است برای شونیست‌های شیعه‌ی اسلامی در قدرت، جمعیت شیعه را افزایش دهد تا از این طریق نسبت به دیگر ادیان خصوصاً سنی، حاکمین در قدرت را در موقعیت بهتری برای ادامه حاکمیت ننگین شان قرار دهد.

هدف دیگر طرح «جوانی جمعیت» برای سرمایه داران حاکم، ایجاد خیل عظیمی از ارتش ذخیره کار در خدمت به کسب هر چه بیشتر سود و گسترش سرمایه‌های شان است.

در شرایطی که خیل عظیمی از مردم در گرسنگی به سر می‌برند و به نان شب خود محتاج‌اند، در شرایطی که اکثریت زنان که از طبقات زحمتکش و کارگر هستند چنان تحت فشار فقر و فلاکت قرار دارند که صدای خرد شدن استخوان‌های شان به گوش می‌رسد، در شرایطی که هزاران هزار زن به خاطر فقر و بی‌کاری دست به تن فروشی برای بقای زندگی می‌زنند، در شرایطی که گور خوابی و کارتن خوابی به یک موضوع زنانه در جامعه بدل شده است و... طرح «جوانی جمعیت» که در ۷۳ جلسه بین نرینه‌های اسلامی حاکم پیش رفته و با ۷۴ ماده نهایی شده است، به معنای گسترش زن کشی، کودک همسری، خشونت خانگی، خودسوزی و قتل زنان است.

اما در اوضاع کنونی، اوضاعی که رژیم جمهوری اسلامی از زاویه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی در بحران محض به سر می‌برد، در اوضاعی که جامعه در حالت انفجاری است و هر آن می‌تواند با خیزش دیگری منفجر شود، پیشبرد طرح افزایش «جوانی جمعیت» نه از موضع قدرت، بلکه نتیجه ضعف و شکست ایدئولوژیکی رژیم است. شکست ایدئولوژیکی که در نتیجه مبارزه و مقاومت زنان از حجاب اجباری گرفته تا سایر مبارزات و خیزش‌ها نصیب‌شان شده است. این طرح نیز که در مقابله با روحیه سرکش و مبارزه جویانه زنان طراحی شده است، با ادامه مبارزه و مقاومت زنان شکست خواهد خورد. ■

۲۷ مارس ۲۰۲۱



درود بر شورش گران زحمت کش سراوان!

مردم زحمتکش سراوان خصوصا جوانان در برابر قتل سوخت برانی که روز دوشنبه ۴ اسفند به دست سرکوبگران جانی سپاه پاسداران و نیروهای نظامی کشته و زخمی شدند، با حمله و تسخیر فرمانداری، مسدود کردن محور ترانزیتی چابهار به راسک، آتش زدن خودروهای نظامی و... اعلام کردند که به درستی می‌دانند که مسئول اصلی قتل و زخمی شدن سوخت بران رژیم است. به همین دلیل هم بسیاری از شهرهای این استان در حمایت از جوانان و مردم سراوان با بستن جاده‌ها و بستن مغازه‌ها از آنان حمایت کردند.

سیستان و بلوچستان تبلور متمرکز چهره خونین و کثیف رژیم جمهوری اسلامی است. مردم زحمتکش این منطقه توسط رژیم حاکم محکوم به مرگ تدریجی شده‌اند. محرومیت از اشتغال، محرومیت از نان، محرومیت از آب، محرومیت از برق، جاده، بهداشت، تحصیل، و... این محرومیت‌ها باعث شده است که جوانان به کار سوخت بری برای به دست آوردن لقمه نانی تن به سختی‌های طاقت فرسای این کار بدهند و مهم تراز آن برای گریز از دست پاسداران و گلوله‌های‌شان از راه‌های به مراتب دشوار و خطرناکی گذر کنند. اما از آن جا که قاچاق سوخت به افغانستان و پاکستان در دست باندهای مافیای دولتی است، در نتیجه سوخت بران، محکوم به مرگ توسط سرکوبگران سپاه و نیروهای نظامی می‌شوند.

سیستان و بلوچستان از زاویه منابع زیر زمینی بسیار غنی است. معادن طلا، مس، کروم و منگنز. اما این معادن در انحصار دولت مردان است و از سودهای کسب شده در ارتقاء و سطح زندگی مردم به کار برده نمی‌شود، بلکه به منبعی مالی در خدمت انباشت سرمایه و هم چنین تخصیص بودجه برای سرکوب مردم قرار می‌گیرد.

مرکز زندگی مردم این منطقه فقر و فلاکت است، زندگی در سایه مرگ! وقتی کودکان دختر و پسر در این منطقه برای آب آشامیدنی کشته و زخمی می‌شوند، وقتی که سن زندگی بسیاری از زنان این منطقه به خاطر ستم‌های چندگانه جنسیتی، ملی، مذهبی و تحمل فشار ناشی از فقر به سی سال هم نمی‌رسد، وقتی که وظیفه تامین زندگی بر دوش کودکان این منطقه قرار دارد، وقتی که جوانی سوخت بران به خاطر سنگینی باربری به پیری زودرس بدل می‌شود... تنها یک راه در مقابل مردم زحمتکش این منطقه قرار دارد: سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و بنا کردن جامعه نوینی که از آن طریق، تغییر و تحولی واقعی در موقعیت سیستان و بلوچستان، کردستان و خوزستان و... به وجود آید که مردم ستم‌دیده این مناطق بتوانند دست در دست هم برای ساختن جامعه بدون ستم و استثمار، ستم ملی، ستم مذهبی، ستم جنسیتی فعالیت کنند و این چنین به زندگی معنای واقعی ببخشند. ■

۶ اسفند ۱۳۹۹ برابر با ۲۴ فوریه ۲۰۲۱

گامی به پیش نهید!

شما می توانید: حول نشریه «هشت مارس» محافل مطالعاتی سازمان دهید.

نظرات خود و دیگران را در مورد مطالب نشریه بفرستید.

نشریه یا بخش هایی از آن را از طریق مناسب به ایران ارسال دارید.

هر کجای جهان که هستید، گزارشگر نشریه شوید.

اخبار و گزارشات مربوط به وضعیت و مبارزات را برای نشریه ارسال دارید.

رنجی که هر زنی از پدر/ مردسالاری برده را حکایت کنید.

با ارسال مقاله، ترجمه مطالب، شعر، نقد فیلم و کتاب، عکس، طرح و کاربکاتور

ما را در افشای کلیه اشکال ستم جنسیتی و ارتقا آگاهی زنان یاری دهید.

دیگران را تشویق کنید که با «هشت مارس» شوند، همکاری نمایند.

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 53/ June 2021



www.8mars.com

zan_dem_iran@hotmail.com

youtube: 8marsorg

facebook: 8marsorg

Telegram: @hashtemars

Instagram: @zanane8mars

Twitter: @hashtmars

Price: €5- £5